

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3528

بسم الله الرحمن الرحيم

اول علم باطن خالق بحروف است بدانکه حروف سعیده را خلق الحروف گویند سعیده آنست که
بنیات آن نیز قورانی باشد مثل حاء و وائل در ادوات و لآم و واد و واد و این هشت حرف
هر جا که در بیوت جفت آیند سعادت نمایند و مثلاً حاء که عدد او هشت اند با حاء یا صغیر شتاد شوند و در
ثانی او دویست حاصل او داند شد و نصف آن نیز که سعیده باشد پس طلب است استخراج سعیدت کند
مطلب که باشد نظیر سعادت دارد اگر بیت طالع ح آ آ باشد جزو ششم و صفی اول سطر اول و
خانه اول پس استخراج از خانه اول که بیت طالع حروف است بعد از ماضی که سم بیوت ستانند بعد
از آن نیز از آن که بیوت است ششم سطر مقصود حاصل آید اگر با اینها کشند تا آخر جزو رسانند و بعد
از این علم بدانکه حروف خالق بحروف است پس که با بعد خود را ناطق باشد شلح که بعد آن است
و که بعد آن است بعضی برانند که قبل خود را ناطق باشد علی بن النقیاس تا قول اول هر شش عمل
صحیح دارد و در علم و در علم بدانکه نقطه در معنی مطلق است که کائن است غیبی انوید و در سیرت
قدسی اناسر مخفی بسیار و در علم حروف است بدانکه نقطه محل سکون در وجود است بعد ظهور و در علم
حروف مظهر حروف است این اشارت باطلاق است و تثنیة طلاق دارد و در معنی فم و الف نقطه
است اول شش است الفی مطلق از هر دو فنی تعیین شد و نموده حقیقت الحروف که الف علی الفی که

چون بین الاطلاق و التقید الاجمالی و هو منشأ المظاهر اجمالاً و ثلث مرتب بین اعیان شایسته
که صور علی بن تقی میگردد باشد بعضی علماء از حرفی که در این نکتہ گفته اند که از سبب بسیار بود
بعضی بچرا نقطه بخواص را بعد می آرند اما این اقوال خالی از تشکیک نیست چنانکه فرتیه الف و ک
ثابت است شملت ۳۳ درسم بی این مثل حفره ۲ عدد و دوت و دقت نمیشود و دوت آنکه ۴ عدد و ربع
و ۳ درسم و فرد الف و ک سه نقطه الف باشد درست می آید حرف ب نه تقاطع گفته کلیم شعرون اهل
تسمیه حرف ب اگر طالع بیت حفره بید طلب بگردش افلاک در پیشانی باشد خصوصاً آن
افر شدت بسیار بود و از بیت طالع دو بیت گذاشته سیوم راست اند ۶ هم بیت استخراج کنند
ت ش ب توخی بخورند لیکن بنقاط فوقانیست تفریق دارند که طالع ت ش آید و بیت
دارد و طلب حاصل شدن بحال بود اگر عمل بغیر این کند شست و ج و ح پنج نقطه متوجهی بریل علی
اواخر ج ح منقوطه بنقطه اربع ج سطلاب در نظر کشم و در وسط جاصل آید اما بعد از شستن و در
یاد و ماه و نقطه بخواهی است طلب نیست نیاید و ح خلف از حرف ت حرف و شش نقطه در وسط
استعدیت در ظاهر و باطن او پیدا است و حرف ق و متوجهی و است اما بواسطه طلب به است و اگر
طالع و آل را بچهارم بیت از طالع ستاند تا بیت ش و ت است اگر طالع و آل را در طالع بیت
تاسی و دو بیت حرف را و را است و بجز این چهار نقطه دارند و خلف از حرف ت و است و بخواهی است شس
است حصول مطلب به است حرف ش شش شیش نقطه متوجهی است چون سید شش آید و سون
زیر است و در تحت آن قرار دارد مطلب بدیر کشد اما حاصل بدیر کشیدن بطالع آید شش بیت طالع شش
ست از حرف شین شش شش است اگر طالع آید استخراج او به ترفیع او یا بغیر این نماید آن زمان هم مراد
حاصل شدن به است حرف ص شش شش نقطه متوجهی است صا خلف از حرف ه است اگر طالع آید
را حسب المطلوب شود و از بیت طالع با سقاطه شش بیت است تا بدست یافت بیت اجمال و ضحاک
موانع هم است اما اگر طالع بیت حفره بید طلب حاصل شود و حرف ط و ط متوجهی اند و حرف ط
شش رخ است اگر طالع آید و حصول طلب تحمل باشد عمل حاصل نیاید و از طالع بیت ستاند تا بیت ش و ت

بیت و حرف ط از حرف خ خلق بحرف است و سعادت مطلب برآید بام و از طالع نه بیت ستانم
 تا چهل بیت حرف ع مع پنج نطقا اندر بحر جواش خمسه باطنی که اگر طالع عین آید اگر چه بینات
 محسوس است اما از بر اعداد بینات فوقیت دارد امید است که مطلب حاصل آید ولیکن تخیل و درخت
 بیت آن از بیت طالع با مرقطاص صفر هفتم خانه ستانده ۳۴ و پنج شخص که برست طالعانی است
 اگر استخراج کند و طالع حرف عین باشد از بیت طالع و هم بیت ستانده تا چهل بیت اما طالع جال
 نمی آید که شخص است حرف قی اتحادیه اند چهار نطقا طاین هر دو حرف و رحل نساوی اند اما و
 ابتدا و نحوست و از در بیت طالع تا و از و ده بیت شخص اند از گذشت ۲۴ تا ۳۴ بیت
 اند و استخراج تخیلی بحرف است حرف ک غیر متواجیه است سعادت نجسیده غالب است به پنج نطقا
 منقوط است اگر در بیت طالع جوازه طالع حاصل آید و لغایت جیس هر که و استخراج توالی البیت
 است حرف ل نطقا نوشته نشد خلفا بحرف است سعادت است و استخراج آن از سه بیت گذشته از طالع
 است تا هم بیت و اگر تمام خفایق از باطنی ماضی و مستقبل و حال استخراج از و ده بیت اول
 ماضی مقابل استخراج نماید و از و ده بیت آن قلب در حال و از و ده بیت آخر مستقبل حرف اول
 حرف ل را که نقطه نوشته نشد چه سبب است جواب در میان ل الف جمعا قلی است
 چه که حرف ل در زمینه الف است و الف در زمینه لام پس حرف الف سلف نقطه است و بعضی گفت پس
 ازین معلوم شد که لام هم نقطه خواهد بود یا نه گفت نقطه هم در نقطه است بوجه المکات المکات و بحرف
 و الله موت بینات این حرف میخشمه و ریای قیعی است اگر در بیت طالع جوازه و دنیا و تخیلی برآید
 استخراج از بیت طالع هفده بیت گذشته استخراج نماید حرف و نه نقطه است اگر طالع جوازه
 استخراج حال و مستقبل نماید و اگر ضرر دارد بجز این استخراج نماید هر چه بطالع برآید از بیت طالع پنج
 بیت گذشته ستانده حرف و او و از و ده نقطه ست خلف بحرف است بسعدیت سعادت است و بر
 دویم با ولایت از بیت طالع و از و ده گذشته تا هم بیت ستانده حرف و خلفا هر که است سعادت
 اشرف بحرف و کب پنج نقطه با الد علی به این شصت سید الانسانی شهر فرزند جیحون جواد است اگر خواند

استخراج از بیت طالع تا آخر بیت ۲۸ باشد اجماع سده است و حصول طلب بجهت تمام شدن می
هست لفظ است تبدیل علی نحو سده کجایم و استخراج بیت طالع بهت گذارنده تا پنجاه بیت نماید
بدانکه نقطه عبارت از سه سوزن با و یک سوزن موی اگر سه سوزن جمع شود کاشعوا الذین فرس بود
سیوم علم طالع بحرف آتشی آخر طالع حرف شش و حرف بادی طالع و شش حرف شش
حرف آتشی حرف شش و حرف آتشی حرف شش و حرف آتشی حرف شش و حرف آتشی حرف شش
استقاطا بحرف معنی دانستن استقاطا حرف مکرر از نام و در هر دو است حرف اول و آخر است
که همه مکرر اند شش ورق اول و صفی اول و سطر اول و خانه اول ۱۱۱۱ و خانه دوم ۱۱۱۱
و خانه سیوم ۱۱۱۱ علی هذا القیاس و الترتیب پس در استخراج حروف مکرر در دفتر آن حصول
مطلب استقاط نماید پنج علم ارجاع بحرف ارجاع عبارت است از نشاندن اقوم حروف پیاپی بقوم
در یکی ارجاع است اما این قول بصورتی میباید و پس بطریق دیگر حروف نو پس قبل هر حرف
که باشد روح آن حروف است و بعضی حکما و اخرا قیمة که در عرفات کامل اند میگویند که چون نکته سبدا
و نشاندن حروف است پس نکته روح باشد چنانچه در جهام معینه ذایت بنظر نمی آید چنان نوع نکته در
حرف بی نقطه نماید اگر نکته از نکته الف و چهار نکته خلاف این سخن پسند طبع ایشان نیست میگویند که
چون نکته شطین عرض طول و دور و نزدیک که میشود و حروف میگوید پس یک نکته است هر کس از
اخراج خود مختلف الاشکال شده این قول از جمیع قوال قوت دارد و بعضی گویند عدد حروف روح حروف
مثل عدد الف احد و این سه حرف نیست بجز الو الیه الله و لعن الف اند و باشند عدد با استقاط مکرر
۱۱۱۱ این عدد ارجاع حرف است اگر سه استخراج مصحف فاطمه علیا با ارجاع حروف نماید میباید است استخراج
تواند شد و بعضی گویند حروف و نوع است کسرا و فتحا ارجاع حرف نورانی و ظلمانی عراب طبعی است
باین روایت ارجاع حروف آتشی رفع یا بند که عروج آن از مرتب حروف است و ارجاع حروف بادی
نصب بود که سطح و هموار و صاف مکرر بود و ارجاع حروف آبی که در مورد که روش فروری است
ارجاع حروف خاکی جزم که در دور و قیوم است اگر احقاق با اول حرف باشد نیز در صفر بود که تشریف شارة

انداخته است و مات است و از هر چونی تواند خواند آنکه در واج ننگنه اند نه شودی است آنکه ارواح
 حروف اعراب گفته اند صورت حرف تا موب نشود و نتوان خواند پس اول آنست که اعراب پنج حرف بود
 از اول تا پنج بطون گفته میگردند که از آن چهار حرف بهم رسد و از بطون ششم تا بیستم
 نیز علامت بهم رسد این است سه حرف که گفته اند الامثال تا ششم علم جزو حروف بینی یا و شش جزو حروف
 بود این پس که درون حرف بجز چند نوع است بعضی حروف را مقوی و مرئی حرفت بدل کنند اما در بدل
 کردن مرتبه هر حرف را نگذاشته اند چهار حرف بادی مقوی حروف آتش است حروف آتش مرئی حروف
 بادی است حروف آبی مقوی حروف خاکی است و خاکی مرئی آبی این عمل را عذر از نیز گویند و بعضی
 جزو حروف عبارت از آن دانند که الف مع بینة الف است تجا و به کتاب بفایست و در حرف هم
 شاندا بعد از مدینه علی خلاف القیاس جمع به بینات نموده چهل آنرا حرف گیرند این مثل ترتیب حروف
 مخارج است و حروف نیز گویند بعضی از جزو حروف حروف تجا و به بینة اما عمل اول صحیح و قوی است
 هفتم علم ترتیب حروف ترتیب حروف سه نوع است اول آنست که حرف ا حاد و عشرت باشد
 عشرت بر آف بود و مات بر آف ترتیب ابجدی و و یحتم ترتیب طبائع است حروف آتش را تقدیم
 حروف بادی و حروف بادی را تقدیم بر حروف آبی را تقدیم بر حروف خاکی سپه و هم ترتیب حروف تجا و به بینة
 کنند هفتم علم اعوان حروف اعوان عبارت است از خدا و ملائکه و اعوان حروف برین ترتیب است
 اعوان الطین قندلوش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش
 لولوش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش
 درین مهم اختلاف است و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش
 و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش
 غایوش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش و از یک بمیش
 هفتم علم اوزان حروف وزن حروف بدو نوع است یکی اوزان حروف ابجدی است پس حروف که
 را مرآتیه گفته اند و آنست با حروف تجا و به بینة که آنجا اوزان عددی حاصل شود هر حرف که بیان عدد و اوزان

هم وزن اوست مثلاً الف ابجدی را عدد و عریبه یا حرف لامیه ضرب کرده شد و حرف با ابجدی یا با
 پنج ضرب کردیم و حاصل شد که با حاقی صفر هم وزن اوست یعنی احد را با الف که عدد کان یکی است
 ضرب کردیم سه شد که فقط صدوسی هم وزن اوست و حرف ج ابجدی را با تبی که هم وزن
 اوست ضرب کردیم سه هم وزن آنست و حرف ذ ابجدی را با ث تبی ضرب کردیم پنج و هم
 ابجدی را با ن تبی ضرب کردیم هم می شد که هم وزن اوست علی را با القیاس و ثنب حرف را با جیال
 برابر ثنب ضرب کنند که وزن حرف ن و بعضی حکما بفتا ط وزن کنند اما در خیال نیز در ثنب ابجدی
 مرعی دارند این قول درست قراست و اب حرف اول تثنی است هم وزن حرف اول بابی است
 حرف اول ابی هم وزن خاکی است حرف اول است چنانچه در عمل نیز از هر چند اصل نند این قول
 بصحت الکلیت دارد و هم علم حرف الایام حرف شنبه تر است و حرف یکشنبه آ و حرف دوشنبه
 حرف سه شنبه ج و حرف چهارشنبه و و حرف پنجشنبه هم و حرف جمعه و و حرف اکیشنبه و و حرف
 شنبه یکشنبه و و حرف شنبه شنبه و و حرف چهارشنبه و و حرف پنجشنبه و و حرف شنبه
 این وضع القول میر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام است یا و هم علم حرف شنبه و هم علم
 تر صف ربیع الاول پنج شریع الاثنی هم جمادی الاول و جمادی الاثنی آ و جب ث شعبان
 رمضان هم شوال تر و یقیده آ و و بحج و طری دیگر آنست که از شهر ربیع بینات اند مثلاً
 محرم هم چار شمس و و شد و صف صیاد و ف را شمر شد ربیع الاول را با عین الف لام
 و او لام و ربیع الاخر را با عین الف لام الف خا غم جماد الاول جیم هم الف دال الف لام
 الف و او لام و شد جمادی الاخر جیم هم الف دال الف لام الف خا غم جماد الاول جیم هم الف دال الف لام
 شعبان شین عین با الف فون یی شمر و همان را سیم و الف فون غنیم شد شوال شین و او الف
 لام فون شد و او الف دال و او الف لام فون عین دال صا غنیم شد و ای ابجد فون با الف لام جماد
 حاطط شد و او و هم علم حروف کوکب از فصل اول از شتری می و از پنج خ و از شمس و از
 و از عطارد و از زهره و از سیاره و هم علم حروف ابجد یعنی حرفی از شهر ربیع بینات است

در این باب
 در این باب
 در این باب

در این باب
 در این باب
 در این باب

[illegible]

این سبب باینست اسرار دارد و از جمیع حروف نمودن ضرورت است با خاک یا با بادی استیج خاک یا با بستی
 از آتش یا با بستی می خاک یا با بستی آن آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش
 یا بشماره و زبانه آتش یا با بستی آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش
 آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش
 آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش یا با بستی می آتش
 حرارت از دو عالم پیدا است اسمی و حکیم و حکم و حقیقه همه لطیفی حرارت از حروف ح و د و ن و ط و ت
 ملک که بی عقد هوا را زود بسوزی است ل خاکی طریقت صلی دارد هم آتشی ملک س آبی که از
 اخلاک ارض جالب بجا و قوت نباتات غایه از جالب آب ع خاکی عظمت و لطافت خاک را بر محیط
 او فرو نشت ص با بادی است که صبح با و صبا از و خیز و خاکی است اینی و شوال از و پیدا است غم
 تخلق حروف بعون الله الملک الودود نور و هم علم روحانیت حروف و جسمانیته بد اکثر روحانیه
 حروف طبع است که با عراب تفرق طبلایه دارد و اعراب طبعیه روحانیه فرست پس نشات طبع با عراب
 است و اعراب روحانیت حروف بود و حروف خوانند نمیشود الا اعراب چنانچه حرکت آتش و جسم و حرکت
 مقیبه روح و جسمانیته آن در تحاقیه و حروف در خلل میگردد و از این اعداد حروف قرار داد اند و عدد و هم
 باطن و قوی حرفت پس روحانیت اعراب طبلایع باشد و جسمانیت اعداد آن بود و هم علم و انکه
 حروف جسمانیت آنست که مجاور و معاد حروف آنها باشد پس حروف جسمانیت حروف اعراب است
 مستقول است از کتب سلف که این پنج حرف در لوح محفوظ مرقوم است باقی حروف از اعراب خارج که کمال این
 پنج حرفت از الف ب ت ث ط ظ ق ک ل ی این یازده حرفت از الف است که با عراب
 از الف است از جمیع حروف و خصوص حروف ع خ این نه حرف از جمیع حروف از ر و ز و س و پ و ن حرفت
 است و شش حرف از اعراب خارج است پس این حروف ده گانه از حروف جسمانیته است
 است و هم علم باینست الف و بینب او بینب ی ح م و بینب دال ال و بینب هم او بینب
 او و بینب با او بینب جا او بینب ط او بینب ی او بینب کاف او بینب لام او بینب میم می

روحانیت

جسمانیته

جسمانیته

پس از حروف الف ط و ز و ه و و ج ب غالب اند و از حروف ب ط خ ز و ه و و ج ب غالب اند
چنانچه در جدول نموده شد از آن قیاس آردند و بیست و ششم علم حروف سبیده و نحسیه باینکه در
سبیده روح الاعداد اند که نصف نصف تقیص ندارد مثل این حروف ب و و ج که م س ف
ق ر ت خ ض ی غ و نحسیه اعداد اند اما بقول علماء حروف سبیده حروف نورانی اند که ب و ج
س ص ط ع ک ل م ه و و ط ل ا فی نحسیه اند ب و ت ج خ و ش ض ط غ ف ق ن ی و و ج
سبیده هر حرف که بنیات است دارد و سبیده است و حرفی که در بنیات نواق دارد و سبیده تقصا
است اما از نحسیه سبیده غالب است و حرفی که نحس است اگر در بنیات نواق دارد و نحس است مثلاً
ش و س حرف بین ارزش و نحوست فرود و کتر است و باقی حروف نواق که به نقطه واحد اند از
و و نقطه نحوست کم دارند اگر بیت طالع بصره حروف سبیده شود مثل ا و و یا چار و ال و یا
و او و یا چار و ه و یا چار و ط بیا سبیده اند و استخراج آن بسعادات و حصول مطالب است
اگر بیت طالع بصره چار و ش و یا چار و ت یا چار و ش آید نحس است اما تقصی مطالب کند
اگر این عمل بجز اینکست نیز تقصی دارد و شش رات بگیرد و شش رات غزازه نیم نحس نه اهل سخن
در اینجا فکر را سخ مانند ما مطلب درست استخراج نماید و کرد بیست و ششم علم حروف متزجر
که عبارت است از تخمین بطالع هر ط و ف آن را که بنیات آن نیز محرق اند و باطلاتی نیستند
حرف استخرج بطالع دیگر ندارد م ش و استخرج بطالع دیگر دارد الف را طلب متزجر حرف است
و حروف م ش را استخرج بحرف بادی و حروف و ال استخرج بحرف خاکی است ماکه با بقوی است
پس هر حرف در حرف بادی است قوت آتش کجبال دارد مثل هر ط ف م ش ی ن ج خ حرفی
اگر در بیت طالع خط آید بکذا هر ط ف م یا ح م ط ف یا ح ف ط م یا ف م ط م یا ف
ط ح یا م ح ف ط غ ف که این چهار حرف به طرف که آید محرق بنات اند و سبیل امری آشی و شش
بود از حیوانات و شجاری باشد بلکه طلا و معدن و خواهر پس بود اگر بن سبیل است از مرض حیض و تخلف و بیاض
خون و امراض و موافق ضمیر دارد و در اعمال این پنج حرف را بر شانه سنگ نوازند و یا اگر و یا آدمی که

اورا بر کشیده باشند نوشته جای و فن کنند و آن خاتم آتش همیشہ باشد و اهل آن خانه بیکجا
گردن بخت مجرب است و حروف بی وی آن صفت فصل این حروفین متمیز نیست و باقی
حروف متمیزه اند و حروف آبی ج رنگ متمیز آتش اند و حروف دال متمیز آتش و خال است حروف
خاکي و ج ل ع ر خ ش حروف متمیز آتش اند و حروف ع متمیز باد است اگر در اعمال حروف
نوشته میشود کتاب علاقه شود و در سکه شرف خالق حروف نوشته شده است اگر در بیت

طالع بی وی آن آیه سیسائل فتح رسیدن و از غیب چیزی خوش آمدن دارد و استخراج و ۲۸
بیوت دارد اگر طالع حروف آبی است آن بیت مجرب است با سوره طه مع برودت اگر طالع حروف خاک
است مجرب است از رحمت و زمین داری و اتفاقا او را آتشی و آبی و بادی است و علم حروف
طالع و باطنه با کمال علم حروف ظاهر عبارتست از بیرونیات باطن و ستاین و قول اهل کسیرت
اما قول علماء حروف نیست که باطن حروف عدد اوست بستم علم حروف شریع عبارتست

بقول شائین حکما پنج حرف را حرم آن باشد از آن پنج حرف باقی حروف متولد اند اما تولد حکما
اشرفی نیست که حروف شریع حروف بیت طالع عبارتست که جمیع بیت تحتانی را نامطرت مجرب است
و نجیبی هم علم حروف محرقه حروف آتشی است اما حروف بیات هم حروف آتشی دارد آن
محرقه است چنانچه بالا در متمیز بیان کرده شد که محرقه سه است هر طرف سی و یکم علم بطون حروف
از سراطون حروف عبارتست از اعداد و بر و مبنی حروف از یک حرف ۲۸ بطون بنیاد اهل

کتابت پنج حروف یکین بطون اول الف عدد احد تحقیق می و تخلفه اب و و بطون دویم این
ج می میع بیند دس است تحقیق دن می و تخلفه ان هم که تقوم از بطون عدد می اول ۱۴
تحقیق می و تخلفه ج و او و صاب طه تقوم بطون ثانی ۱۴ تحقیق و بیان میس تخلفه جیح
هم که بطون سیوم دس میع بیند هن قی است تحقیق نهق و تخلفه بیج که ام س بطون چهار
کمال طوس است از الف تا آخر دال یکصد پنج میشود حروف تحقیق او حق و کمال شود که هر که
در سطر ضرب کرده ۱۶۹ حاصل است حروف تحقیق آن طاس قی و این ۲۸ بطون را انشا الله تعالی

تفصیل خواهم بیان نمود و سی و دو حرف علم حروف جامده حروف جابده حروف شش زوفا تغییر حرکت
تفصیل بقول علما و این علم که در سوره فاتحه نیست این هفت حرف است حروف شش شش حرف در این
هفت حرف پنج حرف است شش حرف است بقول علما و سلف جامده نیست که در نام سه حرف چهار
حرف است و این خاکی این هفت حرف که در حروف مجزوم از خواندن خالی اند و علما این هفت حرف گویند اگر در طالع فتح
ل ع آید شعر است مطلب بتدبیری دیگر باشد اسطلاح دیگر باشند که دشمن سنابل و تفصیل انفس
از مطلب که مجزوم از این هفت حرف صحیح حاصل شود و از اجزای صحیح گویند که جامده دارد سی و بیست و دو حرف
حروف الاعضا و این است از حروف که بر وجود آدم منسوب است نه اندر این وضع یعنی این
که تحتانی ب لب فوقانی شصتین است شش حرف حلقوم رخ ناف و دوا و این را باز
که است از بازوی چپ شش صدر صحن کفین طشت است است و طشت است است است
رخ بر و در شرف ق ا بر و در و یک بالاک بالای گلو یا این گلو منقلب آن کاسه منقلب
سی شصت گاه سی و چهارم علم حروف عرشیه حروف ناری است و صامت که در طالع است
این حروف فوقیت نا جمیع حروف دارد و این ترغی طبعی دارد بعضی از حروف عرشیه حروف
مقطعات قرآنی را گویند این قول نیز نزد اهل جفر درست حروف مقطعات اینست الم ا ل میص ط
طلس سین ص جم مسق ق ن حروف غیر مکرر این حروف نیست الم م رک ه ی ع ص طلس
ح ق ن هم ا ر ب این حروف الم که بیوص طلس حقن است هر که این حروف ۱۴ و در شرف طلس
کند عده سلاطین که در و در شرف بکند و با خود دارد قاضی شود هر که در شرف نه بر کند محبوب مجلس
خاص عام باشد هر که در شرف نکر کند زنت او فراخ گردد سی و پنجم علم که سی حرف منقوطه خالی
ح ح هر دو حرف که منقوطه از حروف خالی است آن که سی باشد سی و پنجم علم حروف منازل یعنی
با یکدیگر حرف مقابل باشد سعیدت نخست به یک حرف آشی را حروف منازل دارند و این منازله تیراب
هر حرف است پس هر گاه در اول بیت طالع حرف آشی باشد حرف ثانی و ثالث و این آبی باشد حرف
حرف اول که آشی است از منازله طبع ناکل کند چنانچه در جزو اول صغیر و در وسط و در آخر و در آخر است سی و

حروف

حروف

حروف

حروف

این باشد از حرف سعید الف را این معنی را که گفته علی بن ابی القیاس و اگر در طالع بیت حرف
اول نخمس باشد و حرف پایانی آتشی سعد باشد نخست این را بسوزانند و زائل گردانند و بصورت
شاه طالع و داخل و بادی مکرر بنویسند که بادی نقوی آتشی است و آتشی مری بادی و خاکی تو
بی است و آبی مری خاکی است سی و هفتم علم در بروج بدانکه بروج در فصل و جوهر آتش و سوزان
و قوس و در قوس و بروج شب نور و سلطان و سنبله و عقرب و جدی و دوش و حرف بروج این است
حمل ام و ثور بن و جوزج ص زو سلطان و غ نصی اسد حرف ص و سنبله و ص
ض و میزان زق و عقرب ح زو و قوس ح ش و جدی ح می ش ح و دوش ش
و قوس ح غ ارباب بروج ح می حمل زهره و ثور عطارد و جوزج اترس سلطان شمس با سده عطارد
زهره بنیز این میخ بعقرب ششتری بقوس جدی برصل حوت ششتری و دانستن آفتاب پس از آن
ماه بدانکه تا بیخ ۱۲ شهر و یقعه ۳۰ است هجری خواستیم که آفتاب را بدانیم که در کدام برج است
از ۳۰ هجری طرح کردیم باقی ماند ۹۰ این را با یازده ضرب کردیم ۹۰۰ شایخ و دیگر را از ۱۰۰
۹۹ گشت این حمل اولی گناه هشتاد و نه بعد از آن از محرم تا در حساب بشمارند یکماه ۲۹
و یکماه ۳۰ پس از محرم تا بیخ ۱۲ و یقعه ۳۰۹ شایخ اولی ازین افزونست و دو و نه
که ۳۱۰ شایخ ثانی ساق نمود ۳۰۹ شد یجمع اولی مقابل کردیم باقی ماند ۴۰۴ دوم ۳۱
حمل و دوم باقی ماند ۱۸ به ثور رسید معلوم شد که آفتاب در شهر دوم درجه ثور باشد یازده روز و یک
جمعه یازده کرده که حساب تقویم بدست آید ۳۰ درجه شاپس معلوم شد که آفتاب در ۲۹ درجه
شد و دانستن ماه چنان است ۳۱ به محرم ضرب کرده ۸۳ شد ۳۱ دیگر افزودیم ۱۹۵ آفتاب
۳۰ عدد و به برج داده آفتاب در ثور بود شش ۹ برج رسید باقی ماند ۹۵ درجه شد و دانست شد که
آفتاب هفتم برج است که عقرب باشد به یازدهم درجه و دانستن منزل که گناه است از ابتدا و کشیدند
که گناه بشمار کنند و بدین عدد برین افزاید هر چه جمع باشد سگان طرح کنند اگر یک ماه و در آب بود و
بزرگ را در آب جنگ خطر است و اگر دو ماه در زمین است و در می یابد و اگر از آن را خطر است و اگر

رساله

در علم طالع

سید عالم در آسمان است اسپان و اشتران و مرکب دیگر را خط است این عمل در روز یک یک یک
سی و ششم علم طوابع با یک طوابع عبارت از مشا رتخل و از اول تو و از اول سوال سائل
از اول بیت جفر جامع که آنرا بیت الطالع گویند که مشرق باشد بجای حیات بعدیت و نخبه
از ابیت مشرق بنیز گویند و اعمال آنرا ندیکر پیوسته اگر در طالع متخرج طوابع آید بکذا السبح و پس
بدانکه فوت رطل در طالع سائل هر چه خواهد و آنچه اراده است و ضبط دوست اگر رطل خسران
درین محل بود هر طوفت مثل بیت می آرد و اگر در طالع هر و نوح آید بدانکه مشرقی را حکم است که
قاضی انفاک است این طالع سعادت و اگر در طالع طای ک ل آید بنحس اکبر است اگر چه حرف
صواب است دارد و اگر در طالع م ن س ع باشد سعادت نفی از سلطان زمان بیدید و اگر
طالع ف ص ق ر باشد با تخریج دل کار میسر شود و مری از روم که هر طبع باشد شود و اگر
طالع ش ت ش خ آید کاری که دارد بر سر می و سستی کشد که خسران است و اگر در طالع و ض
طوع آید بنحس است و بقول این حکم این است اهم سائل رابع هم و نه ستان از این دو از طوع
کند آنچه باقی ماند طالع اوست اما بقول این تخیم طالع است که راعی مل ب و ثور ک ق
و جوزا ح هر سلطان هفت سنبه که ت ر طایلک ر ج ض ز ط و عقرب و ف و قوس
خ غ جی ک ش ث دلو و و ت هر اسم که این باشد طالع منتها کند اما طالع و کو و بد
آوردن بسیار خوب است که تمامی تخالین از آن معلوم توان کرد سی و نهم علم حروف انطوابع
ز هر حرف سر و دست که ظهور حرف عبارت از ذات حروف باشد که از هر باشد در کتاب بیت
حروف نه و تحریر است و نه در تقریر آید چنانچه این الذین امنوا پس پنج حروف مع بینا از هر حرف
در تقریر و تحریر نیست هر گاه حرف فرو را خوانند بینات در تقریر بیانی آید چنانچه در تقریر ظاهر
است پس ز هر ظهور و دست که در تحریر بینات نمی آید و نه در طالع بینات آید تقریر حرف عبارت
از زبر است چنانچه اهل تکسیر اهل محاسبه و راعی و حرف و زبر می ستانند و اعدا بینات را
بطون گویند چنانچه در بطن الف خواهد آمد هر چه علم حروف و اولی است خفیه جائیه است که بعضی فوات

در علم طالع

در علم طالع

طول هر قدری که حرف اول کتفا کند تحریر شود و استخراج نماید نفع و نسل شمال آن پایان در احوال
 اعمال تمام زوده شود اما این طرز متاخرین بواسطه سولت اختیار کرده اند از اصل جبریت لیکن
 اعمال اموال و احکام درست دارد چهل و چهار علم حروف سودا و بینه مختلفه الطبیعی است اگر طالع
 بیت حروف مختلفه الطبیعی جمع آیند سائل را مطلبی که پیشانی باشد آتش بیاب مختلف و باو خاک
 آب طفا و آتش کند باو پرگنده خاک نماید هر جا که در طالع بیت حروف آتش دانی جمع آیند اگر در
 آتش تقدیم دارد آب عمل تواند کرد اگر حروف آب تقدیم دارد آتش طفا کند همان نوع اگر حرف باو
 باشد خاک را بر هم آورد و اگر خاک مقدم است نیز خاک را از دید می آرد باین وضع این وجهی خاک
 م س ی ا ت ق ش ث یا ف ز ش ش ا ی خ ی ج ی ت این عمل بعد از طر ۸۴ است پنج
 طریقی باقی ماند بویست تا من عمل جبر است چهل و چهار علم حروف علویه ناری اند و درین هفت حرف
 فرق علویه بسیار است چنانچه هر طریقه علوی و ش و و و و و این عمل را علم حروف است که اقول
 اهل تجیم است که حروف علوی از جمیع حروف دل اند که اب ج و باشد چهل و ششم علم
 و است که حروف افضل است که افضل حروف خاکی اند و شمع این دو حروف از جمیع حروف خاکی افضل
 و ظمانی اند اگر در طالع بیت آیند عمل با افعال امور باشد کند ا غ خ غ خ یا گنگ غ غ غ غ
 این افعال بویست سفلی اند و استخراج این بویست مختص است که اول بیت در جزو ۲ و صفحه ۴۴
 سطر ۲ و خانه ۴۴ است و دوم بیت در جزو ۲ و صفحه ۴۸ و سطر ۲ و خانه ۴۴ و سوم بیت
 جزو ۲ و صفحه ۴۴ و سطر ۲ و خانه ۴۸ و چهارم بیت جزو ۲ و صفحه ۴۸ و سطر ۴ و خانه ۴۴
 بینه است و استخراج آن ۸۴ را طریقی که دریم پنج ازین عدد کم شود همان قدر بیت ستاند و استخراج نماید
 چهل و ششم علم حروف فکریه بدانکه علم حروف فکریه دو نوع است از حروف غزیزه ستاند بینه که
 حرف از بطون ستاند اما این عمل در بعضی امور درست می آید شخص آنچه تجربه کرده شده آن است که
 حروف محقق را تخلفن گردانند چنانچه محقق است و تخلفن آن نیز این پس از سوال اول حرف
 محقق نویسد هر حرفی علاوه بر بینه بعد از آن تخلفن کند تمام مطلب را تجربه آورد و بنظر تصرف

علم حروف خاکی

علم حروف علوی

علم حروف فکری

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

عدد سی و
 عدد هفت و
 عدد شش و
 عدد پنج و
 عدد چهار و
 عدد سه و
 عدد دو و
 عدد یک و
 عدد صفر

بسیار

آورد اگر طلب درست همان گفته نماید و در عبارت حروف مکرره اگر تقابلی حصول طلب انقطاع
 بیند انقطاع نماید و این طریق بسیار بسیار آسان است و تحسین حروف فکریه این عمل است
 چهل و ششم علم حروف معانی به آنکه حروف روحانی حروف قطعات قرآنی است اگر طالع آید
 شرف و سعادت دارد و حروف غیر مکرره این است ال رک همی ع ص ط اس ح م ق
 ن اگر طالع ال رک آید حروف نورانی اند و سعادت شرف دارند و اگر طالع ال رک ص
 آید نیز همینان است و اگر رک همی آید ص است اما در حصول طلب نادره روز نیست و اگر
 در طالع همی ع ص آید سعادت اما در حصول طلب یازده روز توقف است و اگر همی ع
 ص ط یک روز در حصول اقبال است اگر ع ص ط اس آید شرف سعادت است و پنج مراد باشد
 حساب لطیف حاصل است و اگر ص ط اس هم آید نیز کبر سعادت حصول احوال لطیف دارد و اگر
 ط اس م ف آید سعادت اما بعد از ۱۴ روز مراد حاصل آید و اگر س م ق ن آید سعادت است
 بتر و بسیار حصول احوال بعد از ۱۵ روز میشود و بعضی اهل علم حروف نورانی را حروف گفته اند
 اما آنچه حروف در مینه ناطق اند در حروف نورانی اند چهل و هفتم علم حروف لطیف به آنکه حروف
 حروف ناطق را گویند که سه نقطه و دو نقطه دارند مثل ث ش ق می و غیره و بعضی اند که
 در طالع بیت آید تنگی و دشواری و غزلی در امور و طلب یابند و غیره و در خوش و اقوی اند
 پنجاهم علم حروف تریخ تریخ است که عددان تصفیه و رباعیه و چهار تریخ باشد مثل ۱۶
 نصف در ربع هم نصف نصف ۲ اما در علم نجوم بیت طالع ۳۴ خانه که دارد از تریخ حروف
 مثل ۱۶ بیت تقسیم است بیت اول طالع لهبت است بیت ۲ گذارشته است پس ۱۱ بیت
 بیت ۳ را گذارشته بیت ۴ را تریخ نامند و بیت ۵ را تکیه گویند و بیت ۶ را گذارشته بیت ۷
 متجاوز نامند و بیت ۸ را گذارشته بیت ۹ را تخیلی گویند و بیت ۱۰ را تریخ تخیلی گویند و بیت ۱۱
 قدیس فنا فی الله اند و اگر بیت تکیه که نظر دوستی از یکدیگر به ۹ خانه باشد این نوع است
 است در حصول طلب بستان تریخ لهبت در علم خبر است که از بیت طالع ۳۴ بیت ستانده و همین نوع

بسیار

بسیار

بسیار

از بیت ۳۴ که بیت ۳۵ که در خانه بیت ۳۸ است تا ند علی هذا القیاس استخراج نماید پنجاه و یک علم
 حروف الف و لام هر هری که آن باشد آن امر سیده و یک
 پنجاه و دو و یک علم حروف الخلف علم حروف الیوف نزدیک اهل حروف بادی و قبی آشی
 است آن سه حرف است ب ش ج و قول اهل تخیم رخ ر می ق و سبب اینست که اینها با هم
 تحقیق آن و هر شش تخمین آن اج هم شش است پنجاه و سی و دو علم حروف الیوف
 علم حروف بیج و قبی و خاکی است این سه حرف آت و نزدیک اهل حروف و قول اهل
 نجوم بیج و قبیات ربانین هم هم شش تخمین آن هم شش تخمین آن ج ب م قی راست
 پنجاه و چهار علم حروف شرق حروف آتشی است و حروف شمایی بادی و حروف جنوبی
 حروف مغربی خاکی و بقول اوسلو در کتاب هلاکشان منقول است که حروف شرقی یک یک
 از طبایع اربعه است پس اول حروف از طبایع شرق باشد ا ب ج و این هر چهار حرف
 برصل دارند و شرقی اند پنجاه و پنج علم حروف غرب مغربی حروف خالی اند و بقول اوسلو یک
 یک حرف از طبایع اربعه که بر تیر چهارم حروف خاکی است پنجاه و شش علم حروف جنوبی
 جنوبی حروف آبی اند و بقول طریق سابق پنجاه و نه علم حروف شمایی حروف بادیه اند
 علی هذا الاتفاق است که حروف ناری شرقی اند و حروف شمایی حروف بادی اند و حروف آبی و جنوبی اند و حروف خاکی
 غربی اند و حروف ناری ا ح ط م ف ش و حروف بادی پ و ی و ک و حروف آبی و جنوبی اند و حروف خاکی
 آبی ج ز ک س ق ت ط حروف خاکی و ح ل ع ر خ ش و اگر بطالع بیت حروف آتشی
 قمر و برج ناری باشد و طالع اصل شود و اگر بیت طالع جفر و نه وانی باشد و قمر و برج
 هوایی بود و طالع امور مذکور ح ل آید و اگر طالع بیت جفر و نه وانی باشد و ماه غیر و برج ما
 بود هر هری که سائل را داده باشند تیر آید و نه وانی عیان و اگر بیت طالع جفر و
 ارضی آید و ماه و برج خاکی باشد امور مذکور تیر آید و نه وانی عیان و اگر بیت طالع جفر و

پنجاه و یک علم حروف الف و لام هر هری که آن باشد آن امر سیده و یک
 پنجاه و دو و یک علم حروف الخلف علم حروف الیوف نزدیک اهل حروف بادی و قبی آشی
 است آن سه حرف است ب ش ج و قول اهل تخیم رخ ر می ق و سبب اینست که اینها با هم
 تحقیق آن و هر شش تخمین آن اج هم شش است پنجاه و سی و دو علم حروف الیوف
 علم حروف بیج و قبی و خاکی است این سه حرف آت و نزدیک اهل حروف و قول اهل
 نجوم بیج و قبیات ربانین هم هم شش تخمین آن هم شش تخمین آن ج ب م قی راست
 پنجاه و چهار علم حروف شرق حروف آتشی است و حروف شمایی بادی و حروف جنوبی
 حروف مغربی خاکی و بقول اوسلو در کتاب هلاکشان منقول است که حروف شرقی یک یک
 از طبایع اربعه است پس اول حروف از طبایع شرق باشد ا ب ج و این هر چهار حرف
 برصل دارند و شرقی اند پنجاه و پنج علم حروف غرب مغربی حروف خالی اند و بقول اوسلو یک
 یک حرف از طبایع اربعه که بر تیر چهارم حروف خاکی است پنجاه و شش علم حروف جنوبی
 جنوبی حروف آبی اند و بقول طریق سابق پنجاه و نه علم حروف شمایی حروف بادیه اند
 علی هذا الاتفاق است که حروف ناری شرقی اند و حروف شمایی حروف بادی اند و حروف آبی و جنوبی اند و حروف خاکی
 غربی اند و حروف ناری ا ح ط م ف ش و حروف بادی پ و ی و ک و حروف آبی و جنوبی اند و حروف خاکی
 آبی ج ز ک س ق ت ط حروف خاکی و ح ل ع ر خ ش و اگر بطالع بیت حروف آتشی
 قمر و برج ناری باشد و طالع اصل شود و اگر بیت طالع جفر و نه وانی باشد و قمر و برج
 هوایی بود و طالع امور مذکور ح ل آید و اگر طالع بیت جفر و نه وانی باشد و ماه غیر و برج ما
 بود هر هری که سائل را داده باشند تیر آید و نه وانی عیان و اگر بیت طالع جفر و
 ارضی آید و ماه و برج خاکی باشد امور مذکور تیر آید و نه وانی عیان و اگر بیت طالع جفر و

در بیان
جفریه

حروف خانی است و یا آنکه جلالی اعداد او بیانشند و جمالی ازواج اعداد او باشند و علم
 حروف بحال بدانکه حروف بحال سه نوع است ماضیه و حالیه و مستقبلیه صورت یا قدر آنست
 است اگر طالع بیت جفر حروف را بعد از آنچه حروف ناقبل او باشند آن حروف ماضی است و آنچه از
 طالع جفر بقیه تا ۳۰ بیوت خانی است و هر چه بعد ازین ۳۸ حروف دارد حروف مستقبلیه اند و بیوت
 مثلاً آن من م ع ل اگر طالع آید این خانه و جزو ۱۴ در صفحه ۱۴ و در صفحه ۱۴ در خانه ۱۳
 است ازین سطر از حروف که در گذشته ماضیه اند از آن توان استخراج کرد و از امور و سفته اینست
 که از امر و توفی و حال و امر پس بر از آن توان فهمید و بعد ازین سطر و از هر سطر از صفی مذکور
 احوال مستقبلی پنج شهر است و آنکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند علیما علم الکتاب
 و الذی یورد الکتابه و لنوی السام و صحف فاطمه غایب ماضی است و ندو بحالیه و الکتابه و مستقبلیه
 چون علم امام از وی تعداد علم از جفر عین علی تعلق دارد عین و ریای است یکسان از آنست
 و حال و مستقبلی را بر اوضاع نیاید و حروف علم اقدام فی بحروف بدانکه در اعمال و مشیت علم
 است اول قلم روشن نام است و دویم قلم را در این نام است سی و سوم قلم را در این نام است چهارم
 قلم را در این نام است پنجم قلم را در این نام است ششم قلم را در این نام است هفتم قلم را در این نام است
 قلم را تاجی گویند اول روشن نام است مقدار سوزن است و قلم در این نام است و قلم در این نام است
 رابط سوزن و دوازده سوزن است و قلم رابط سوزن شانزده سوزن است و در ششم بیوت جفر
 قلم چهارم بجای قلم اول روشن که سوزن آن سوزن است و شکل افرادی بجای آنند قلم و قلم که
 است بشکل ازواج و از آن تخمین آید قلم سیم رابط که ۱۲ سوزن است و بیوت کسیه بر خانه تخمین
 اعداد او فراید و از واجیه باشد بجای قلم چهارم را و از اعمال جفر بجای قلم پنجم که قلم نام دارد
 شکل عدد کسیه بر کنند و سوزن مقدار سوزن است قلم ششم که نام دارد شکل عدد و کسیه بر کنند
 قلم مقدار و سوزن است قلم هفتم که شرف نام دارد شکل عدد و کسیه بر کنند مقدار سوزن است
 قلم هشتم که نام دارد عدد و کسیه بر کنند و کسیه بر کنند و کسیه بر کنند و کسیه بر کنند

در بیان
جفریه

در بیان
جفریه

[illegible]

و غنی است کرد بعضی مراتب حروف که از اعداد هم که عدد اول است بطور مستقیم اول قی
 میشود و نو و دو و سه و غیره اوقات اشیاء یعنی حروف طالب و مطلوب با اعداد و حروف بطور اوقات
 کند و خارج هر مرتبه را نو و دو و سه و غیره اوقات اشیاء و ظهوری بدانکه اعداد کمال ظهوری است
 که عدد از اصل حرف تا آخر حرف پست است یعنی از الف تا ط هم و از الف تا ی هم و از الف تا ک
 هم و در هر حرفی از ک تا ی سایر اعداد حروف و اعداد ظهوری عدد و اوقات حرف است نو و دو

چهارم علم اوقات عدد و ظهوری عدد و ظهوری آنست که عدد و حروف معین است بطایع و تالیفات
 و کمال ظهوری آنست که اشیاء مخلوق اکلام ۳۴ و در هر حرفی آن ضرب کرده یک که و شش هزار و نه
 بیست و نه است این اعداد را کمال ظهوری گویند و تقسیم آنست
 ۳۴ در هر حرفی کرده ۸۸ و عدد که بر بالای آن بود

اول مرتبه ۳۴

۳	۲	۱
۹	۶	۳
۴	۲	۱

برای نو و دو ۸۸

۳	۲	۱
۹	۶	۳
۴	۲	۱

شماره و مرتبه ۳۴

۳	۲	۱
۹	۶	۳
۴	۲	۱

این جدولها در اصل ۱۶۹۲۹ هستند

۹	۳	۹	۶	۲
۹	۱	۸	۱	۹
۹	۲	۸	۸	۹
۹	۳	۵	۶	۹
۹	۴	۱	۲	۹
۹	۵	۱	۲	۹

یعنی ۳۴ را در هر حرفی کرده ۸۸ و عددی که بر بالای آن
 ۳۴ عدد و مرتبه آنست و در هر حرفی آن ضرب کرده یک که و شش هزار و نه
 بیست و نه است این اعداد را کمال ظهوری گویند و تقسیم آنست

ضرب عدد تمام شد که چند ۳۴ این عدد را کمال ظهوری نامند و صحیح است و در هر حرفی آن ضرب کرده یک که و شش هزار و نه
 بیست و نه است این اعداد را کمال ظهوری گویند و تقسیم آنست
 حاصل شد الف ط ب ق خ ح ط ف ر ک ق ر پس اگر استخراج نمود و بطایع
 حاصل اول بیت که شروع بطایع است نظیر استخراج بقدر کمال کند و بیست و نه استخراج نمود و بطایع ط
 ترتیب نماید نو و دو و سه و غیره اوقات اشیاء که بداند که اوقات اشیاء را از هر عبارت داشته اند که
 بیست و نه و بطایع سائل بتوانی بیست و نه سازند بیست و نه بیست و نه بیست و نه بیست و نه
 از هر حرفی که کمال و اعداد در بیست و نه اول را بحال داشته باشند بیست و نه بیست و نه بیست و نه بیست و نه

[illegible]

و خواندن انشراح حاصل آید و او را همان اسم اعظم است صد و هشتاد و هشت علم نامی در آنجا جفر خانی
عبادت از اعمال خفیه که در بیست و هشت جزو هر جزوی چهارده ورق باشد و از ویای آن
مختص است خالق آن الاله که کرده باشد طلال روح از کروات شده و به است شمشاد بوی
مثل گوگرد که آنرا گوگل گویند و از کربن و ماسی طبع منقلب باشد نیز است گلزاره و اب روان و در ورم منجلی
صعبت دان و علیچ جسمانی است که برای هر که در طلال دارد و نام او نام دانش بلخ ساخته است
سال یکبار و در چهار طرح نماید اگر کسی مانند عارضه گرمی است حرارت دارد و اطفال حرارت باید که در الکر
ماند عارضه بادی است که در باده است و اگر هم مانند بلی است و اگر هم مانند در طبعی است صد و هشت
علم خواص الاسرار فی الدعوات در وقت آن اعداد و بلکه هر کسی که جلالی است حرف آن اسم شاهی
و بادی است در دعوات سریع الاجابات است اما ملاحظه حجت دارد و تمام است و هر یکی که جلالی
باید ایتلاف و محبت بکار آید و آن هم شرط است که حرف خاکی و آبی باشد که همی بخواند و عبت
اجابت شود و در آن حجت نیست و هر کسی که شکر در نفع الاعداد است آن هم برای جلالی
طلوب است بسیار است صد و هشتاد و هشت علم خواص الحروف فی الدعوات بدانکه هر حرفی از الف تا ی
عجوس و حروف بادی برای ترویج اعداد و حروف آبی برای تسکین حرارت و حروف خاکی برای شستن
موسوس کار با صد و هشتاد و هشت علم نقوش الحروف فی الاشکال از صد و دوازده علم
نقوش الاسما و جلالی و جمالی و شکر بدانکه نقوش عبادت است از نقشهای وقف الاعداد
رسمی که اعداد از رویه دارد آنرا در هر یک کند و آنچه اعداد از رویه دارد و شلث مخمس یک کند و
و اگر کتاب جمیع اسماء در وقت درست دارد بیشتر است و اگر اسماء و جلالی را که در و درج یک کنند
و قوت کم آید و به بطریق عمل نهایتش اسماء و جلالی را در نقش شلث قوت عمل کرده اند تا خبر پیرا
شدن که آن است که در تریه و تنبیه شکر آن است باشد چون حقایق جفر را در بعضی اعمال نقوش
صح است انظار این علم ضرورت داشته اما اینجا گنجایش ندارد و در رساله الواع قدسیه الحروف
علم کسیر تحریر آورده است صد و سی و هشت علم اسرار الایفا شفا کاشفات بدانکه یا صفت

و محبت آتی برنج آردن و زمان نفس را آرام ندم این محبت حرف و چاک از شواهد مطالب اثر
و نویسی باشد تا موجب گرفتن روح و تخیل و هوا به نباشد و مکاشفات را در نظر نیارد و اگر طلب
کند صلاطین نماید بلکه و طلب ذات آنها را حجاب نفس داده و اگر تصالح گویند کشف ظلمات
بخوش خویند و انجبار کنند و زبان دل خود را از شرطیات باز دارند و هویش را باشد تا حرفی از حال
منزله نصد و بهیچ علم حرکات روحانیات روح ملکوتی را روح حیوانی بمنزله آید نه است اگر روح
حیوانی را کرده باشد نفس پاک است روح ملکوتی در جلوه که بود و اگر نفس حیوانی مغلوب شد روح حیوانی
بمنزله روحانی شده روح حرکت از لطافت آرد و انجا لطافت روح حیوانی و روح ملکوتی از غنچه
خود میسازد و چنان روح ملکوتی است از لطافت روح حیوانی است این تقاین را در اینجا کشین
نیست اما تنجی خبر از آن است قوت استخراج درست فی تحقیق است این علم فی موهبت آتی نیست
بی صلاح و بی تراست و بی انقیاد امر الی قابل نیش و دستقد او این علم اول مجاز و از حقوق
خلاق و مخلوق است و ارتباط او از حقوق محبت بجان و دل باید که در خود را در راحت یاران
رحمت خود و دان این کلمه بر است صمد و یا نرد و هم علم حرکات جسمانی به آنکه حرکات جسمانی را هم نفس
است هر قدر که تقویت آرام و آسایش است از اصل کار مجبور است صاحب محرم این علم باید که است
روح روحانی طلبنده نفسانی بداند که روح ملکوتی را روح حیوانی بمنزله نفس مایه است صمد تا نرد و هم
علم خلوه و خلوت بداند که خلوه و خلوت را بجان و دل و در بن و در نش آرد و پیچ انتری از مجسمی که باشد و
را نخر آتش و دایم در یاد و حق بود هر گاه چنین حال میسر آید نش و مفرقه این الله بنطق علی لسان
بروی ظهور نماید این خلوت کاملان را میسر است مبتدی را گوشه تنهایی بی فوای است و قول
بر جمیع مطالب را شاید صمد و مفسد هم علم و هم بداند که هم در آثار و احکام و خود از جمیع موهبت
است و همه را شواهد تحسین دایمی است که مفسد را ملایک و اعوان از هم است یقین است که سلطان
بوالی می است آنچه کشف و کرامات باطن ریاضت است همه از و پرست از هم من صمد و
همیز و هم علم الفهم یعنی در یافتن و درک کردن جمیع حرکات و سکنا نش منافع و مضار یقین

علم صمد تا نرد و هم

علم صمد تا نرد و هم

علم صمد تا نرد و هم

علم صمد تا نرد و هم

علم صمد تا نرد و هم

رسالة جبر
اهل دانش است که بی قوت فهم بیدار طبع برنیایابی شود و صد و نوزدهم علم نظریه را که
علم نظر بانو است بعضی میگویند و بعضی بر اثر غفایات نظر اند و علم خبر و آشکاره و اندر
طایع حیات طالع را نظر آورده است اگر حرف سعید است سعید دارد و اگر خلس است سید دارد
اگر متوجه بطایع العیبت مرتبه دانش غالب و اند بواسطه تقدم نشنا جز اول و صف و دوم و علم
سیوم و خانه چهارم اسبج و پس تقدم حصول مطالب بانایت و جبر روی آورده بود غنی و الاکلیه
صد و بیست و یکم علم نظر الکعب الفرب این نظر عین تشقی است که در آن نفع و ضرر نظریات را در علم
خبر استخراج را باید که نظر حقایق اصل خبر نماید و اصلانی شاید که ملاحظه سائل کند و آورده و بیا
حصول مطلب نماید آنچه بصدق و درستی استخراج باید نماید و با آنکه استخراج را بر دیدات حرفیه از
کوتوف بوقت دیگر که صد و بیست و یکم علم نظر اشهرت نظر نفسانی است که گفتا شد
است که مخالف انسان بوصول کمال الانسانیات صد و بیست و دوم علم شنود بانسان است
بدانکه مشاهده و حرف آنست که تبه علوی و غلی بدانکه هر حرف بربست و هشت بطون شش
و مخبر و طبع آن از اعراب ظاهر و باهر صد و بیست و سوم علم اسماء و نیز شجاعت چنانچه در
اعمال سکندری و در مخبر است بلینا س حکیم از زبان عبرانی عربی کرد که است ترجمه فارسی آن
شایع است و نقوش و نیز شجاعت تجربه پیوسته اما در علم خفیه کار نمی آید بهت اطمینان علم آورده

عمال بدنه في تحصيله اذ لا يكتب في السؤال الفصح وحروف اسم المستعمل عنه بخصوصها الا بحروف الاسماء التي هي من
 الحروف والاشكال كان شيل بقول اي شئ من ضمير فلان او في ضمير والجملة ان في اشكال هذه الهمزة
 مما لا يقع في استخراج الضمير انصيات ولكن نحن نذكر في الطريقة الثانية قاعدة بالرفق في استخراجها كما في
 بناء المقام الى استخراج غير التثنيات صريحا ونصا فافهمها فان كنت لها الماتسا لها والافعال شيل فعملهم
 يراون فقد طال الكلام فاسترجع الى استخراج غير التثنيات من الجواب الاسماء التي يمكن سيطر وفرا صريحا
 فنقول عرفنا السابق فاعرف اللاحق وهو انك اذا وجدت الاعداد التي الميناها من عدد حروف السؤال فحرف
 الهمزة وادبهم وعرفت في مثال كذا فاعرف ان كنت حاسبته فاذا جمعت عليك ان تجعل حصة متساوية
 متوازية اثني عشر حصة او مزيدا ونقص على ما يعرف صاحب الدرية والفهم لكن لا بد ان لا يكون عدد حصص اقل من
 اربع الحروف الى انه لا بد ان لا يكون في العلم وحرف الهمزة والسطر والبسطة حتى يستخرج في ثلثي العمل بعد جمع الاعداد
 حصص التي حتى تنسب على مستحقة وهي من حروف والسطر وعلى مستحقة وهي من الصفرة ولبيت ولا بد ان
 تأخذ في تخصيص الاعداد وتقسيمها وتقسيمها من يساويها الى مائة حتى يكون العمل من جانب الاعداد
 الى المائة ونسبها الى البسطة ونسبها الى الحافض كل طريقة التفرع التي هي من عظيم طرف الجاهل من العلم
 ولا بد ان يحصل التكا الذي يحتاج اليه هذه الطريقة الا من جانب يساويها في الصفرة والاضافة وفسر في التكملة
 من الاعداد وبرز في علم حساب التكررات المتتالية المتتالية من الاعداد ولا يمكن في الصفرة والاضافة في التكملة
 الضرب ولا اشكاله لا يجدول والاضافة ليس في صفحة بحساب فاذا عملت في كتاب فاذا انت جمعت جمعت ودرت
 في تخصيص الشان في حاصف على كل حصة او نصف او جزء منه ما يساويها من الاعداد او نقص منها ما ينسب
 الحاصل تنسبها على اقل من ذلك وبيان مناسبتها طريق تخصيصها الذي هو العدة من غير الية ما بعد ذلك فحصة الاعداد
 اهل هذه من ضمنيته حتى حين فلو عرفت هذه النسبة وعلمت بعد العمل من تخصيص فحصة الحرف الجاهل الذي فوا
 قدر فحرفه وهو الواجب الذي لا يستخرج من سواك فليل حروف جوبه طول الى مالا يتناهي والواقع من
 سوال في حروف وجوبها فحصة فحصة الاعداد لا يمكن حصرها من الاول كون بقاعدة في تخصيصها التكملة
 يكون بقاعدة الاسقاط ولفظ فعليك بقاعدتين من هذه الرسالة ولا تمنع من غير كل خير فمنا عن ذلك كما

لا تفر على استخراج هذا القدر من اخطار استوارت فكان علينا ان نكتبه في كتاب من كتاب
 يكون دستور العمل كما كانت حيث اذا عرفت كيفية قدرت على استخراج جواب كل سؤال بل ان كل سؤال له
 فصيحا لا يعجز فيه العربي بالبرقي والفرس بالفن الهندى هذا على ما ينبغي ان يكون الناس على قدر عقولهم
 ها نحن نذكر المثال الذى ذكرنا اولاً فى اول الرسالة فنقول تخيم فلان فكلبتنا اولاً بالجمع ما هو المحصول الاول
 من الاعداد اولاً وبالذات ثم علمنا بما يسبب لقاعدة البيرانية اخرى فبقيت من خفض الرض فالتبناه فحصل

٥٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠	٥٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠
٥٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠	٥٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠
٥٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠	٥٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠
٥٠٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠	٥٠٠٠٠٠	١٠٠٠٠٠٠

حاصل اعداد احوال استخراجها السابق بهذا
 فنجد زوف هذا كنية تحت ملكة بن نصارت هذا
 وبعد نظيره فكيفس النظيرة فخرج جواب

منه والا فاعمل به اما تذكره فيما بعد فخرج بجواب صريح البتة نصارت حروف الاعداد السابقة بزوف
 وبقية التمام على اربعة زوف وصغيرة وسطوية وبقية جاصات بن ن س ن و هم ايضا على اربع وبقية جاصات
 هذه حروف بيتا مع كل مستطرفة اثنان وتصلية اثنان وحى هذه اثنا عشر حرفاً و س ن ش ن
 ش ذ و د ن ح اس ب ف ض ق ط ان خ دس بن فاخذنا مجموع هذه الحروف نظائره وفتحى اذ ان كل
 النظيرة قلينا فبقية جواب نصارت بهذا النظيرة السبعون السابقة ج ش ك ل ش غ غ ج ل ج س
 ط ك ط ك ر غ ط ش ك ك ص ش ش س ا ع ج ل ه م س غ ي ك اس غ و قلينا نظيره
 غ س ك ك ي غ س م ه ل ج ع اس ش ض ك ك ر ش ط ا ك م ط س ج ج غ غ غ
 ك ك ش ج غ ل م عجب جوابا لم يكن نقى في ذكره في اتمام غير بيان شق ابدي اذ لا بد من ان يمل بهذا حتى يخرج
 الجواب فان لم يخرج كما لم يخرج لنا فليس بامكانه فاعلمنا انى بحروف الاصول التى استخراجها من الاعداد اولاً
 اولها فاذ اخذنا حروفنا من اولها فكل حرف كان من الاحاد ونا على عدد واحد او اثنين او اربعة او احدى
 عشرة كنية بنده بحروف بدها وكل ما كانت من العشرات زونا عليها اربعة من العشرات فنصارت حروفها على
 كانت من اربعة فواحد من اربعة كنية بنده بحروف بدها من اربعة كنية بندها فاولها ط ك ل زونا عليها اربعة من
 الازمن العشرات حتى كنية بندها فواحد بندها فاولها ط ك ل زونا عليها اربعة من اربعة كنية بندها فاولها ط ك ل زونا عليها اربعة من

معرفت ملائکه اسما و صلیه سابق احوال هر کدام مذکور شد اگر ملائکه حروف آتشی این طبع است
 دارند و اگر حروف هادی آیند بطبع خود و بحال خود آیند که از شرارت مطلب را باز دارند و اگر آتشی بود
 باشند طبع بنفش دارند و صدوسی و پنج علم عاقلان از صیغه یونی و کوی که زمین نیست اقلیم پنج
 تعلق دارد و هر عمل معدن سر است نام موکل آن از قبایل است و زمین که تعلق به شتری دارد و معدن
 قلمی است و زمین که تعلق به پنج دارد و معدن آن زمین است موکل به سیاه زمین است و زمین که تعلق به شتری
 معدن آن زمین است نام موکل آن کلتا یل است برای کسی عمل کند و دو ملکیت برای آنکه عمل کرد
 و زمین که تعلق به سپهر دارد و معدن آن زمین است نام موکل آن زمین است و زمین که تعلق به قمار دارد
 معدن آن فقره است نام موکل آن نقد یل است و زمین که تعلق به قطار دارد و معدن سیاه است
 است و کلمان اسکا یل و هر کان در آن زمین بود است صدوسی و ششم علم عاقلان و زمین
 بدانکه پنج جن و انس را در تفسیر کفاری نیست اما بدانکه این علم و علوم مذکور شده مجملا می آید و اگر
 خواهد که تفسیر حقیقت کند اول باید که تفسیر بر خود حاصل آورد بعد از آنکه سوره جن را بعد از او تفسیر
 حروف این سعیده یا یامی که از نمذوران اند و چند بیرون آورده باشد و زمین کرده بخواند اگر در صحیح
 نیز آید بر چند اسم اسما و آتی عدد صحیح بر آورده چنین اعداد و یومیه کرده بخواند جنیات سخن و طبع شوند
 هر چه فرمائی و آنچه گوئی و هر چه خواهی همه آن کار با کنند و یا آنکه این عمل دعوت را مخصوص به تفسیر
 بکتابت نوشت بخواند و بخورات سعیده بکار برد و ترک حیوانات کند چون بکتابت نوشت خاصه بود و هیچ
 جنیات حاضر نشوند و سخن کردند و تفسیر آن را بعد از آنکه مطلوب سوره فاتحه را دعوت کند و یا آنکه
 آن مطالب مطلوب را استخراج کند چنانچه سابق بیان کرده شد صدوسی و ششم علم عاقلان و زمین
 بر پنج قسم است و تقویم ظاهر است در استخراج جفر هم مطالب است و در وجه ششم و قمر
 حروف و موکل آن بیکیه در قبیل ازین تفسیر یافته صدوسی و ششم علم عاقلان و زمین که تعلق به شتری
 آن بیکیه در چنانچه بالا مذکور شده صدوسی و ششم علم عاقلان و زمین که تعلق به شتری
 آید بر حسب حصول مطلوب است اگر مادی آید سر کردن است اگر آبی آید میگویند شود و اگر خاکی آید

علم حروف آتشی

علم حروف هادی

علم حروف هادی

این نقش در پشت بصلب پیوسته بود و قیام اکت این مرد هر طرف نشو و این نوع بسیار بود
 و در سکنده نوی نوشته حکیمی غنیمی رحمة الله علیه در سال اعمال حروف سیگو می چون خوابی که برنجی
 بیخمن رسائی بر پوست خمر که دباغت داده باشد صورت گافنی نگار بزرگ و زنب گمار چون
 خوشه کند بر نام او بنام مادر او هر دو بر قه پاره بنویسد بر پشت آن خرقه شصت لام نویسد که
 نه لغوی و نه کتب نقل از حق اما باید که ترخوس باشد بر تن زحل و یا مرغ آنرا در پدید من کند و خفا
 وی آنکس بر نهضای گوشتی که بینا شود و از زانی که در غش نام مادر او را بر پنج یا و کند شکل گافنی
 حصه و چهل و نه فقره علم انطل فی اشد سوات الارضیه و الفکا بیه اس اسم النظار و نقل این علم از
 بعلم جبر جاری و سبائی زیات اما چون در علم شمرده بعضی از احوال آن تعیین پیوسته می آید بر که
 خواهر از احوال شخص اطلاع یابد آن شخص را در آفتاب ایستاده کند و در ساحت بر دست او قرار کند و نظر
 خود بر سایه او اندازد و خود را حرکت ندهد چندان نظر خود بندد که چشم خود را فلک کند سایه او در فلک آید
 و درست اعضا باشد چه چیز است و اگر سر و نظر نیاید بر سر او و او را تمام گشت اگر دست است بر نظر نیاید
 بر او و کلان و دست چپ بر او و در و از ناف پایان زن و اگر پشت در نظر نیاید او را و اگر سینه
 ندارد و سر صاحب تمام گشت این عمل مهندسان است تجربه پیوسته جمده و چیدل و تمام علم
 صفائی از تریات با تغییر و علم الواح نقوش علی خدایا بداند که از روش و درماریای بدلهای پیدا
 آید تعبیر آنست که قوت ایمان و یقین بقدرت الهی و در ظاهر عالم پیدا آید و اگر عکس بود و علم
 الاول نقوش در ترکیه و حصول المطالب من کفر یا تنکیر و کفر یا تنکیر نقوش الواح که از سر
 و رسته تا صد و ده فقره نقوش تحریر آورده اینجا گنجایش ندارد و طریق حصول مطالب تکلیف است
 که احوال مسائل بنویسد و حروف را از کلمات الص نایه تمام اول یا از کلمات و یا در کلمات حال یا علم
 توان کرد میباید آید این عمل بطریق دیگر است که قدما به اشتراقیه بر آن حکم کرده اند بنوعی دیگر این
 اعمال است که مطالب را فر بنویسد و در ساعت تحریر یا نیز حرف بنویسد اگر ساعت اول
 یوم باشد حرف بیخمره و از دوم یوم ملحق کند و حرف و دوم را بجز حرف نیز هم ملحق کند و سیم و چهارم را بجز حرف

عالم بنام مادر او

عالم بنام مادر او

[illegible]



五

عالم خیاں

700666

و بر بنویس و آب و صوف آن لطیف و پاک باشد و یک دوات و کس نویسد که شمس است و چون
 آن بعد از فراغ کتاب بسوزد و باقیه و اگر چه نویسد دست کافران باز دارد و علم سواد انظار حق
 است که هر حرف نشو و نشناخت نباشد و هر حرف را واضح تحریر کنند علم تبدیل الحروف یعنی الحروف غریبی
 تبدیل نماید بعد از هر هجیات حرف عوض آن آرد و هجیات تا بهشت و بهشت بطول آید و بهشت
 انشاء الله تعالی و هجیات آنرا گویند که زبر بر سه حرف ملغوظی باشد چون زبر لفظ شمس است
 شود که در صد و پنجاه و سیوم علم صد زمام و حصول آرد و در آن مطلب بن طریق استخراج
 این و علم هر حرف نام شش بطریق نموده و یک حرف واحد تا ندانیم پنج حرف متواتری
 نویسد بعد از آن از هر یک حرف شالی بگوید یعنی ترفیع عدد واحد آنرا بتوانی تحریر آرد و چون تمام حرف
 از نموده نوشته نام کشد اول نگاه بر صد زمام کند که آنجا احوال باقی سپید است نظر در کتاب نام
 کند احوال حال او و آنجا یا بد و حرف موخر نام از احوال استقبال ظهور آید این تفصیل در حکام
 جفری نماید انشاء الله تعالی و این استخراج یک ربع است صد و پنجاه و چهارم علم اقام
 در وفات مثلث بعمل آید باید که در ساعت زحل ساخته باشند و در مقدار خمس ساعت عمل کنند
 کنند و در وفات بعد از تسبیح عمل مرغ نمایند و در وفات که بر این افاق عمل کنند در ساعت شمس
 سازند و اگر برای تسخیر وفات نویسد علم باید که در ساعت شمس کنند و اگر برای حساب تخم کنند ساعت
 عطار باید کرد و اگر برای تسخیر مردم بشود حکام عمل کنند ساعت قمر باید کرد و صد و پنجاه و پنجم علم
 لواتق الحروف خوانم الحروف بکمال الحروف است که طبع باشد و حرف دیگر و خوانم نیز بر و شش
 آرد و در علم طالع بیت جعفر و حرف ال کساید مطمح نظر سائل گفت و گوی بسیار بود و شش
 ضیق باین وضع شش ساعت جزو ۲۱ و صفی ۲۸ و سطر ۲۳ صد و پنجاه و ششم علم بسطال علم
 به آنکه بسطال اعدایه نماید هم و البسطال اعدایه و شش م این اربعین این اعدایه و شش
 حصول مطلب بجز از الحروف بر و در حروف غریب یا بر تبه هر حرف طالع که تقوی و معری او بود و در
 که مقصود حصول آید این انواع استخراج حاصل است از خبر حافی و بسیار عمل درست است علم بطریق

علم در پنجاه و سیوم

علم در پنجاه و سیوم

علم در پنجاه و سیوم

علم در پنجاه و سیوم

غریب الصیغ است عبارت از اعمال طبعی باشد مثلاً حروف آتشی از طبع طایع تقدم دارد و حروف
 باوی برآید تقریر آن بحروف آتشی کنند حروف آتشی را با حروف باوی مخفی سازند حروف
 آتشی را ترفیع بعد از اعمال و خواص پس چنانچه در سوره که قلب الف آتشی و خواص او است که سینه
 حرارت و نقص ملکات دارد و در سوره که نور قلبه و او باوی است و حروف آتشی که در سوره که طوبی است
 دارد که آرام روح افزا است و خواص حروف در جمیع امور ثابت هر حرفی خاصیتی خاص دارد و
 ترکیب کردن حروف آتشی به با و بقوت آتش است علی هذا القیاس و حروف آتشی را مخفی
 نمایند چون خاک کی مرغ به آبی کنند متزج با و از آتش از اصل حقیقت اگر با و نباشد آتش متحرک
 نشود و در متزج آب به خاک از طبع مجاز است مثلاً ابر بر نزول باران تحقق زرش چنانچه تبدیل
 قوس از نام آن از زردی ب اران زرم سراج وی ل ق رخالص کان نزول ب ارم شرج
 ی ق غریزی آن م ح که کباب ن ت و ح ط از نام درست شد تولدات چنین است مل ط
 ح ج هر دو ک م ت ا ق ب تجاوزیت ب د ش نصفه و ب مع بنیه با جهل به با و تجاوزیت حاصل
 باز و حوس علی اینک صیغه شصت و پنجم علم بسط الحروف مع البینات بتجدد و تزیین که استخراج الحوال
 سائل درست از آن توان کرد و آن بسط الگوای است اول بسط حروف زبریه است چنانچه الف
 بستند و بارشنا و ح را لکث علی هذا القیاس پس حروف بسط عدویه این باشد ا ح و ا ش ن ا
 ش ا ر ب و ع ح م س س ت س ب ع ش م ا ن ت س ع ش ع ر و ی ا ن ش ا ل ش ی ا ن ا
 ع ی ا ش ع م س ی ن س ت ی ن س ب و ع ن ش م ا ن ی ن ت س ع ی ا ن م ای هم
 ا ت ی ن ش ل ش م ای ه ا ر ب ع م ای ح م س م ای ه س ت م ای ح س ب ع
 م ای ه ش م ا ن م ای د ت س ع م ای ه ا ل ف حروف غیر مکرر عدویه نیست ا ح و ش ن
 ل ر ب و ع ح م س ت ه ش ی د ف دوم بسط حروف مع البینات الف الف لام فایا الف جیم
 جیم یا یم علی هذا القیاس الی آخر الحروف بیوم مع طایع الحروف با لک طایع حروف طایع عندیه است
 از اعراب مقرر آن گرفته از اعراب حرف بستند مثلاً الف آتشی است اعراب رافع پس الف

حروف آتشی
 حروف باوی

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100	101	102	103	104	105	106	107	108	109	110	111	112	113	114	115	116	117	118	119	120	121	122	123	124	125	126	127	128	129	130	131	132	133	134	135	136	137	138	139	140	141	142	143	144	145	146	147	148	149	150	151	152	153	154	155	156	157	158	159	160	161	162	163	164	165	166	167	168	169	170	171	172	173	174	175	176	177	178	179	180	181	182	183	184	185	186	187	188	189	190	191	192	193	194	195	196	197	198	199	200	201	202	203	204	205	206	207	208	209	210	211	212	213	214	215	216	217	218	219	220	221	222	223	224	225	226	227	228	229	230	231	232	233	234	235	236	237	238	239	240	241	242	243	244	245	246	247	248	249	250	251	252	253	254	255	256	257	258	259	260	261	262	263	264	265	266	267	268	269	270	271	272	273	274	275	276	277	278	279	280	281	282	283	284	285	286	287	288	289	290	291	292	293	294	295	296	297	298	299	300	301	302	303	304	305	306	307	308	309	310	311	312	313	314	315	316	317	318	319	320	321	322	323	324	325	326	327	328	329	330	331	332	333	334	335	336	337	338	339	340	341	342	343	344	345	346	347	348	349	350	351	352	353	354	355	356	357	358	359	360	361	362	363	364	365	366	367	368	369	370	371	372	373	374	375	376	377	378	379	380	381	382	383	384	385	386	387	388	389	390	391	392	393	394	395	396	397	398	399	400	401	402	403	404	405	406	407	408	409	410	411	412	413	414	415	416	417	418	419	420	421	422	423	424	425	426	427	428	429	430	431	432	433	434	435	436	437	438	439	440	441	442	443	444	445	446	447	448	449	450	451	452	453	454	455	456	457	458	459	460	461	462	463	464	465	466	467	468	469	470	471	472	473	474	475	476	477	478	479	480	481	482	483	484	485	486	487	488	489	490	491	492	493	494	495	496	497	498	499	500	501	502	503	504	505	506	507	508	509	510	511	512	513	514	515	516	517	518	519	520	521	522	523	524	525	526	527	528	529	530	531	532	533	534	535	536	537	538	539	540	541	542	543	544	545	546	547	548	549	550	551	552	553	554	555	556	557	558	559	560	561	562	563	564	565	566	567	568	569	570	571	572	573	574	575	576	577	578	579	580	581	582	583	584	585	586	587	588	589	590	591	592	593	594	595	596	597	598	599	600	601	602	603	604	605	606	607	608	609	610	611	612	613	614	615	616	617	618	619	620	621	622	623	624	625	626	627	628	629	630	631	632	633	634	635	636	637	638	639	640	641	642	643	644	645	646	647	648	649	650	651	652	653	654	655	656	657	658	659	660	661	662	663	664	665	666	667	668	669	670	671	672	673	674	675	676	677	678	679	680	681	682	683	684	685	686	687	688	689	690	691	692	693	694	695	696	697	698	699	700	701	702	703	704	705	706	707	708	709	710	711	712	713	714	715	716	717	718	719	720	721	722	723	724	725	726	727	728	729	730	731	732	733	734	735	736	737	738	739	740	741	742	743	744	745	746	747	748	749	750	751	752	753	754	755	756	757	758	759	760	761	762	763	764	765	766	767	768	769	770	771	772	773	774	775	776	777	778	779	780	781	782	783	784	785	786	787	788	789	790	791	792	793	794	795	796	797	798	799	800	801	802	803	804	805	806	807	808	809	810	811	812	813	814	815	816	817	818	819	820	821	822	823	824	825	826	827	828	829	830	831	832	833	834	835	836	837	838	839	840	841	842	843	844	845	846	847	848	849	850	851	852	853	854	855	856	857	858	859	860	861	862	863	864	865	866	867	868	869	870	871	872	873	874	875	876	877	878	879	880	881	882	883	884	885	886	887	888	889	890	891	892	893	894	895	896	897	898	899	900	901	902	903	904	905	906	907	908	909	910	911	912	913	914	915	916	917	918	919	920	921	922	923	924	925	926	927	928	929	930	931	932	933	934	935	936	937	938	939	940	941	942	943	944	945	946	947	948	949	950	951	952	953	954	955	956	957	958	959	960	961	962	963	964	965	966	967	968	969	970	971	972	973	974	975	976	977	978	979	980	981	982	983	984	985	986	987	988	989	990	991	992	993	994	995	996	997	998	999	1000
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------

خدا نیست و ششم چون که بر سر آید
و دود و دود و پنجاه و یک بود از آن
هشتاد و چهار که عدد سه مرتبه است
هشت را انداخته باقی هشت ماند
پنج بالای او بود و روی آفرید
هشتاد و پنج شد سه مرتبه است
هشت را انداخته یک ماند و یکی
بالای پنج بود و ملحق وی کرده
یازده شد پس از طالع تا یازده

بشاشت احوال ماضی میبود تا خواهم شد و از دیگر یازده میت احوال واضح میشود و آنست که
یازده میت احوال استقبال استخراج میشود سی و بیستم میت تمام دارد این طریق است که در استخراج
درست این عمل را امام است باقی ترفع که تخاویه غزنییه و بنیات حروف حسب المطلبه بقرائن
طلب کنند این نوع استخراج چهار عر فاصح داشته اند که در عمل صحت دارد بدانکه عمل این عدد کل
سابق برین ترتیب است از چهار بار بولست و چهار کرد و رو پنج لک شود متعذر از رسیدن و چنانچه
دو دو است از عدد کل سابق انداخته از پنج مرتبه که ۴۵۳۲۱ است باقی ماند از پنج مرتبه ۲۰۶۷۸
دیگی بر بالای کل نوشته بعد از آن شش عدد که فرق پنج بود بران آورده شد یعنی ۲۰۶۷۸
این بل نه عدد جزو جعفر کاین عدد باشد ۹۶۵۴۳۲ ساخته بر بالای آن کل نوشته پس بر هر یک
عدد جعفر که بر شش بود آورده این عدد شده ۹۶۵۴۳۲ سه عدد جزو جعفر انداخته تا به ماند
۹۶۵۴۳۲ شش عدد که بالای چهار است بران نوشته شد ۹۶۵۴۳۲ یک عدد جزو جعفر انداخته بر بالا خط کشید
نوشته تا به ماند ۹۶۵۴۳۲ بر بالا خط کشید بران نوشته شد ۹۶۵۴۳۲ هفت عدد جزو جعفر انداخته بر بالا خط کشید
نوشته شد ۹۶۵۴۳۲ یک عدد جزو جعفر انداخته بر بالا خط کشید بران نوشته شد ۹۶۵۴۳۲ هشت عدد جزو جعفر انداخته بر بالا خط کشید

حاصل آورده است که در شمار کلمات و الفبای غیر متداوله است که توانی صحت است و بهم
 غیر توانی و است این حروف ب ش ج ح ع و و ز ک ش ص ض ط ظ ع غ ف ق و ن و
 تنقل ۱۶ حرف است و چهار حرف منفصل و باقی متصل در استخراج از آن بحروف غیر متداوله استخراج
 نموده شود و صد شخصت و ششم علم کمال طهوری است قاعده کمال طهوری آنست که عدد از
 اول حروف تا آخر مقصود را در پنج حرف تا ط ا ب ج ز الف تا ی ا خ ج ه و ی
 و تا کاف هفتاد و پنج پس علی ذلک سایر الحروف و اعداد و مثلاً سوال میکنی که سفر مشرق
 نفع دارد یا نه از سید تا شصت صد است و از سیم تا شصت صد و نود و پنج حرف مشرق و اقامت
 صحیح درست دارد و ۱۰ عدد نفع ۳۰۰۰ از ن تا ف باقی عین ۳۰۰۰ از ان دارد و جمله ۲۴۲۹
 این عدد را در عین آن عدد ضرب کرده حاصل این عدد شد ۴۹۰۰۰۰ و در هم ضرب جز را بر جدول
 مضروب سابق است این بطور خاتم الاسرار بعد از ۲۸ بیت طرح نموده لیست و یک مانده برضیت

در استخراج
 حروف متداوله

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

بر سوال موقوف است

بنقاعده کمال طهوری بیت طالع جزو ده و صد و اول وسط و ده و صد و اول ۵۵ از اول بیت این
 بیت عمل تمام کند صد و شصت و ششم علم کمال شهوری آنست که عددی را که در نفس عین
 ضرب کند حاصل ضرب کمال شهوری است مثلاً اگر طالع را حاصل ۳۳ باشد و نفس آن
 ضرب کرده یک که شش هزار و صد و بیست و نه است این عدد کمال شهوری هر سه و شصت و شصت
 استخوان صورت نیست اول مرتبه ۳۳ در ضرب کرده صد و بیست و دو و شصت باقی مانده ۱۸
 و دو که بالانچه بر آن افزوده شد صد و بیست و دو و شصت و صد و بیست و دو و شصت و صد و بیست و دو و شصت

در استخراج
 حروف متداوله

که بطالع امل و آیه جز اول صفحه ۱۳ سطر ۱۲ خانه ۲ هر چهار حرف نورانی و خاصیت است
 طبع این خانه در ساعت مشتری است پس حرف جزو طبع نحس دارد و در حرف صغیر طبع محل دارد
 حروف سطر که لام نیز طبع محل دارد و حرف خانه طبع نحس دارد و حرف فلک است و شمس و ثواب
 فلک است و نحو ست زحل که عدد حروف آدم است پیش سلطنت شمس فلک است بکنه اخم من طالع
 البیوت حکام بخیر این عمل را تا آخرین بفعول و زده احکام فلکی درست عمل دانسته اند و درین زمانه این

۱	۸	۸	۷
	۲	۱	
		۶	۷
	۷		۱
۲			
۱			
۳			
۷			

عمل از محل سابق آسان تر است و با اعمال فلکی خطای کم
 عمل اگر چه این نوع استخراج را اکثر قبیله قبول ندارند و
 اعمال شر و قبیله غریبه و ترفیع الکمال و کمال ظهور
 و کمال شعوری و کمال کلامی و محقق بحروف و تخلف و
 و متعارف است اعمال و محل خود مذکور شده بعضی و
 روف بنیه صحیح بطریق تقصیف و تضعیف و ترجیح و
 قدیس و شمس و ثواب و ثوابه و ثوابه از ان نموده اند و در بعضی

وزن حروف زو جیه که نصف آن نوج است هم وزن حروف دیگر که نوج داشته مثلاً و نصف است
 و تضعیف جابج آن است وی که خمس ادب است و یک عشره است و هم عشره و اول و ثانی عشره
 ح علی هذا القیاس هم وزن کرده اند و این نوع حروف افراط و یوزان ساخته اند با این قاعده ۲
 است و ۳ است و ۴ است و ۵ است و ۶ است و ۷ است و ۸ است و ۹ است و ۱۰ است و ۱۱ است و ۱۲ است
 علم اشتقاق حروف من التعداد و انکه اشتقاق چند نوع است اول اشتقاق جمل مثلاً
 عدد الف ۱۱ پس حروف ای ق باشد و هم عمل حروف مع البینات الف لام فاء است ای ق
 ع اف شد سیوم اشتقاق اضرب است مثلاً عین بعد و آوزده ص ۱۱ شد این را در نفس

۱	۳
۳	۹

کردیم بدین صورت جمل این عدد را اشتقاق کردیم شبکه دی شب ده که
 ی س ج ب غ این نوع از عمل خفیه است چنانچه این اشتقاق غریبه نماید

در بعضی نسخ
 این نوع اشتقاق
 در بعضی نسخ
 این نوع اشتقاق

چشم ترفع او تا ریش ششم اوتار بیستم ترفع از او اجیه کند بیستم تزل از او یکند بیست و چهارم
علم اشتقاقی تعداد حروف نماید مثلاً حرف را توارد مع بینات کند و از ان حروف

۱	۴	۹	۰	۰
	۲	۹		
		۱		
			۳	۳
۴	۰	۰		

جمع حروف ز نام سوال را چنین کند بعد از ان حروف خالص از یک
ساخته ز نام کنند و نسبت بیست و ششم ز نام مطلب یک کلمه یا دو کلمه حاصل
شود که اگر یک کلمه حاصل کند صد و هشتاد و پنج علم الا فداک
و صد و هشتاد و شش علم حروف بری باشد که قریب حروف الفداک ز محل بیستم فداک
است حروف زحل لام است و مشتری ششم فداک حرفی جمل ام و ثوبان و جوزج س

سرطان دغ و ارض ص صبل و ض و امیزان زوف ص عقب ربع رط و س ط ش ط جدی ی
ت و ادو ک ش طاحت ل خ غ صد و هشتاد و بیستم علم درجات حروف فی البروج س
است هر حرفی را بسبب درجه مقرر کرده اند و بعضی هر حرف را سی درجه گفته اند و درین درجات را بعد
طالع نامند و اگر آتشی غالب است عمل آتشی و اگر بادی غالب با صد و هشتاد و بیستم علم
حروف نقاط که از جمل ز نام حاصل نماید بدانکه عمل نقاط است که بویست تخمین جفر تا نام مقصد و
هشتاد و چهار بیت نقاط ستانند این نقاط را تقسیم بحرف اول طالع کند اگر حرف اول الف است
سه نقطه بدین اگر تقسیم یک نقطه بماند آتشی است و مطلب زود و بصول انجامد این عمل را امیزان س
و تخمین نامند و زود و علمی را انشراقیه بسیار بنظر است و عمل غریب است که جمل جفر عمل میشود اگر نقطه
بماند بادیت که آتش را برافروزد و پرانده گرداند و اگر سه بماند معالی در اجمال تعطل است و اگر دو
طالع بیت اول ب باشد نه تقسیم کند و ت و ش هکذا آنچه بماند تقسیم بطالع را بعد کند و اگر دو طالع
بیت ح خ خ بیج نقطه تقسیم کند اگر دو بار باشد شش شش نقاط حروف ص و ض بیست نقطه
ط واحد عشر نقاط غ و خ هکذا اگر حرفی باشد سبعة نقاط هر نقطه سه عدد و شمرده تقسیم نماید
صد و هشتاد و بیستم علم قراین است بدانکه علم قراین که اعداد حروف را درین تقسیم حصول مطلب
برند چنانچه پنجان قرین را بدرجات فلکی بسبب شصت درجه برند پس هر حرفی از دوازده گانه سی درجه

علم اشتقاقی تعداد حروف نماید مثلاً حرف را توارد مع بینات کند و از ان حروف

علم اشتقاقی تعداد حروف نماید مثلاً حرف را توارد مع بینات کند و از ان حروف

علم اشتقاقی تعداد حروف نماید مثلاً حرف را توارد مع بینات کند و از ان حروف

باشد و هر وجه بنیشت قسم برابر است و هر قسمی را دقیقه گویند پس تمامی فلک بیست و یک مرتبه است
و دقیقه باشد یعنی قرین را بطایع نظر کنند مثلاً الف اول حروف آتشی و اول حروف بادی است
پس قرین اول حروف آتشی حروف بادی که همه وزن طبایع است علی هذا نقش و علم قرین طبایع
حروف بر تیره هر حرف قرین است اگر چه باقی ماند از حرف خاص بطر سوال چایم که پنجم حرف از حرف
باشد و در شمار بگیرد علی هذا القیاس و جمع شمار بعمل آورد و نمود و علم ابوالبیست از نام و با
نیز گویند مطلب بر نام کشت تا حصول زمام اول آید یعنی حرف از آخر الحروف اول آید پس ملاحظه کنند
حصول مطالب عبارتی و لفظی حاصل آید و در نامات عبارت منسوب مقلوب ملاحظه آرند اگر چه عبارت
مطلق مقصود در پس از صدر باب موفران زمام سازند و حروف از ترفع غرضیه نویسد البته مطلب
ظاهر آید اگر این زمام عزیزه هم مطلب حصول نباشد از اعداد زمام سازند و از جمله ۱۲۱۲ طریقه کنند اگر دوازده
بماند اعداد حروف حوت اجمالی و جمع ساخته بار بعدی منصرف کنند اگر ۱۲ ماند از ترفع و حرفی زمام سازند اگر
۳۳ ماند از ترفع ۳ حرفی و اگر ۴ ماند ترفع ۴ حرفی نمایند و در صورت حروف مکرره را اسقاط نمایند پس
آید و اگر یک ماند ترفع یک حرف علی هذا الوضع ۴۴ بروج عمل آرند اگر ۱۱ ماند از دوازده از جدولی ۹ از قوس
علی فلک همین وضع تا منقطع نباشد و نمود و یک علم زمام ترفع غرضیه نویسد البته مطلب
حاصل آید و اگر حاصل شود ترفع حروف بتجی است از ان ۱۲۱۲ طریقه کنند آنچه ماند بعد حروف بروج ضرب کنند
و ترفع اعداد بضر که بعد از طریقه ۱۲۱۲ باشد استخراج کنند که مطلب حاصل آید و نمود و نمود
علم هسته خنجره بداند استخراج علم همیا و همیا و همیا و همیا ازین علم نموده اند این علم دریای است
بیکران که بخواهر و برادر است و اعمال سبب بعین بحسب جاری و شدند و ذال در بیان علم صحیح
نموده اند و حقایق طلسمات محکم نمودی و تماسل ابوبکر بن وحیه باین علم استخراج یافته کتاب
سحر العیون الی عبدالمغربی نیز ازین علم توان یافت که انفا اعمال منشرح ازین می شود و نیز الکتاب
و عیون الخفایق و ایضاح الطرائق حکیم ابوالقاسم احمد السامی اهل امورش این علم است
متقدمین اعمال این علم را اکسیر المطالب گویند و هسته خنجره عبارت است از اعداد ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ و ۱۳

و طالع و صاحب طالع بدانکه اسم عبارت است چیزی که شخص بدان مشهورست و نام او بود و بابت
 عبارت از آن چیزی نسبت ابوت و اموت از و ظاهر شود و لقب عبارت از چیزی که معروف حال
 شخص باشد و طالع آنست که در احکام ذات و صفات و بزودی ترتیب یا بدو اگر لقب کنست
 بدو باشد که نسبت فرزندان بگیرد باید که پسر کلان تر را کنست بگیرد و یا آنکه از قدما هر که باین نام باشد کنست
 لقب یا دیگر و آنرا در تواریخ ساز و پس به بیند که از کدام طبقه از طبقات خلایق است و آن
 طبقه کدام کوکب متعلق است آن کوکب را بجای طالع بنویسد و اگر خسته تخمیر است بی از بین
 اینها که در خلایق موافق آن شخص بود و بجای طالع اعتبار کند چون شخص نوشته شد که جدول
 تخمیر است و تخمین جدولی دیگر هست که آنرا اس الیوس و گویند و جمیع الیاهوال نیز خوانند و از او نیز
 که پایان نموده شود و در جدولی دیگر علم او را از آن حروف که هر حرف چند نقطه دارد و هر نقطه
 آن چه خواص و در آنرا چه بالابا بر پیوسته اینجا نقطه که بطبع معین است که بآن طبع عمل می آید و علم از
 آنرا که هر عدد در آنرا ضرب کنند و علم حجاب المنافع من حیات الله و علم حجاب المنافع من حیات
 شهر خان و من سکنها حاصل شود و چهار علم حجاب القلب بالمعبر بدانکه علم حجاب المنافع حجاب
 یکی عمل است برین طریق اول حروف راسع بیانات بسط کرد و نویسد بعد از آن از یوم دلیل حروف
 مع بیانات بسط نویسد پس از آن حروف ستاره آن یوم نویسد به بسط بعد حروف حجاب المنافع
 من شهر فلان امه مکه به بسط نویسد از آن محل این حروف گرفته جمع گرداند از آن جمع مخارج ثلثه
 بحروف ده خل ثلثه با عدد برآورد پس حرف آنها نویسد همه به ترتیب و توانی نوشته اعداد اول را
 با اعداد مخارج ضرب کند آنچه حاصل شود با طح کند هر چه بماند از آنرا عمل آورد اگر یکی است در باره
 هست و اگر ۲ در بازوی چپ و اگر ۳ در آتش و اگر ۴ در پا و اگر ۵ در آب و اگر ۶ در خاک حروف
 خالص از مکرده کرده تا زمام اول آید عمل تمام اسما و مقدسه و اسما و اعوان و هم ملاک کشیده
 دعوت کند و طبع حاصل است بحرف است عدد و نو و پنج علم اس الیوس که از آنرا جمیع الیاهوال
 نیز خوانند آنرا به مرتبه است و علم مراتب اس الیوس و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹

در این جدول هر حرف از حروف الفبا را با یک عدد از ۱ تا ۲۶ مشخص کرده اند و این جدول را در جداول دیگر نیز به کار می بردند.

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

علم مرتبه اول اسوس را فاش خوانند مرتبه ۲ را افلاک عالییه گویند مرتبه ۳ را کامل خوانند مرتبه ۴ را
جامه گویند مرتبه ۵ را دایره خوانند مرتبه ۶ را افلاک عالییه گویند مرتبه ۷ را افلاک کانییه گویند
مرتبه ۸ را ظاهر خوانند مرتبه ۹ را افلاک خائیه گویند صد و نود و شش ششم علم جمع الاصول
مراتب و تالیف است آنرا المراجعات خوانند جمله علوم سیصد و شصت است باقی اهل بطنه موقوف است اگر
از موهب فواید را در حفظ داشته بود و مصحف طمیه استخراج می توان کرد در مرتبه اول اجتماع از اصول خواسته تا
۲ و ۳ استخراج است یا ۴ و ۵ ترکیب مرتبه است یا ۲ و ۳ تالیف اول است یا ۵ استخراج
۲ است از اصول نموده تا ۶ و ۷ استخراج یا ۴ و ۵ ترکیب مرتبه است یا ۲ و ۳ ترکیب مرتبه است
یا ۴ و ۵ تالیف سیوم است یا ۶ و ۷ ترکیب این نه مرتبه بنده است که آنرا درجات تسعة افلاک
عالیه خوانند مرتبه اول را از وی فاش خوانند و اخوان وی جمله عرش و مقربان و روحانیات
اول مرکب است با اول یا دوم آن دویم مرکب است یا سیوم و سیوم مرکب است از اول یا چهارم
چهارم مرکب است از اول تا بنهم مرتبه یا ۶ و ۷ ترکیب جمع الاصول پنج مرکب است از اول یا ششم ششم مرکب است
از اول مرتبه یا بنهم مرکب است از اول مراتب جمع الاصول یا دوم از مراتب او و مدوی از آنجا که
الظواهر و الصادق اما مرتبه ثانیه از افلاک عالییه که آنرا ثانیه خوانند و اخوان وی حفظ کرسی
سینجایند و کرد بیان و مدوی از آنجا که الیه حکیم است و در تحت این مرتبه هشت مرتبه بنده است
یکی مرکب است از دویم مرتبه یا چهارم از مرتبه او و دویم مرکب است از دویم مرتبه یا ۶ و ۷ ترکیب جمع الاصول
سیوم مرکب است از مرتبه دویم جمع الاصول یا ششم از مراتب او و چهارم مرکب است از دویم مرتبه جمع الاصول
یا بنهم مرتبه یا ۶ و ۷ ترکیب از دویم یا بنهم ششم مرکب است از دویم یا بنهم از مراتب جمع الاصول بنهم مرکب است
از دویم یا بنهم ششم مرکب است با جمع مراتب افرادیه بقدر این مقصود این عمل آن اجماع الاعمال است اما
مرتبه ثالثه را کامل خوانند و اخوان وی ملائکه آسمان بنهم اند و مدوی از آنجا که الیه عزیز است این
مرتبه مطول است هر هفت درجه اول مرکب است از سیوم یا چهارم جمع الاصول دویم مرکب است
از سیوم یا بنهم سیوم مرکب است از سیوم یا ششم ششم مرکب است از مرتبه سیوم یا بنهم ششم مرکب است از مرتبه

سیدوم باوهم اما مرتبه رابع را جامع خوانند و اعوان این مرتبه شش درجه شتغال دارد و اول
 مرکبت از چهار مرتبه جمع الاصول با پنجم و دهم مرکبت از چهار مرتبه پنجم مرکبت از چهار مرتبه دهم
 از چهار مرتبه باوهم اما مرتبه خامسه را دگر خوانند و اعوان وی ملائک آسمان پنجم اند و محدودی از
 اسماء الیه نور و بادی است و تحت این مرتبه اندراج یافته پنج مرتبه مرتبه اول مرکبت از پنجم
 هشتم و دهم مرکبت از پنجم با نهم سیدوم مرکبت از پنجم هشتم چهارم مرکبت از پنجم با نهم پنجم
 است از مرتبه پنجم باوهم اما مرتبه سادسه را از مراتب افلاک عالمیه نیزه گویند و اعوان وی ملائک
 آسمان چهارم مرتب و محدودی از اسماء الیه الحی است و این محقوی است بر چهار درجه اول مرکبت
 از ششم با نهم دهم مرکبت از ششم سیدوم مرکبت از ششم با نهم و چهارم مرکبت از ششم باوهم
 اما مرتبه سابعه با افلاک تاسمه نامند و اعوان وی ملائک آسمان ششم اند و محدودی از آسمان
 الیه جلیل است و این مرتبه شش بر سه درجه است اول مرکبت از پنجم با ششم دهم مرکبت از پنجم
 با نهم سیدوم مرکبت است از پنجم باوهم اما مرتبه ثامنه را ظاهر خوانند و اعوان وی ملائک آسمان
 دهم اند و محدودی از اسماء الیه الکبیر و الرکیه است این مرتبه بدو درجه اند اندراج دارد و اول مرکبت
 از ششم با نهم دهم مرکبت از ششم باوهم از مراتب جمع الاصول اما مرتبه تاسع را کفرین مرتبه
 افلاک عالمیه است خاتم گویند و اعوان وی ملائک آسمان اول اند محدودی از اسماء الیه
 ذات است و هو الله و این مرتبه واحد است مرکبت از مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول باوهم
 مرتبه از مراتب او بدانکه مراتب جمع الاصول را نیاج است که از اجامل الزیارات خوانند و
 خلاصه لمراتب نیز گویند و آن همه پنج است اول پنجم درجه از فاتحه و تکرار دهم و ششم درجه
 فاتحه است و تکرار در پنجم است از مرتبه ثلثه و اول از مرتبه جامع سیدوم نهم است از مرتبه فاتحه و
 تکرار او چهارم از مراتب ثانیه و ثانی از مرتب جامع پنجم پنجم است از مراتب دگر و تکرار دهم سیدوم از مراتب
 نیزه است اول از مراتب تاسمه و پنجم بین قاعه را بناید مگر ظرف صفت و از اتاد و رسیده و مراتب
 استخراج نمید به بومیت اسماء نیز تعلیم یافته شد ترتیب چهارده نوع است که در شرح و وازده مرتبه است

درجه پنجم

که از اساس نامند حرف را نظیر خوانند و اگر نه نیست

۱۱۴

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص
ع	ط	ظ	غ	ق	ف	ص	ک	ل	م	ن	و	ه	ی
ا	ی	ق	غ	ب	ا	ر	ج	ل	ش	و	م	ت	م
ن	ث	و	س	خ	ز	ع	ذ	ح	ف	ض	ط	ص	ظ
ا	ه	ط	م	ف	ش	و	ب	و	ی	ن	م	ت	ض
ج	ز	ن	س	ق	ث	ظ	د	ع	ل	غ	ر	ج	خ
ا	ج	و	ش	ظ	ق	ن	ب	ج	ر	ض	ع	ک	و
ب	ج	خ	ر	ض	ع	ل	م	ن	و	ه	ی	ک	ی
ا	ر	غ	ی	ب	ز	ف	ث	ق	س	ت	ث	ش	ک
ص	ل	خ	ض	م	خ	ط	ن	و	ظ	و	د	ع	م
ا	ح	ز	ط	ق	و	ت	د	ش	ع	ل	ی	ج	ن
ض	ف	ن	ب	خ	ش	ط	ک	ه	ث	و	ض	خ	م
ا	ش	خ	ر	ش	ط	ع	ل	ن	ی	ت	ح	د	س
ض	ع	ق	م	ه	ب	ج	و	ز	ص	ط	ف	ل	و
ا	د	ل	ع	ش	ن	ج	ح	م	ص	ث	خ	ه	ی
س	ر	و	ب	ز	ل	ف	ت	ظ	و	ط	ا	ن	ج
ا	و	ز	ی	م	ع	ق	ت	و	خ	ج	و	ط	ل
س	ص	ش	خ	ط	ب	ه	ح	ک	ن	ق	ر	ت	ص

این دایره یکصد و بیست و سه حرف است و اول و آخر آن دایره تیش را قمری و نه دایره طبعی یکصد و بیست و سه
 این دایره با خود دایره یکصد و بیست و سه حرف است و اول و آخر آن دایره تیش را قمری و نه دایره طبعی یکصد و بیست و سه
 از دایره تیش که حرف پنجم است این دایره هم نام نیرا خود است از دایره تیش که حرف پنجم است این دایره هم نام نیرا خود
 از دایره تیش که حرف ششم است این دایره هم نام نیرا خود است از دایره تیش که حرف ششم است این دایره هم نام نیرا خود

ششم ما خود از دایره ابجد بود و دایره افری که ما خود از دایره ابجد می است هر چه جهام است اما
 باید دانست که ما عزیز داس الاسبوس و موازین حروف این مراتب دانسته نشود و استخراج تنقید
 است اگر موافق است الکی فضل نامتناهی این قواعد و حافظه ممکن شود و صحیفه فاطمه استخراج
 تواند کرد بدانکه قوامی عبارت است از حرفی که در ضمن آن حروف خاص وجود دارد نسبت به صحیفه
 بین الی طریقین و آن نسبت یا بطریق تضعیف بود یا تصفیه و ثلثیه و ربعیه و سیمیه و غیره
 ثلثیه و سیمیه و غیره چنانچه ضعف این حروف بدین نوع استخراج آید از الف ۱۱ تضعیف ۲۲۲
 مرتبه اول است تضعیف مرتبه دوم ۴۴۴ و تضعیف مرتبه سیم ۶۶۶ حروف این مرتبه آبی
 ق ب ک ر و م ت و س ح این ۱۲ غیر کار ماند و با تضعیف
 مرتبه اول ۴ مرتبه دوم ۸ مرتبه سیم ۱۶ حروف این مرتبه سبز
 ح و ی این حروف تکرار ندارد و از نسبت نوشت حروف همین وضع
 حروف شاندر مطلب و مقصود استخراج کند عبارت درست حال آنکه
 نوع دیگر اعداد هر حرف را هم بگیرد و سید و صغیر گرفته جمع نماید و از
 حروف تحقق سازند و بلا حفظه مطلب کنند اگر از آن مطلب است حاصل
 فهو المطلب و الا لا تتحقق از آن اعداد حروف کلمه سازند که مطلوب
 حاصل آید این عمل بنایه سریع الاعمال است و سهل بعضی در عمل
 ترکیب کلمات عروج حروف و تنزل میگردد و حروف افرازی را مقدم
 بعشرات و عشرات را بمئات آید تا مطلب صحت پذیرد و از مبرم چنانچه عشرات
 و خارا احاد را مقدم آید تضعیف آید و ربع ب تضعیف مرتبه دوم
 د ک مرتبه سیم ب ل حاصل شد ح د ب و ی د ک ب ل و از حروف سیم تضعیف ف و تضعیف
 ک و ربعیه تضعیف مرتبه دوم س ق و مرتبه سیم م و حروف دال اگر در عمل می آورد تکرار
 حروف پیشتر حروف خالص نیست ح د ب و ی ک ل ح ف س ق ر غ ز ی این حسب دقت

۲۲ ۱۲ ۱۰
۲۸ ۲۰ ۱۶
۳ ۳

م د	م ح
تضعیف	تضعیف
۴	۴
ف	د
تضعیف	ربعه
۲	ب
ک	تضعیف
ربعه	۱۶
ی	دی
۱۶	تضعیف مرتبه
۴۴	۲۴
س ق	د ک
تضعیف	مرتبه سیم
مرتبه ۳	۳۲
۸۴	ب ل
۱۲	
۱۲۷	

در غزیری که از دایره ابجد استخراج
 کردی که از دایره ابجد استخراج
 کردی که از دایره ابجد استخراج

حروفه ف ص ق ر و موکل ثور جبرئیل و هو الایمل و اعوانه فیوش و قطبوش و جوزار به عطارد و حروفه
ش ت شخ و موکل جوزا کائیل و همرا یمل اعوانه نویش و فیوش و سرطانش و حروفه
ف ض ط ز و موکل حروف بروج و در الیمل و لوکائیل و عطاکائیل اعوانه طینوش و قشوش و سر
شمس و حروفه م ن س ع موکل حروف الاسد زقائیل و سر جاکیل اعوانه پیش و قطبوش و سر
عطارد و حروفه ش ت شخ و موکل الحرف البروج و در الیمل و جبرئیل اعوانه نویش و قلهوش و
موکل حروف الدمار و همرا کیل و عزرائیل و همکائیل و همکائیل اعوانه هوش و بطیوش و طیوش
و لاوش و میزان و حروفه ز ق ط موکل حروف البروج و سر قائیل عطائیل و نورائیل و الیمل
و موکل حروف الرب البروج و سر جاکیل و مجلیائیل عطائیل نورائیل و الیمل و همکائیل و همکائیل
طاسب و البروج و حروفه ط ی ک ل موکل البروج و همکائیل و نورائیل و الیمل و همکائیل
الرب البروج و همکائیل و الیمل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل
الشری و حروفه ح و ف و موکل حروف البروج و همکائیل و نورائیل و الیمل و همکائیل و همکائیل
و در الیمل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل
حروفه ا ج و موکل حروف البروج و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل
و در الیمل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل
موکل مذکور شده حروفه ل ح غ رب و البروج و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل
و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل
بقائت قواعد ملکوتی است حدی و نهایتی ندارد و هر حرف معین است اعداد و تفرع و تنزل و جمع
و سایر و عزرائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل و همکائیل
محقق است بحروف و بین طریق جمله بطون ۲۸ حروف و ۲۸ بطون و ۲۸ بطون و ۲۸ بطون
ازین جمله یک حرف را به ۲۸ بطون مینمایند و بین طریق بطون اول الف عبده و همکائیل و همکائیل
اب و دو بطون ۲ این ج ی مع مینه و س است تحقیق و س و تنقله ا ج هم ک و یقوم جمله من بطون

اول هم تحقیق وی و تحقیق ح و داد و مقوم بطون شانی هم پس تحقیق دیان و پس تحقیق بیج
 رک بطون سیوم مع بینة هم س ق تحقیق هم س ق و تحقیق ب ج ک ل ن س بطون هم کمال
 طوطی است از الف ا حد تا آخر بینة وال صد و پنج آنست حروفه ق و کمال شعوری است حد
 هم ۱۱۳ ضرب کرده ۱۶۹ شد حروفه ط س ق و کمال سبی الف ا ا ح ا ۹ دال ه هم
 حروفه ن ق بطون ه که الف و لام و ف ا ا عدد هم ۲۶ مخارج ج س ر مقوم و مع ش ازین
 خمس بطون حاصل شد ا ح و ج ی اب و د و س ان ل ج ن ک و ی ج داد و ا ح اب ط و ی
 ان هم س ب ج م که ن ق ب ج ک ل م و ق ط س ق ح س ر و مع ش حروف غیر مکرر نیست
 ل و ج ی ب د س ن م که ط ق ل ر و مع ش هیزه حروف غیر مکرر حاصل شد ازین حروف قواعد
 اس ال ا سوس تجریر آورده نموده بطون ه کمال حرفی است که آن عبارت است مع بینات
 سه فوج است اول ترفع غزیری ۳ بعد از زیر و بینة ملفوظی نماید چنانچه الف و لام و ف ا ح و هم
 و لام و ف ا ج س ر مع بینات جیم س ی ن را عدد هم ۷۴ و مع ش س بعد از اجتماع حروفه
 فی الحروف یعنی ضرب الحروف فی الحروف این ه فوج است اول ضرب یکدیگر حروف تجمیع ۲ ضرب
 بحروف غزیری ۳ یکدیگر بحروف بروجه ۴ ضرب الحروف فی العین بحروف یعنی در ذات آن ه حروف
 محققه یا حروف مخلقه مع بینات ضرب کند و مخلقه از یک تان را ند یعنی باقر و ر سا ند بعد از آن
 بعثت بر د بطون ه الف مع بینة را مخارج ای ق داخل احد عشر بایت داخل آن ۴۴ ه
 مخارج د م ر ح بطون ه زیر و بینة عددیه با الف با قاف عدده الف لام قایا الف قاف الف قاف
 مع بینة ه ۴۹ حروفه ص ت و مقوم حمل ل الف ب ی ق ا عدد و ج ف ق غ بطون ه ۹ ترفع الف
 بقوا عدد مقوم ب ج و ترفع الا و تا ر ب ن ثلثه الی تسعه ه و ۷ و حروفه ازین ط حروف جمیع
 ط و ترفع مقوم ر ن و ترفع الا صفا را زین بطن آنچه حاصل شد ک ل س ع ص ن ع ر ط ف غ و ح
 ه فی نفس الف الملفوظی اک س ب ی ن ع ازین پنج بطون آنچه حاصل شد ج س ی م ن ر
 و ش ق ح ه ص ت ب س ع ک ل رض بطون ال ا ل ط الف مع بینات سبعة مترادف ال الف ل

۱
۱۳
نوعی تحقیق است
۱۵۵
ل م ن ق د س
۳

غیر مکرر حروف اعداد و این سی و پنج حرف بطون ۳۶ حروف نورانی و حروف کلماتی
هم مرتبه باشد ضرب نماید چون ظلماتی باز زده است و نورانی سین زده پس دو حرف را نیز کلماتی
و ضرب نماید ۳۶ مجال نوشته هر حرف کتابی و کلامی و دیبانی چنانچه اول تفصیل آن بیان کرده و بطون
۳۶ مرتبه مطلقه و دیبانیه نماید این بطون حروف گانه بهم رسیده چنانچه از اول تا پنجم بطون
که از نخست فقره گویند این حروف بهم رسیده هم ال دی و سن م که هم سید طریح ش از کلمات
تا بطون بیست و ششم این مضروب بهم آید رفع ص منق ق رخ و اول ض ضیا بیضا و اول ا اتم
و شکاف و نور ما فیه و دریافت امور حالیدین سه نوع است مطلب کتاب نیست و با کلامی آید
که ذکر آن گذارسته اجم ترین حقایق و معظمتین و قایق مخبر نسبت قدما دال و نهش و بهمانی فطرت
بکشف الهامات و با فکر بلند بین و بقوا اعداد باب صدق و یقین نوعی که است و در
جفر آورده اند و بضابطه و یقین اشاره فرموده اند و نمود و آنچه تجربه پیوسته و حقایق اعمال
آن اثبات یافته و اعتقاد اهل دانش عالی شعار بر آن خواهد شد هر چه بی که کمال و ضوع
و غایت منسوخ داشته اند و توفیق تعلیم لفظ در بیان می آرد نوادر اعمال غریب لمقا است
احمد مدد کتب قلوب العارفين بنور کمال اجمال مسرور و نور الحقائق بحروف لابل الوصال سطوار
انقش آثار الاعیان بحروف سطور بالوحجج حقائق البته بدان عظمی است تعالی الهادین
که حصول خمس بیان کرد اما اینجا تمثیل و فهم میگردد که اصول خمس عبارت هم و لقب کنیت طالع
صاحب طالع استخراج احوال نماید طریقی است که این خمس را کنسیر کنسیر و منور چند اندک نام حاصل
آید پس صدور آن کنسیر گیر و زمام کند و کنسیر نماید تا آخر باب آنکه موخرات آن کنسیر گیر و کنسیر
آخر باب فقیه است آسانی در بندی مثال می آر و مثال چون محمد بطریق مذکور از کنسیر فی
صدورات و موخرات گرفتن تا امل باید کرد و در آن سطور که چه چیز حاصل شده است و کلمات که کنسیر
از حاصل طالب حکایت کند و از گذشته و آینده منقول و مقلوب با چون این مقدمات نفهم کرد می اکنون
بدانکه آنکه این فن را در تشخیص احکام از ماضی و قبل و حال حکما موعیه و نحوه با صدق و ستم نیست

چنانچه بعضی برانند که کلمه که از صد و سی و شش متعلق از احوال گذشته طالب است و هر چه از موقوفات
 حاصل از احوال آئینده و آنچه در قلب مایات حاصل آید شعر بر حال حالیه بود این سخن باطل عقل و غیر
 صحیح است بعضی از علما جفر برانند که مجموع مرکبه از صد و سی و شش موقوفات به پنج مقلوب باشد متعلق
 بزمان گذشته سائل است و این نیز از صواب خالی نیست زیرا که هر عاقل و ذوق تمام دارد که بداند
 که منسوب است اشارت بآئینده باشد و هر چه مقلوب است اشارت بگذشته میکنند نوع دیگر اسم
 سائل را بسط حرفی کند و از آن حروف مبسوط را بسط حرفی نماید تا بهفت مرتبه و از بهفت تجاوز نکند
 چون اسم سائل را بهفت مرتبه بسط کند حروف خالصات را از آن بردارد و یکسیر نماید مخیر باب
 اول نگاه دارد و سطوی یکسیر کند که چه کلمه می آید البته البته از احوال و اطوار طالب سائل حکایت کند
 و چه و دیگر همان بهفت مرتبه را بدون تمکیص و یکسیر ملاحظه نماید که طالب جواب کند اما اگر در
 بجا آورد و در هر دو مواضع تامل کند بهتر خواهد بود نوع دیگر استنباط احوال از بسط عددی چنانچه
 که اسم سائل را بهفت مرتبه بسط عددی کند بطریق که در بسط حرفی بیان کرده است استنباط احوال سائل کند
 نوع دیگر از استنباط کیفیت احوال است که احوال بیمار از آن معلوم گردد و طریقش چنان است که
 از مریض پرسند هر چه گوید آن کلمه را با اسم او طالع وقت بسط کند و آنجا حرف تحصیل کند و به بنیاد
 در آن حرف که ام طالع غالب است بر طبیعی که غالب است بیماری را از آن طالع مرض حاصل میشود است
 و این از جمله غرائب است و اعتبار تمام دارد زیرا که اطباء را حاذق و شقی در تشخیصی که برده اند و در
 مرض داشته اند و همین آن بنیاد شکل است و در آن اختلاف بسیار است از استخراج چنین کلمه
 عظیم است زیرا که چون موده مرض معلوم گردد و علاج آن آسان شود و چنانکه قول حکما است نما احوال
 بماده المرض لا با اختلافها نوع دیگر از شکشافات احوال آئینده است که همین منصوص علاج در کتاب
 که مشهور بحلاج الاسرار است ذکر کرده بنیاد است متبسط و طریقش آنست که سوال را با طالع وقت
 او تا و طالع جمع کند و مجموع را یکسیر نماید و حروف که سوار است متصل نماید و خالص ساخته و یکسیر
 البته البته در سطوی یکسیر کند که جواب شافی تواند بود و بیرون آید اما اصل آنست که جواب این سوال

ترفع صفرین رخ و ربع یکم و خمس دو باسقاط صفر و باضعاف ممل ترفع صفریت و باز ربع
 نصف ممل و ربع ممل و سدس ممل و عشرم دن ترفع صفریت باسقاط صفر و خمس ممل و ربع
 ممل و ترفع صفرین قس ترفع صفرین و تنزل و دو باینه اولی رخ و باز برینه یک قی و ترفع صفرین
 به ثلث که رخ با ترفع صفرین و باز برینه اولی قی و باسقاط صفرین و ترفع صفرین
 یا باینه اول باسقاط صفرین و ترفع ممل و ربع ممل و ترفع صفرین و باسقاط صفرین و باز ربع
 و یا بر دو باینه ممل و صد و ترفع صفرین ممل و ترفع صفرین و باضعاف ممل و ترفع صفرین
 دن و خمس ممل و ترفع صفرین و ترفع صفرین و باضعاف ممل و باسقاط صفر
 و باسقاط صفرین و ترفع ممل و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین
 صفرین رخ و باسقاط صفرین و باسقاط صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین
 ممل و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین
 صفرین ممل و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین
 ترفع رخ و ترفع ممل و باسقاط صفرین و باسقاط صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین
 و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین
 ترفع اوایل رخ و باسقاط صفرین و باسقاط صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین
 ممل و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین و ترفع صفرین
 تنزلات از واجیه و افرادیه بدانکه تنزل از واجیه عکس ترفع افرادیه است چنانکه برای
 حصول مطلب در استخراج ترفع را بعمل می آرند همان وضع تنزل را بعمل صورت و ترفع
 طریق در استخراج آن چنانست که اسم شخصی مدعا را بنویسند چنانچه چاه و علف و علم و سوا
 باعتبار یک از باب جفر کبیر عظم استخراج نماید و مکتوبی و مکتوبی آن جدا جدا بنویسند
 کنند اگر مواجب کنند هیچ چیز بیرون نیاید و بهای مکتوبی که عظم استخراج کرده اند از کتب بلاخص تنزلات

سیاه کرده اند و کار ایشان با تمام رسیده چه طریق مواجهه نماید این روش را قلب کردن یا برایش
والف را یا یا یا بجای الف یا یا یا بجای باالف آزند و در برابر اینست در مقابل نمودن هوه که گویند
و اساس را فطر آوردن مواجه گویند یعنی چهارده حروف اول بحجرا تا حرف نون که حرف
چهاردهم است اساس نامند و از حرف سین تا غین نظیره گویند و در هر مطلع حرف یازدهم
نظیره گویند و این نظائر هر چهارده در هر استخراج بغایت مستبر است اول دایره مسی تهنیت است و در
قری ایجدی است سیدهم دایره طبیعی اعظم است چهارم دایره ایقع است بعد از آن چون مواجه کرده
حروف ملفوظی و مکتوبی و مسوری آنرا در داده باعتبار هر حرفی از مقصود که طرح ۲۸۲۸ یا فیه
برگیرند و در صفحه مقصود آنچه حاصل شود و یکصد و نوزده سازند و در باب اول نظمی پاکیزه مطابق سوال
بیرون آید چنانچه اگر عبارت عربی را نویسی با و عدد باعتبار عربی بگیرد عربی بر آید اگر
عبارت فارسی نویسی با و عدد هم باعتبار فارسی گیری نظم فارسی بر آید اگر بعد از حرف
۲۳ طرح کنی رباعی بر آید و اگر بعد از آن حرف ۴۴ طرح کرده حرف بگیرد عربی غزل بر آید و اگر
طرح کنی قصیده بر آید و اگر ۱۲ طرح کنی مطلع بر آید و اگر ۲۸ طرح کنی مقطع بر آید و اگر ۳۳
طرح کنی فرد بر آید و اگر پنج پنج طرح کنی مثنوی بر آید و موافق مدعی بهم طالب مادرش و عزیزان و غیره
که در اینجا ذکر کرده باشند و اگر هندوی گیری عبارت هندوی بر آید و بهر زبانیکه سوال
خواهد شد همچون زبان جواب خواهد بر آمد فقط



فاننامه

هر کس که سوال کند اول درود خوانده و در خاندای این نگاشت اندوختنی در زبان عربی خواهد نوشت
و نه نه طریقه و در حرف بالار با او حرف زیرین را زیرین نویسد تا عبادت پیدا شود فقط

بسم الله الرحمن الرحیم
نه طریقه نه طریقه ۹۹ طرح

ی	ا	و	ا	س	ی	ل	ف	ی	ب	ا	ی	ی	منه
س	ل	خ	س	ه	ر	س	ل	ل	و	ه	ی	ی	خ
ی	ص	م	ی	و	ف	ت	ی	ت	ج	ج	ت	ص	ه
و	ل	ت	ج	ی	م	ه	و	ن	ی	ا	ع	ل	ر
ف	ل	و	ت	ا	ل	ا	و	م	ل	ه	ت	ل	ط
ل	م	ا	ا	ل	ی	ا	ب	ل	ل	م	ا	ا	م
ر	ح	س	ف	ه	ا	ن	ر	ت	م	ا	خ	و	ن
ل	م	ا	ت	و	ل	ص	س	ی	و	ا	ی	ا	ا
ن	ا	ر	ا	ن	ا	و	ط	ت	م	و	ح	ا	ر
د	ج	ا	ر	و	و	ف	ل	ن	ب	ی	ع	ل	و
ل	ه	و	ت	ز	ل	ص	ت	ق	ب	ص	ع	ا	خ
ل	ا	ا	ا	ک	ت	ص	ع	ل	و	ی	ر	ل	ب
ل	م	ی	ی	ق	س	ا	ل	ل	ه	ل	ب	ن	و
ی	ی	و	ض	و	ر	ح	س	خ	ر	ر	م	س	س
ت	ق	ن	م	ر	ر	ب	ر	ل	و	س	ا	ی	ی

در اثرش بود هزاران مورد
بود در آن جلوه ظاهر عیان
بر حسب آینه شد در ظهور
صورتش آینه گیتی نامست
کثرت ظاهر بعد م رو نند
حال کند جلوه تنجید بیان
راه تنجیر بقدم میسر
عشق درین حال بود دیده و
جلوه جانانه کران تا کران
جان بده وزندگی از نو بگیر
روشنی چشم دل از حق بجواه

در اثرش بود هزاران مورد
بود در آن جلوه ظاهر عیان
بر حسب آینه شد در ظهور
صورتش آینه گیتی نامست
کثرت ظاهر بعد م رو نند
حال کند جلوه تنجید بیان
راه تنجیر بقدم میسر
عشق درین حال بود دیده و
جلوه جانانه کران تا کران
جان بده وزندگی از نو بگیر
روشنی چشم دل از حق بجواه

در اثرش بود هزاران مورد
بود در آن جلوه ظاهر عیان
بر حسب آینه شد در ظهور
صورتش آینه گیتی نامست
کثرت ظاهر بعد م رو نند
حال کند جلوه تنجید بیان
راه تنجیر بقدم میسر
عشق درین حال بود دیده و
جلوه جانانه کران تا کران
جان بده وزندگی از نو بگیر
روشنی چشم دل از حق بجواه

صانع خود را نمود این اثر
گشت چو مرآت مظاہر عیان
پس ز هر آینه سبیل نور
هر چه درین دایره صورت گشت
معنی هر صورت اگر رود هر
و حدت صرف آید از آن داعیان
عقل درین معنی اگر بگرد
و دیده عقل است ازین بی نظیر
عشق تواند که به بیند در آن
پیش ره عشق عیانی بمیر
جهت اخلاص و یقین نه براه

چون کسی را بودی این کارگاه
آمده باشی تو گشته زبانه
یا به تو نغمه شای تو گشت
نطق مار و آدم اینکار نیست
سکه تو از تو نغمه شای تو گشت
نطق مار و آدم اینکار نیست

مناجات اول مشعر بر ذکر تحمید و صفات ذات حمید

عالم ترا کاه زر از همه
مقدم جان همه در راهت
پیش تو دارم چنین سوال
بهیئت یک دوره نیاید ظهور

ای برمت روی نیاز همه
روی دل خالق بدرگاهت
کافه خلق سجده شال
گرند هر صفات تو نور

مناجات دوم مشعر بر ذکر تحمید و صفات ذات حمید
عالم ترا کاه زر از همه
مقدم جان همه در راهت
پیش تو دارم چنین سوال
بهیئت یک دوره نیاید ظهور

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في الدنيا
مناجاة لكل عبد عابد
و جعل في القرآن الكريم
مناجاة لكل عبد عابد
و جعل في الدنيا
مناجاة لكل عبد عابد
و جعل في القرآن الكريم
مناجاة لكل عبد عابد

حسن تمناش بگو ساز کن جای خوش و صفا صافی دلان بار خدایا بطفیل رسول	چشم و دلش را بصفای بار کن بار و پیش و رسد و قبلان کز گرم این خوشها کن قبول
---	--

فی النعت المتقیت

بسم الله الرحمن الرحیم جسوه اهد چو انگ نطل ظا هرش ز عرف چو مرقوم شد فهم چو دریافت ز قوش جلی هر که درین دایره نمیشد بیست و نه ام می	مخزن اسرار حق است از قدیم ساخت عیان ره طبع جان دل باطش از بنینه مفهوم شد نام محمد بد و نام علی و آنچه درین برده خطایش محمد ۹۲
---	--

نام نفاشش چو خفی و جلی نام و نشانی که ز جهان حکمت مجل بیستم صبر و دو تمام از مجل صدر چو دو گیر و کنار از دو و دو و دو و دو بگویم سخن هست دو و دو و دو و دو بجا بجا	هست ز تمکین نبی و ولی احمد مختار و علی و ولایت هست درین عقده حمای تام اسم محمد بنمایید عیار کشف ز نورش کنم اینجا بفتح بسم دو گر جا و در گریه و دال
---	---

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في الدنيا
مناجاة لكل عبد عابد
و جعل في القرآن الكريم
مناجاة لكل عبد عابد
و جعل في الدنيا
مناجاة لكل عبد عابد
و جعل في القرآن الكريم
مناجاة لكل عبد عابد

انک

درین صفت که بر این آینه دومی نظر
واقع دم باش که آینه ات
نقش هواکی که نموده دران
حاضر دم هر که بصبح و مسا است
آینه هر که بهر و بروست
هر نفسی که ز تنه دل در عروج
از شفقت چو نمائند گذر
هو بود از دل چو شود مرتفع
این بود اسرار سنجیل اگر
نیست که سنجیل که بر بدن از غلام
که تو به عالم نظرت مدعا است
و سبدم از خود بخود آور نظر
لیک درین آینه خود بین مش
دید نه بیند خود و بیند جهان
چون نظرش نیست بخود زان سبب
هم نفسش است سنجیل بکار
حاضر دم باش که این هم نفس

در صفت آینه داری خبر
صاف بود در نمد سینه ات
باشد از آینه ات آید عیان
هم دل و هم آینه اش با صفات
در دل او پر توانوار هست
از دولت چو نمائند خروح
هو بود از تو نشو می با خبر
ها بود آن دم که شود مرتج
باشد از دل بسنجیل نظر
و شمت پیش نظر کان صاف
در برت آینه عالم نما است
تا ز بد و نیک شوی با خبر
تا بشود جلوه جانانه فاش
و دیدن خود باشد ز خود ندان
و دیدن اشیاش بود بی تعب
نماظر او باش بدیل و نهار
تیره فسازی بود او هو س

درین صفت که بر این آینه دومی نظر
واقع دم باش که آینه ات
نقش هواکی که نموده دران
حاضر دم هر که بصبح و مسا است
آینه هر که بهر و بروست
هر نفسی که ز تنه دل در عروج
از شفقت چو نمائند گذر
هو بود از دل چو شود مرتفع
این بود اسرار سنجیل اگر
نیست که سنجیل که بر بدن از غلام
که تو به عالم نظرت مدعا است
و سبدم از خود بخود آور نظر
لیک درین آینه خود بین مش
دید نه بیند خود و بیند جهان
چون نظرش نیست بخود زان سبب
هم نفسش است سنجیل بکار
حاضر دم باش که این هم نفس

درین صفت که بر این آینه دومی نظر
واقع دم باش که آینه ات
نقش هواکی که نموده دران
حاضر دم هر که بصبح و مسا است
آینه هر که بهر و بروست
هر نفسی که ز تنه دل در عروج
از شفقت چو نمائند گذر
هو بود از دل چو شود مرتفع
این بود اسرار سنجیل اگر
نیست که سنجیل که بر بدن از غلام
که تو به عالم نظرت مدعا است
و سبدم از خود بخود آور نظر
لیک درین آینه خود بین مش
دید نه بیند خود و بیند جهان
چون نظرش نیست بخود زان سبب
هم نفسش است سنجیل بکار
حاضر دم باش که این هم نفس

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بعد الف نقطه گرفت در رقم بسم بجای الف یا و بود و در و چارست و و یا و بود باشد سه بعد عدد حاصل شش محل سین بود نمایا هر سه است سه حرف تمام هشتت سه از یازده آرد خبر هست درین عقد بیان هم در در مثل این عقد پنج صواب هست و ده و یک قبل حرف مو	نقطه گرفت به شرافت گرفت صد و شش شد بلوای الف آن عدد چار شود و و و و حد سه را عقد بود شش عدد سیم زده چار و را سین بود هشتت بود این سه بلفظ کلام شصت شش از صد و یک برید جلوه گزین بر ظهور صفات محسوس بود و در حساب هو الله الذی لا اله الا هو
---	--

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم حرف تقریر که درین بسم است نمایا هر سه حرف و لی و در بطون حرف زبر نوزده و بیست نمایا هر سه حرف برسم زبور یا نه که بسم بر این جمع و فرق	شده زافات صفات قدیم نوزده شش اهل بنای عالم سی و یک از چنه دار سکون سی و یک نون است با جمع جات خاتم جمع حروف و فوات نوزده گشت در و گشتن کونین غرق
---	---

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

آینه بر آینه اش در صاف
گر نبود آینه است را غبار

ما شود آن عکس حجابش ضاف
عکس از آن عکس پذیرد عیار

آئینه اگر بر شمع بود
در رخ آئینه بود عکس شمع
در بند آئینه غیب آن
شعاع آن شمع بران آئینه
جلوه که شمع نه و عکس شمع
واسطه فیض ز روی مثال
آئینه باینکه بود صاف پاک
صاف دلی بایر و آداب فکر

شمع چه کرد بر پسته بود
نظاره رسید که بهین جمع
روی بر آن آینه بینندگان
فاش نماید چون در آن آینه
دیده عیان بر رخ آن چشم جمع
فهم کند صاحب جبرائیل حال
تا شود آن شمع زشت تابناک
تا بدیدر تو خود و نور ذکر

ط

ایسی کہ نہ آئینہ روئے یار
تلاش از آئینہ بر آئینہ
یعنی از آثار امام انا مع
قابل آن شو کہ از آن در میان
صبر و صفا جوئی بر خواه ازو

جهد کن آئینه بر آئینه وار
خاش نماید ز تو سر آئینه
فیض خداجوی تذکر دادم
جان تو این جلو به بدید عیان
تا که مقصود بر می راه ازو

[illegible]

واقع در قزوین

پایان کتاب اللہ تعالیٰ کے عاملان
میں سے یہ فیض پہنچتا ہے کہ اس میں
میں سے یہ فیض پہنچتا ہے کہ اس میں

وینوی و منقاصه کسار و لیسوی با سحر
آری توسل نمودند از اندر کیم

ما که کوه بودیم بقصد باز نشسته اند و مردان
 را که کوه خوان باید خوانند که یا عشتار
 در کوهستان باشد و مردان را از آن

الادب و فضل از روزگار که بگذرد یادگار نیست
و از آن بیانشه در کتب که از روزگار بگذرد

بانشینان هم سعادت بیست
هم چه درین باب عیان کرده اند
قولی بزرگان که بیان کرده اند
تقصیر
تا بوجت زردی دل از روی غایت
در حیات

تو این نور منیر...
 بگو به پند و اندرز...
 علم از اعمال خیر...
 علم از اعمال خیر...

تذکره

و از آن اسمای الکی در ضرورت است معنی ایما و نشستن و از بعضی کیفیت
 خبر بودن تا هرگاه که تذکرات آن غافل نباشند و الا معنی سهای
 را باید دانست درین بجهت معنی اسماء تقابل است که کتب وضع موقوف و
 معنی مقابل باشد چون رافع السماء و باسط الارضین چون ظاهر و باطن دیگر معنی
 قوی و نشستن و آن جمع قوه است مراد از قوی اینجا نیز بعضی طرح عدد چهل
 که است بعد و بروج و اخذ عدد و بروج و ما در آن است نزد بعضی دیگر قوی
 بر دو قسم است عبارت است از بودن حروف عناصر در سهای یا ائمه از هر عنصر
 حرفی در اسم باشد یا زیاده و قسم اول تمام است آن بودن هر عنصری که
 است در اسم چون ملک و نبی و غیر تمام که قسم ثانیه است که در هر عنصر حرفی
 نباشد یا زیاده از عنصری باشد چون سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید و سید

تنبیه

بمست خاص بر موز صریح	باز نموده به بیانی صحیح
ساخته از بهر کسان یادگار	تا که چون ایام در آید بکار
حاجت آنست ز سه حمید	کانه درین نسخه سعد و سعید
شسته بکین بوفور سداد	ستر کنند شش از اهل فساد
به که شود روزی صاحب دلان	و در بودین نظر جانان

بسم الله الرحمن الرحیم
 او عالم است و تو نبوت
 هر چه درین عالم است
 بر تو ظاهر است و از تو
 عاقل و اسما است
 ساخته بکار است
 این درین دایره است
 اینست از جمله نام خداست

مخاطبه

ای که تنی از اعراس حق
 دانش بفرست نهی بستی
 اینست علمی ز اهل حق
 دانش آن خالصه آن آدم است

تذکره این است که...
 اینست از جمله نام خداست...
 اینست از جمله نام خداست...

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

三

و صورت موازنه اسمی باشد این موازنه گفته اند باو متعادل ^{نظم} موازنه نقدی است و موازنه
موازنه اسمی مجموع و قریب بلیک موازنه جمع الاصول و اسماء را با موازنه که از طرف اصول و قریب است
بنیات است ^{نظم} اسم که مذکور میشود از آنست که اول بیه شب باری تو و ایچ دیان و از این جهت
یا و ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۸ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ و ۳۰ و ۳۳ و ۳۶ و ۳۹ و ۴۲ و ۴۵ و ۴۸ و ۵۱ و ۵۴ و ۵۷ و ۶۰ و ۶۳ و ۶۶ و ۶۹ و ۷۲ و ۷۵ و ۷۸ و ۸۱ و ۸۴ و ۸۷ و ۹۰ و ۹۳ و ۹۶ و ۹۹ و ۱۰۲ و ۱۰۵ و ۱۰۸ و ۱۱۱ و ۱۱۴ و ۱۱۷ و ۱۲۰ و ۱۲۳ و ۱۲۶ و ۱۲۹ و ۱۳۲ و ۱۳۵ و ۱۳۸ و ۱۴۱ و ۱۴۴ و ۱۴۷ و ۱۵۰ و ۱۵۳ و ۱۵۶ و ۱۵۹ و ۱۶۲ و ۱۶۵ و ۱۶۸ و ۱۷۱ و ۱۷۴ و ۱۷۷ و ۱۸۰ و ۱۸۳ و ۱۸۶ و ۱۸۹ و ۱۹۲ و ۱۹۵ و ۱۹۸ و ۲۰۱ و ۲۰۴ و ۲۰۷ و ۲۱۰ و ۲۱۳ و ۲۱۶ و ۲۱۹ و ۲۲۲ و ۲۲۵ و ۲۲۸ و ۲۳۱ و ۲۳۴ و ۲۳۷ و ۲۴۰ و ۲۴۳ و ۲۴۶ و ۲۴۹ و ۲۵۲ و ۲۵۵ و ۲۵۸ و ۲۶۱ و ۲۶۴ و ۲۶۷ و ۲۷۰ و ۲۷۳ و ۲۷۶ و ۲۷۹ و ۲۸۲ و ۲۸۵ و ۲۸۸ و ۲۹۱ و ۲۹۴ و ۲۹۷ و ۳۰۰ و ۳۰۳ و ۳۰۶ و ۳۰۹ و ۳۱۲ و ۳۱۵ و ۳۱۸ و ۳۲۱ و ۳۲۴ و ۳۲۷ و ۳۳۰ و ۳۳۳ و ۳۳۶ و ۳۳۹ و ۳۴۲ و ۳۴۵ و ۳۴۸ و ۳۵۱ و ۳۵۴ و ۳۵۷ و ۳۶۰ و ۳۶۳ و ۳۶۶ و ۳۶۹ و ۳۷۲ و ۳۷۵ و ۳۷۸ و ۳۸۱ و ۳۸۴ و ۳۸۷ و ۳۹۰ و ۳۹۳ و ۳۹۶ و ۳۹۹ و ۴۰۲ و ۴۰۵ و ۴۰۸ و ۴۱۱ و ۴۱۴ و ۴۱۷ و ۴۲۰ و ۴۲۳ و ۴۲۶ و ۴۲۹ و ۴۳۲ و ۴۳۵ و ۴۳۸ و ۴۴۱ و ۴۴۴ و ۴۴۷ و ۴۵۰ و ۴۵۳ و ۴۵۶ و ۴۵۹ و ۴۶۲ و ۴۶۵ و ۴۶۸ و ۴۷۱ و ۴۷۴ و ۴۷۷ و ۴۸۰ و ۴۸۳ و ۴۸۶ و ۴۸۹ و ۴۹۲ و ۴۹۵ و ۴۹۸ و ۵۰۱ و ۵۰۴ و ۵۰۷ و ۵۱۰ و ۵۱۳ و ۵۱۶ و ۵۱۹ و ۵۲۲ و ۵۲۵ و ۵۲۸ و ۵۳۱ و ۵۳۴ و ۵۳۷ و ۵۴۰ و ۵۴۳ و ۵۴۶ و ۵۴۹ و ۵۵۲ و ۵۵۵ و ۵۵۸ و ۵۶۱ و ۵۶۴ و ۵۶۷ و ۵۷۰ و ۵۷۳ و ۵۷۶ و ۵۷۹ و ۵۸۲ و ۵۸۵ و ۵۸۸ و ۵۹۱ و ۵۹۴ و ۵۹۷ و ۶۰۰ و ۶۰۳ و ۶۰۶ و ۶۰۹ و ۶۱۲ و ۶۱۵ و ۶۱۸ و ۶۲۱ و ۶۲۴ و ۶۲۷ و ۶۳۰ و ۶۳۳ و ۶۳۶ و ۶۳۹ و ۶۴۲ و ۶۴۵ و ۶۴۸ و ۶۵۱ و ۶۵۴ و ۶۵۷ و ۶۶۰ و ۶۶۳ و ۶۶۶ و ۶۶۹ و ۶۷۲ و ۶۷۵ و ۶۷۸ و ۶۸۱ و ۶۸۴ و ۶۸۷ و ۶۹۰ و ۶۹۳ و ۶۹۶ و ۶۹۹ و ۷۰۲ و ۷۰۵ و ۷۰۸ و ۷۱۱ و ۷۱۴ و ۷۱۷ و ۷۲۰ و ۷۲۳ و ۷۲۶ و ۷۲۹ و ۷۳۲ و ۷۳۵ و ۷۳۸ و ۷۴۱ و ۷۴۴ و ۷۴۷ و ۷۵۰ و ۷۵۳ و ۷۵۶ و ۷۵۹ و ۷۶۲ و ۷۶۵ و ۷۶۸ و ۷۷۱ و ۷۷۴ و ۷۷۷ و ۷۸۰ و ۷۸۳ و ۷۸۶ و ۷۸۹ و ۷۹۲ و ۷۹۵ و ۷۹۸ و ۸۰۱ و ۸۰۴ و ۸۰۷ و ۸۱۰ و ۸۱۳ و ۸۱۶ و ۸۱۹ و ۸۲۲ و ۸۲۵ و ۸۲۸ و ۸۳۱ و ۸۳۴ و ۸۳۷ و ۸۴۰ و ۸۴۳ و ۸۴۶ و ۸۴۹ و ۸۵۲ و ۸۵۵ و ۸۵۸ و ۸۶۱ و ۸۶۴ و ۸۶۷ و ۸۷۰ و ۸۷۳ و ۸۷۶ و ۸۷۹ و ۸۸۲ و ۸۸۵ و ۸۸۸ و ۸۹۱ و ۸۹۴ و ۸۹۷ و ۹۰۰ و ۹۰۳ و ۹۰۶ و ۹۰۹ و ۹۱۲ و ۹۱۵ و ۹۱۸ و ۹۲۱ و ۹۲۴ و ۹۲۷ و ۹۳۰ و ۹۳۳ و ۹۳۶ و ۹۳۹ و ۹۴۲ و ۹۴۵ و ۹۴۸ و ۹۵۱ و ۹۵۴ و ۹۵۷ و ۹۶۰ و ۹۶۳ و ۹۶۶ و ۹۶۹ و ۹۷۲ و ۹۷۵ و ۹۷۸ و ۹۸۱ و ۹۸۴ و ۹۸۷ و ۹۹۰ و ۹۹۳ و ۹۹۶ و ۹۹۹ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۸ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۷ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۸ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۷ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۸ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۷ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۸ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۷ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۸ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۷ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۸ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۷ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۸ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۷ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۸ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۷ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۸ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۷ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۸ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۷ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۸ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۷ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۶ و ۱۳۲۹ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۵ و ۱۳۳۸ و ۱۳۴۱ و ۱۳۴۴ و ۱۳۴۷ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۳ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۵ و ۱۳۶۸ و ۱۳۷۱ و ۱۳۷۴ و ۱۳۷۷ و ۱۳۸۰ و ۱۳۸۳ و ۱۳۸۶ و ۱۳۸۹ و ۱۳۹۲ و ۱۳۹۵ و ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ و ۱۴۰۴ و ۱۴۰۷ و ۱۴۱۰ و ۱۴۱۳ و ۱۴

نگو شد اسمی که باید اختیار کرد و گفته ضمن این قصد باشد و ضابطه محبت بدین
وسلایستی سفر و سحر السلام باید خواند و محبت غنی اسم المعنی و محبت شفا و
اسم الشافی و قس علی هذا سایر اورانجام خاتمه در ذرا فتح و واسطه خاتمه
در نتیجه اولی و ثانیه ثانیة و مجموع الاصول بدانکه فاتحه عبارت است که هیچ نمودن
عدد و اول با عدد و دوم از اصول ثلثه که اول او از کتب و لغت اسم واسطه عبارت
فرایم آوردن عدد اول است با عدد و سی و دوم از اصول ثلثه و خاتمه عبارت است
کردن عدد و دوم با عدد و سی و دوم از اصول ثلثه و نتیجه اولی عبارت است از فرایم آوردن
واسطه و نتیجه ثانیه عبارت است از جمع نمودن فاتحه یا خاتمه و نتیجه ثانیة عبارت
از فرایم آوردن واسطه یا خاتمه و مجموع الاصول عبارت است از آنچه جمع کنند
عدد کنیت و لقب اسم که این را اصول ثلثه گفته اند چنانچه در بدایت عمل
انفوخ مسطور شده و قاعده است که چون این مجموع بعمل آورده باشند چنانچه
و کز گشت عدد و هر یک از اینها را در داخل کوکب ضرب باید کرد و عدد حاصل
الضرب آنها را یک نامی است و هر نامی شایسته سیمی است من حیث امثال
از آن میشتا لاجمال عدد ثلثه را داخل کوکب نام است که هر نامی از آن شایسته
ده نام دیگر است چنانچه در اصل الضرب عدد دهمین در عدد کوکب تفصیل کند
لیکن این اسامی غیر اسامی عشره است که بیان نموده شد این ستار نام یکی است
از آن شامل ده نام دیگر است اول عطا نام دارد از عدد و فاتحه یا کوکب

۱۵۶
نام دارو از خود در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

[illegible]

(Faint handwritten Persian or Urdu script)

[illegible]

و عدد در کس برای فرا گرفتن مسائل آتی است و عدد وحدت برای
 انتقال نفس است به نوعی که ممکن بود و عدد قیاسی جهت بودیدن نفس
 قدس است و در شرح برای خواننده اجمال ارواح است عدد و نفوس بر کس
 فائز شدن نفوس آتی است عدد و نفوس بر اساس تقویر حق از باطل است و عدد
 قصیا برای راه نمودن گمراشته عدد و توافق برای پیوستن بال شحات
 و عدد و قصاص و ق برای کوشش نمودن در کافری است عدد و قصاص بر کس
 مدد طلبیدن از جانب ارواح است عدد و قصاص بر کس از کس شدن تقویر
 در میان اهل بطلان و عدد و قصاص بر کس از کس کردن از اهل عدالت و بطلان
 و عدد و ترجمه برای قطع جسم است از سر که برای حق نباشد و برای قطع دیگر چیز
 که نفس از حق غافل کند و عدد و قصاص بر کس از کس کردن از نوعی نفس
 است عدد و تبااین برای شناسایی کجی از خدا است عدد و تبااین برای
 نفس است پیش از آنکه نیست شود و عدد و ترک برای تپش برای سبک کردن
 در میان خلق است نوعی که گسل و رانسته اسد و عدد و تپش برای ترک
 حیات است و قبول قوت و تفریق اجزای بدن و عدد و تپش برای نقل
 کردن است از جای بجای که یکی شهادت و یکی غیبت است عدد و تپش
 برای بدل کردن هلیات بنیفته دیگر نوعی که مانع نبود و عدد و تحول بر کس
 دفع تشابه است با اهل دنیا و عدد و تپش برای خود را در حساب نیاید و عدد

و عدد و تپش برای کس از کس شدن تقویر
 و عدد و تپش برای کس از کس کردن از نوعی نفس
 و عدد و تپش برای کس از کس کردن از اهل عدالت و بطلان

و عدد و تپش برای کس از کس شدن تقویر
 و عدد و تپش برای کس از کس کردن از نوعی نفس
 و عدد و تپش برای کس از کس کردن از اهل عدالت و بطلان

و عدد و تپش برای کس از کس شدن تقویر
 و عدد و تپش برای کس از کس کردن از نوعی نفس
 و عدد و تپش برای کس از کس کردن از اهل عدالت و بطلان

و عدد و تپش برای کس از کس شدن تقویر
 و عدد و تپش برای کس از کس کردن از نوعی نفس
 و عدد و تپش برای کس از کس کردن از اهل عدالت و بطلان

جمله کلمات عشق که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

<p>در نه یقین است که باید بدلال در عمل صلح با خدا در عمل بهر خود و بهر غیر در آنکه شیا طین ملک لا زلال هر که شیا طین پوش و حصه گرفت آهنگ ملک بد عمل گفتم و برگفته حق در سبق بس بود این بحث تعلیم چند هر که بود اصل پیش بس است آنچه عیانی بسبق ذکر کرد</p>	<p>ملکه شود حاکم و وزیر و بال گر بکنند هست پیش آن روا عامل به هیچ نیاید مراد ایچ نه بیند اثر از کار خیر جسم نیاید بهم هر حال خیل ملک باشد از دور نفور زود کن نهیهای بگیر و اجل نیست محل جدل جای وق زانکه ازین پیش بود ناپست گر چه بحق بند کس نکسل است هر که نگیرد و آثر از مرد</p>
---	--

نفس ارباب کمال

<p>ای که شنیدی سبق راستان زنده دلائی که نسق بسته اند بود غرض شان همه تحقیق حال خلوت واد کار و دوام صیام زاری و بیداری شهرهای تار</p>	<p>بشنو ازین بس نسق راستان بهر شناسائی حق بسته اند در صفت معرفت ذو الجلال ضابطه وقت و عاصی و شام ترک هر او و بس حیدر کار</p>
--	--

در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

بیان واقع
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

صفتی که با جمال و دی و دی
هر که بدین جمع نخواهد شد
حالت پیشانی بسیار گرفت

پیشانی که از صفات بدی
باید ازین برعلی شست دست
تا که با وسیع نباید گرفت

حقیقت حال

مونس خاطر بودش در حق
این بودش حال و حالت و پس
دوست با شایسته فکر دوست
معنی و تفسیر کلام آن
باشد از آفات زمان و زمان
حق بهر کارش کفایت کند
حق با مونسش مشکفیل شود
به بدی کس نکشاید لب
کش نبود و زبر او در شمار
ز آنچه ازین علم بر فوق گفت
تا که از خصمان بکشد انتقام
دوست کند آن خصمان را کلام
وز دوست خدایه کار خود

یافته و دوست که نه پنج سبق
درت بخش بود این بهم نفس
چون بودش دل بهر ذکر دوست
هست بر این قول معین و گواه
هر که بر این پنج بود و جهان
هر که بخت کار حوالت کند
هر که باین روشوکل شود
ماحصل نیست که اهل طلب
دین عمل آن شیوه کند اختیار
بل طلب معرفت حق کنند
در نه او از سپید این کار گام
صوبش نیست که از روی علم
باین که از بهر خود و یار خود

صفتی که با جمال و دی و دی
هر که بدین جمع نخواهد شد
حالت پیشانی بسیار گرفت
پیشانی که از صفات بدی
باید ازین برعلی شست دست
تا که با وسیع نباید گرفت
مونس خاطر بودش در حق
این بودش حال و حالت و پس
دوست با شایسته فکر دوست
معنی و تفسیر کلام آن
باشد از آفات زمان و زمان
حق بهر کارش کفایت کند
حق با مونسش مشکفیل شود
به بدی کس نکشاید لب
کش نبود و زبر او در شمار
ز آنچه ازین علم بر فوق گفت
تا که از خصمان بکشد انتقام
دوست کند آن خصمان را کلام
وز دوست خدایه کار خود
صفتی که با جمال و دی و دی
هر که بدین جمع نخواهد شد
حالت پیشانی بسیار گرفت
پیشانی که از صفات بدی
باید ازین برعلی شست دست
تا که با وسیع نباید گرفت
مونس خاطر بودش در حق
این بودش حال و حالت و پس
دوست با شایسته فکر دوست
معنی و تفسیر کلام آن
باشد از آفات زمان و زمان
حق بهر کارش کفایت کند
حق با مونسش مشکفیل شود
به بدی کس نکشاید لب
کش نبود و زبر او در شمار
ز آنچه ازین علم بر فوق گفت
تا که از خصمان بکشد انتقام
دوست کند آن خصمان را کلام
وز دوست خدایه کار خود

صفتی که با جمال و دی و دی
هر که بدین جمع نخواهد شد
حالت پیشانی بسیار گرفت
پیشانی که از صفات بدی
باید ازین برعلی شست دست
تا که با وسیع نباید گرفت
مونس خاطر بودش در حق
این بودش حال و حالت و پس
دوست با شایسته فکر دوست
معنی و تفسیر کلام آن
باشد از آفات زمان و زمان
حق بهر کارش کفایت کند
حق با مونسش مشکفیل شود
به بدی کس نکشاید لب
کش نبود و زبر او در شمار
ز آنچه ازین علم بر فوق گفت
تا که از خصمان بکشد انتقام
دوست کند آن خصمان را کلام
وز دوست خدایه کار خود

حرف نظیر است که گویم هر از
از سه پیشوند و دو نویسه است
اول از حرف نظیر است
یا فخر باشد و پیشوند
پس صفت است که هر روز گشت
این سه یک است تبس یک
باز نظیر سه بهان حرف است
نون نظیر هم چارم است
ز ایل روایات نقل صحیح
کما شمسه ستمه ان در کتاب
هست قهش کما نیغه
سطر چارم نقش است
درست این است تکلم
در پس این بود علم و طلب
نسخه آن یافته و این بیان
انچه نه نشنیده و مرادیده شد
بود و در صدف پید نام

از تبس بجای ارم بسیار
حرف نظیر است کند کارگان
جیم بود ناظر تانیس را
و از که اسم آمد از افکار و
هست سه یک گشت چار و
چار و دو گشت تبس هم و در
پس و دشس سین و جیم است
و صفت طلب کن که درین عالم
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اثنتی و انست
ضابطه اش است بان بدست
پنج نمی یافت تسلط
تا که طلب به رسم بی حساب
و افعی شروع و ان شعیان
در خط آن همه صمد
گنج گمر بود بجنب

در تبس بجای ارم بسیار
حرف نظیر است کند کارگان
جیم بود ناظر تانیس را
و از که اسم آمد از افکار و
هست سه یک گشت چار و
چار و دو گشت تبس هم و در
پس و دشس سین و جیم است
و صفت طلب کن که درین عالم
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اثنتی و انست
ضابطه اش است بان بدست
پنج نمی یافت تسلط
تا که طلب به رسم بی حساب
و افعی شروع و ان شعیان
در خط آن همه صمد
گنج گمر بود بجنب

در تبس بجای ارم بسیار
حرف نظیر است کند کارگان
جیم بود ناظر تانیس را
و از که اسم آمد از افکار و
هست سه یک گشت چار و
چار و دو گشت تبس هم و در
پس و دشس سین و جیم است
و صفت طلب کن که درین عالم
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اثنتی و انست
ضابطه اش است بان بدست
پنج نمی یافت تسلط
تا که طلب به رسم بی حساب
و افعی شروع و ان شعیان
در خط آن همه صمد
گنج گمر بود بجنب

در تبس بجای ارم بسیار
حرف نظیر است کند کارگان
جیم بود ناظر تانیس را
و از که اسم آمد از افکار و
هست سه یک گشت چار و
چار و دو گشت تبس هم و در
پس و دشس سین و جیم است
و صفت طلب کن که درین عالم
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اثنتی و انست
ضابطه اش است بان بدست
پنج نمی یافت تسلط
تا که طلب به رسم بی حساب
و افعی شروع و ان شعیان
در خط آن همه صمد
گنج گمر بود بجنب

تحریر عدد و ارقامی و ترتیب مرتبه کبیر									
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

بدان ایکن عدد که درین دو ابرها گمانه شرافت مرتبه ترتیب حروف و ارقام و اشیای دیگر و کتب
 بلافاصله و اشیای ترتیب حروف و ارقام اعداد و کتب و اشیای دیگر و اشیای دیگر و اشیای دیگر
 ایکن مرتبه و ترتیب و اشیای دیگر و اشیای دیگر و اشیای دیگر و اشیای دیگر و اشیای دیگر

تحریر		
گوش گمانی زنده دل نیز فکر	ما سبقت گویم از آداب ذکر	باز نمایم عددش و سه نام
قاعده و ذکر و یکتا	تا بر سر راه باین راه باده	کم کنی راه در این فضا باده
دعوی هر اسم ز اسمای حق	چون بودت اعیان بر این فسق	بخشش آور بطریق و صد
مرتبه برین کج بوفیق عدد	مرتبه بر مرتبه میخوان تو اسم	تا ز کتبش باشالی طلسم
کما نیست طریقی با جا قرین	از روش خواهی اعلی یقین	تحریر و قاعده اسم و نام

بسم الله الرحمن الرحیم ایها الطالب الموفق بسم الله انور و ایدیه او و ارا لالبته مدخل عشره

اجتهادی

اسماء الله	عدد کبیر	عدد بی	عدد صغیر	عدد و بی	عدد و بی	عدد و بی	عدد و بی	عدد و بی	عدد و بی
الله	۶۶	۱۱	۱۱۸	۳۰	۱۹۱	۱۲	۳	۲۵۹	۵۹۹
رحمان	۲۹۸	۱۱	۲۲	۵۵	۹۹۱	۱۱	۱	۲۲۰۰	۲۵۰۰
رحیم	۲۵۸	۱۳	۳۰	۵۱	۶۶۲	۱۵	۶	۵۱۵	۲۱۲۸۶
اجتهادی									
الله	۱۹۱	۲۱	۱۸	۳۰	۵۶۲	۲۰	۲	۲۱۱۲	۹۶۹۵
رحمان	۱۶۱۲	۱۱	۲۲	۵۵	۳۹۴۰	۲۰	۲	۱۶۴۲	۵۱۱۸
رحیم	۱۶۱۲	۱۳	۳۰	۵۱	۲۶۴۲	۲۳	۵	۱۶۹۶	۵۱۲۵۳

بسم الله الرحمن الرحيم
 این حساب در شهر کاشان
 در روز دوشنبه ۱۲۳
 در محضر اعیان و ارباب
 و بزرگان و اصحاب
 و در حضور افاضل
 و در میان کرامت
 و در جمیع احوال
 و در هر حال
 و در هر وقت
 و در هر مکان
 و در هر حال
 و در هر وقت
 و در هر مکان

باقی

۲۱۹۸	۱۸۳۳	۴	۱۵	۲۴	۳۱	۱۱	۱۰	۲۹	الدر
۵۰۰۳	۲۵۲۷	۲	۲۱	۱۵۹۱	۵۵	۲۳	۱۱	۵۹۷	عنان
۲۸۶۹	۱۵۹۲	۸	۱۷	۱۲۱۷	۱۵	۳۰	۱۳	۵۳۹	جیم

باقی

۲۵۲۷	۱۷۵۶	۴	۱۵	۳۰۴۹	۳۱	۱۱	۱۰	۱۲۳۳	الدر
۷۷۱۵	۳۳۱۱	۱	۱۹	۳۹۷۶	۵۵	۲۲	۱۱	۱۳۲۲	عنان
۷۸۳۳	۲۲۵۶	۹	۱۸	۳۹۲۲	۵۱	۳۱	۱۳	۱۳۱۴	جیم

توضیح

آنکه باین گفته را در دو در	آنکه باین گفته را در دو در
مانده تا آخر خیز است و پس	مانده تا آخر خیز است و پس
مانده تا آخر خیز است و پس	مانده تا آخر خیز است و پس
آنچه درین داو شده بود است	آنچه درین داو شده بود است
در سه بار از صفها و هفت	در سه بار از صفها و هفت
بسیار نتیجه ندر حرف این	بسیار نتیجه ندر حرف این
نقد نفس چونکه بکر احد	نقد نفس چونکه بکر احد

این حساب در شهر کاشان
 در روز دوشنبه ۱۲۳
 در محضر اعیان و ارباب
 و بزرگان و اصحاب
 و در حضور افاضل
 و در میان کرامت
 و در جمیع احوال
 و در هر حال
 و در هر وقت
 و در هر مکان
 و در هر حال
 و در هر وقت
 و در هر مکان

این حساب در شهر کاشان
 در روز دوشنبه ۱۲۳
 در محضر اعیان و ارباب
 و بزرگان و اصحاب
 و در حضور افاضل
 و در میان کرامت
 و در جمیع احوال
 و در هر حال
 و در هر وقت
 و در هر مکان
 و در هر حال
 و در هر وقت
 و در هر مکان

۱۰۰

بیان الرباب علیہ السلام

کتاب صفات من معلوم
کتاب انسان را

مذکورہ بالا کے مطابق

ایمان بر توفیق

ان لفظ

است و در این
مجلس است که
مجلس است که

تا نشو و بنده گم از راه راست
بنده در او صف خدا گم بے
دانش اسما است با دم ز حق
کر نه رساندی بر سل جبرئیل
کس چه خبر یافتی از فوات حق
حامد و واصف به ثنا و سزا
از کرم او نفس حق زند

این همه تعلیم صفات از خداست
 که نیز حق فیض تعلیم پرست
 اول تعلیم و بنای سبق
 و می خداوند اگر هم پیش
 حمد خدا را که بگفتن سبق
 مدح کن ذات بحق هم خدا
 که درم ازین کار کسی میزند

استیضات

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
میں نے اپنے رب سے دعا کی ہے کہ
میں اس کتاب کو پڑھ سکوں
اور اس میں سے فائدہ حاصل کر سکوں
اور اس میں سے سبق حاصل کر سکوں
اور اس میں سے نصیحت حاصل کر سکوں
اور اس میں سے نصیحت حاصل کر سکوں

ت
هر چه بدان به بدمانوست
ذات ترا هم تو شناسی و پس
بر همه این باب تو بکشوده
هم تو شنا خوان صفات خودی
در نه کجا ما و کجا این نسق
شمع ره نالو بر افروختی
ذات ناز از سر ایام بخش
و ز کرمست خاطر او شاد کن
فیض معانیش به تکمیل ده


ای بصفا که گرم آب است
 هیچ ملکیت نرسد فهم کن
 این همه تقسیم تو فرموده
 هم تو ستاینده ذات خودی
 ما ز تو داریم ستایش سبق
 چون تو بیا این سبق آموختی
 از کرمت محبت ما بنحش
 جان عیانی ز بهر آزاد کن
 بر سرش از معرفت اکلیل ده

بیت حقائق
بی بی فاطمہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

انسان کے لئے



1

معرفت

میت گفت جمله بسم جلی
 در بدن قاف یونق تمام
 پنجو پنجس و شش و شش
 چونکه در این آئینه بیند خیال
 بسم الله الرحمن الرحیم
 جلوه قاف هست به پنج قوام
 رست چو بر خاتمه این سبوق
 بل سچیت بر این کمال

خاتمه آن کنم اسم علی
 در ده در ده و دهش از نظام
 بنا شود هر آئینه دیده در
 نه اگر باشد و از روی حال
 بسم صراف هست لوام عظیم
 آمده در ششم فضای تمام
 هسته در این و از ده هم حق
 جامه بسم هست یکبار و شش

الله	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع

در ده در ده و دهش از نظام
 بنا شود هر آئینه دیده در
 نه اگر باشد و از روی حال
 بسم صراف هست لوام عظیم
 آمده در ششم فضای تمام
 هسته در این و از ده هم حق
 جامه بسم هست یکبار و شش

در ده در ده و دهش از نظام
 بنا شود هر آئینه دیده در
 نه اگر باشد و از روی حال
 بسم صراف هست لوام عظیم
 آمده در ششم فضای تمام
 هسته در این و از ده هم حق
 جامه بسم هست یکبار و شش

و در این مرتبه احدیت ذات را عالم الاهیوت و ذات محجب نورالانوار
و بیاض مطلق و نور حق گفته اند از آن جهت که درین مرتبه احدیت
این اقتضایزال است که کان احد و لم یکن معشی و الا ان کما کان
و ازین تعیین ذاتی که از خود برخودناست و وحدت حقیقی جمعیت کلی

مجلس بود چون نگری با تمام
و او بود پیرو و در عدد و
هست احدی از سماء ذات
و عصف جلیل حدیث بفر
و طوق در اوصاف کمال جلیل
افتت جلالتش چون در حدیث
سهر که در اینجا نفسی میزند
راست چون بایز زنده او است
که نزدی حق قسم معرفت
عقل از فکر از دوم از دست
خواست که در آئینه ممکنات
این همه آمیخته بصحرا نهاد

مجلس بود و در نظام
راست بود با جمالات احد
هست بر این اسم احدیت صفات
حدیث غیبیت که از رند کبر
عاجز و حیرت زده است و طویل
نام و جلال خدا هم خدا است
با ملک بفر یا درسی میزند
بند ازین واسطه و گفتگو است
بند که بودی و دوم معرفت
پشتم کشا پیش از دم از دست
جلوه نماید بزرگان صفات
بر همه ابواب تجلی کشاد

مستقر فیت

بمعنی از تحقیق مرتبه احدیت ذات را عالم الاهیوت و ذات محجب نورالانوار
و بیاض مطلق و نور حق گفته اند از آن جهت که درین مرتبه احدیت
این اقتضایزال است که کان احد و لم یکن معشی و الا ان کما کان
و ازین تعیین ذاتی که از خود برخودناست و وحدت حقیقی جمعیت کلی

و در این مرتبه احدیت ذات را عالم الاهیوت و ذات محجب نورالانوار
و بیاض مطلق و نور حق گفته اند از آن جهت که درین مرتبه احدیت
این اقتضایزال است که کان احد و لم یکن معشی و الا ان کما کان
و ازین تعیین ذاتی که از خود برخودناست و وحدت حقیقی جمعیت کلی

و در این مرتبه احدیت ذات را عالم الاهیوت و ذات محجب نورالانوار
و بیاض مطلق و نور حق گفته اند از آن جهت که درین مرتبه احدیت
این اقتضایزال است که کان احد و لم یکن معشی و الا ان کما کان
و ازین تعیین ذاتی که از خود برخودناست و وحدت حقیقی جمعیت کلی

و در این مرتبه احدیت ذات را عالم الاهیوت و ذات محجب نورالانوار
و بیاض مطلق و نور حق گفته اند از آن جهت که درین مرتبه احدیت
این اقتضایزال است که کان احد و لم یکن معشی و الا ان کما کان
و ازین تعیین ذاتی که از خود برخودناست و وحدت حقیقی جمعیت کلی

و در این مرتبه احدیت ذات را عالم الاهیوت و ذات محجب نورالانوار
و بیاض مطلق و نور حق گفته اند از آن جهت که درین مرتبه احدیت
این اقتضایزال است که کان احد و لم یکن معشی و الا ان کما کان
و ازین تعیین ذاتی که از خود برخودناست و وحدت حقیقی جمعیت کلی

و در این مرتبه احدیت ذات را عالم الاهیوت و ذات محجب نورالانوار
و بیاض مطلق و نور حق گفته اند از آن جهت که درین مرتبه احدیت
این اقتضایزال است که کان احد و لم یکن معشی و الا ان کما کان
و ازین تعیین ذاتی که از خود برخودناست و وحدت حقیقی جمعیت کلی

نطق بهر اسم که گویا شود بسیح در آن هر چه که آید بفکر جز بسخن راست نیاید تمام کوشش علم و عمل رسم دوم از سخن آید بنظام تمام صرف درین است که یزسخن هر چه بهر جای نشان میدهم	سوی سهاش روی و افشود و آنچه زیر نوح در آید بزر جمله بسیار سخن انتظام ماده کیفیت جان و جسم هست مضمون نهیب ری کلام نیت بیانی و کار از فکر و فن از ره تقریر بسیار میدهم
--	--

سفر

چون معلوم شد که قال را چه تاثیر و حال را چه تقریر است بنا بر این معنی لاف
بر مقدمات سابق که در باب نظام حقیقت واحد جامع که یکی حرف بیستم
حرف عین است میباید و آن چنانست که از روی ترتیب نظم طبیعی حروف
یکدیگر حرف بیستم و مرتبه بیستم که مطابق جمل است واقع است و جمل چهار
آن حرف پنجم است که مجموع پنجاه و سه موافق جمل هم اعداد بعد ازین حرف
چهاردهم نون است که اشارت به نبوت خاصه آنحضرت است بلا اشارت غیر
و حرف پانزدهم سین است که اشاره به شهادت آنحضرت است و آن بطل حرف نون
و حرف واد که دلیل بر ولایت است باده حروفین سین که بگوش مطابق نظام
است مشترک است با حرف عین که اشاره با اسم حضرت علی است حرف شانزدهم

در این کتاب که در بیان حقایق است
بسیار از حقایق بیان شده است
و در این کتاب که در بیان حقایق است
بسیار از حقایق بیان شده است

در این کتاب که در بیان حقایق است
بسیار از حقایق بیان شده است
و در این کتاب که در بیان حقایق است
بسیار از حقایق بیان شده است

در این کتاب که در بیان حقایق است
بسیار از حقایق بیان شده است
و در این کتاب که در بیان حقایق است
بسیار از حقایق بیان شده است

در این کتاب که در بیان حقایق است
بسیار از حقایق بیان شده است
و در این کتاب که در بیان حقایق است
بسیار از حقایق بیان شده است

این کتاب از اوایل بنقد اهل حق
 مستند است و بیان بر سر
 کلام عالی است و از اوایل
 مذهب بگویند و از اوایل
 سرانجام و از اوایل

در این کتاب از اوایل
 در این کتاب از اوایل
 در این کتاب از اوایل

تجربین

شماره پنجم در اهل یقین
 گفت که یک نقطه بود و علم
 از همه جا خاطرش آنگاه بود
 یافت و در پنجاه سال و این نوا
 حرف زده فرموده او گفته اند
 کما نچه بود و خدا در کلام
 درج در احمد بود و سبکیان
 در قسم بسمله باشد خفته
 در رقم با بود آن در قیود
 هست در آن نقطه که در حقیقت
 واقع و ناظر غیب و شهود

شماره ششم در اهل یقین
 معنی علم و گزیندگی
 عارف علم آن نقطه شاه بود
 هر که شد از نقطه معرفت آشنا
 نادره حرفان که در می گفته اند
 گفته ذکر آن منزه عالی مقام
 جمله بقرآن بود و جمع دان
 و آنچه در احمد بود و مستحق
 و آنچه بود بسمله را در وجود
 جمله آن نیز که در با نهان است
 و این ششم آن نقطه که از هستی بود

معرفت

اگر چه بسیاری از عرفان و اهل تحقیق در باب تعالوق و معانی این کلام
 در نظام بیانها فرموده اند و بر من اشاره کرده اند اما آنچه از مؤلفان
 در آن مشتقی است که اشاره با هم سامی و نام نامی آن حضرت است ذکر

در این کتاب از اوایل
 در این کتاب از اوایل
 در این کتاب از اوایل

در این کتاب از اوایل
 در این کتاب از اوایل
 در این کتاب از اوایل

فصل در بیان احوال و عیال
 که در این باب مذکور است
 و در این باب مذکور است
 و در این باب مذکور است

نقطه اشارت بر اینست
 از خود بخود که جلوه کرده
 از انچه گفته شده در بیان
 الف و حقیقت و حقیقت و حقیقت
 اول و حقیقت و حقیقت و حقیقت

معرفت

بعضی از عرفا و متفحصین بحجبت تفهیم تعینات مراتب و ضابطه البان تحقیق
 نقطه با وحدت حرف اشاره کرده اند و مرتبه احدیت را با الف نسبت داده اند که
 از نقطه فطر سبب و گفته اند که بشارت الی الاحدیه و احدیت است بحرف تعلیق
 فرموده اند که با الف باطن الوحدت ازین مرتبه در ظهور است و فوات و مرکبات
 کثرت بحجبت بحر و کلمات مرکب است و گفته اند اگر چه بعضی دیگر نقطه با الوحدت
 دو وضع منسوب کرده اند و از دو وضع آن خواسته اند که قابل اشاره حسی باشد
 با آنکه بعضی حکما نقطه با قابل اشاره عقلی و وحدت را قابل اشاره حسی دانسته اند
 بیان نقطه اشارت بوحدت است از قول بعضی از عرفا

طایفه از عرفا گفته اند	در صفت نقطه نموده بیان
مرتبه ای که عیان کرده اند	وحدت خود وضع بیان کرده اند
کما ینبیه بمقول پذیر و صفت	نقطه بود در صفت معرفت
و آنچه بحسب سوس بیان شود	وحدت از ان در تعین شود
آنکه بوحدت و هزار وی نشان	گو میازین نقطه بر مرتبه نشان
نقطه از خود بود و بخود جلوه کرد	و از خودی خویش بخود شتهر
وحدت او فی اثری غیر بود	خود بخود از بهر خودش سیر بود
جلوه اش از نهایت من جمال	بود محل بجلال و جمال

نقطه بود وحدت فطرت عیان
 در حجب فطرت اندک نشان
 یک بود وحدت خود سبب

پرده از سبب الف با کرم
 شد احدیت شمعین از
 این است آمد شبین از
 شمع الف شده در اعتبار
 در انستین نقطه شده در
 نقطه جوت نمی شد عیان
 نقطه از حرف بی نشان

نقطه از حرف بی نشان
 بعد از انکه گفته که خط بود
 شد از انکه گفته که خط بود
 شد از انکه گفته که خط بود
 شد از انکه گفته که خط بود

چون در این کتاب که در این باب است
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه

عین عین سیم نون و با وجود این نسبت و اعتنا به وحدت و یکسانی
خود است از سبب نظریه کلام ایجاب نموده اند

پیمین

ای که ترا عین و عیان روشن است جلوه این سر و نسب مبین فرض کن از این مثل آداب وید باش برین دل که جهان سوسه بیشتر از این معنیش گفتم گرچه ازین پیش بیان گشته کمانچه در اول بنوعین شده یکدوم سه حرفی و دوگانه بجا منظور ستر احمی احمد است فاشحه منظور ستر پیمین	بل به نسبت دیده جهان روشن است تا شود وصف تجلی یقین زانکه نشانیست یقین را مفید هست افضل بر خیر البشر در گرانمایه این نغمه ام صورت معنیش عیان گشته نور و می از آن متعین شده تا تو بیاسی زره اعتبار نور نورش همه جا و احد است و از الف آثاری کی بین یقین
---	--

تقریر

شد چو نور و حدت حدت یقین صورت تمثیل درین طور نور نمایه اول که سیمین بود	است آن ذات محمد پیمین همچو الف دان زلف و ظهور است که نمایه متعین بود
---	--

جان جهان زین نور و عیان
چون در این کتاب که در این باب است
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه

عبد الف و قس با شوق
فان صد غیره بر جا شود
پنج درین قاعده نشانیست
پس قدم راست زلف و حدت
چون در این کتاب که در این باب است
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه

از این کتاب که در این باب است
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه
نقشه و نقشه و نقشه و نقشه

منتخب است و گفته اند که آنچه در مرتبه جمیع من حیث البطون است و در مرتبه جمیع من حیث الظهور است و اسم جامع که در صفت مرتبه جمیع است بدو اعتبار است یکی قطع نظر از اسماء و صفات و ذات متعلق است بدان و دیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جمیع اسماء و صفات

سین

جس لو کہ ہو چون بتغیر سید
جس لوہ واحد چو پرورد نمود
بجمل این ہر دو مطابق بہم
یا بد از اسرار حروف وجود
بیشک و بیشائبہ و بگیان
چشم کشا از اثر اہتمام
واو دگر چیم و دگر او دال
این وہ و و حروف پنج صواب
لیک عدد ہای حروف وجود
ہل حقیقت بود این التمام
مورت این را چو گیری صریح
صورت این عدد بیشکل نمود

پرده زو ج احدیت سر سیه
 رولعنان پر تو نور وجود
 هست تبدیل نه پیش و نه کم
 هر که تامل بتواند نمود
 پر تو جامع بنماید عیان
 بسط کنه فاش و نمایم تمام
 هست حروفش ده و دو و بیشال
 مجمل اجب بود این بابیاب
 هست صد و چاره ای پاک خود
 قید و عدم است همین وقف تمام
 نام حق از پیش آید صحیح
 چاره و یک هست تعین نشود

[illegible]

است و در این کتاب
جایست و این کتاب
نوعی از این کتاب
است و این کتاب

بجزرت نظر اخیان ثابت
ان ثابت عدو را سما

البيد است و حضرت علي و اسما
فوائد و بعض ملاحظات

حضرت زکریا علیه السلام
حضرت یحییٰ علیه السلام
حضرت عیسیٰ علیه السلام
حضرت ابراہیم علیہ السلام
حضرت اسماعیل علیہ السلام
حضرت موسیٰ علیہ السلام
حضرت ہارون علیہ السلام
حضرت داود علیہ السلام
حضرت سلیمان علیہ السلام
حضرت یونس علیہ السلام
حضرت زکریا علیہ السلام
حضرت یحییٰ علیہ السلام
حضرت عیسیٰ علیہ السلام
حضرت ابراہیم علیہ السلام
حضرت اسماعیل علیہ السلام
حضرت موسیٰ علیہ السلام
حضرت ہارون علیہ السلام
حضرت داود علیہ السلام
حضرت سلیمان علیہ السلام
حضرت یونس علیہ السلام

این کتاب در دسترس است

فمنه در میان نظم و نثر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۵۵
وزنظری پنج صواب
عمر و آب و باد این در صواب
مداف و آب و باد این در صواب
راست این صواب و باد این در صواب
نیز هست یک صواب و باد این در صواب
نیز در باد و باد این در صواب
را بطور الحسن و صواب
نیز در باد و باد این در صواب
نیز در باد و باد این در صواب

اهل نعم چون کن از دوی ظهور
 نام صمد چهره کشاید ز صا
 صا بود لفظ و شکل تمیم
 از پی بیم است بجان هم ذات
 نقطه بنقطه است که آورو سیر
 آه که عاشق کشد از دل بفکر
 جمع دو لام و دو طش التمام
 در رتب قاعد با سه عدد
 جلوه که از الرحمن ست نام
 در نظر عارف ملک شهود
 گاه سجد بقلوب سلیم
 این اثر فیض مقدس بود
 ذکر رحیم است سرور روان
 ذکر کن ای دل که بیابی نعیم
 بسم سه حرف است در طو جان
 باده دین شش بود و بیم چار
 مجمل الله که در حد بود

رجب و این خط
 راست بر آید
 می شود و در وقت
 ایجاب بازی و
 حاصل می شود و این
 آمد و فلان بر
 ل

در سخن مردم اندای عزیز
ز زبانه چادر گریست نیز
چادر کسوف از قبل این بها
راست در آید کد اعلی
بس و کسوف و کلمات عظیم
کسوفش آید بنظام عظیم
این عدد و اسم الکست فاش
از قول و جان ذاکر ان فاش
شعر زیاده که این اعجاز
شش بیتها را که عظیم است
نور کونهای ما است

الان راجع به
تغذیه و در اینجا
باز این هم
ضابطه کیفیت را
در حساب قوم
از انقضای مطالب
من

ما شتودت کافطی اینجا حساب
ضمیم کنی آمد عددی پس شکوف
عده محبوب همین ست و بس
فردشوار خلق که یابی یقین

لام الف چا حروفش بیاب
مجموع این عقدہ چو با چار حرف
که کجاست بود دست رس
نمود این عددای نازنین

روز عقده‌های مذکور

سر و دہم گیر و زن بر محاک
 وز تہ این قشر ہرون آر مغز
 جلوہ الدہین زین دو گنج
 دیدہ ام این گنج نہا نواعیان
 چہ جانانہ تماشا کئے
 خون جگر خوردم این مفت
 رخت بمنزل گہ دلبر کشے

عقدۀ اول لب ثانیست حک
شصت و شش از سر دو بهر است افز
همچو عیانی که شده نکته سنج
من به نظر می دل چشم جان
گر تو چو من دیده دل داسنی
حاصلین واقع در گفت نیست
خون جگر نیز تو گر بر کشی

شماره

گم شدگان را پو توئی ز من
کار من از لطف خدا سازد
جوهر در معانیم بخش
تا صفت از صاف دل آید بر

یارب از لطاف مراره نما
بر رخم از فیض دری باز کن
فیض عیانی به نهانیم بخش
صاف کن آئینه ام از دود فکر

این کتاب در بیان فضائل و مناقب
حضرت علی علیه السلام است

از ان رفیق خداوندی
بانت با ناله و فغان
فیض

تو ان عمل کے لئے اپنے زین پر سوار ہو کر

در خورشید شخص و مقدار او
بیش و کم اینجا بر حوصله است
و در دل هر فرد ز نور شیده و ات
گر بنگارنی دل ذرات را
فیض بقدر سرعت حوصله
فیض بایست تفاوت زو و است
و لایق نیست باید که مربع بود
حضرت و گفته ز همین ماجرا
ذائقه و حوصله پیدا کنند
که چه نظام هر بود این و لایق
و در اصل آنرا که دین و عقیده
جسد و حد اینجا اثر می میدد
آه که این رگن در حیرت است
آو رم الفاظ بزرگان پیش
هر گز آنظم شوم سترنج
همچو عیاسی بطریق رموز

باوه فرستند زخم و یاسو
کمان همه عیب و نه هر حوصله است
هست فعلی بهر طو و صفات
فاش به بینی اثر ذرات را
سرزند از منزلت حوصله
حوصله بشکست تفاوت از و است
حوصله باید که موسع بود
سفته وری میگویم آزا ادا
وز پی این لقمه و هنر دانند
لیک بمعنی نپذیرد تغییر
چهره ز خون جگر فروختند
بل جد از اینجا خبری میدد
که چه اثر در سیر عزت است
بر اثر استی قول خویش
تقل طلسمات کشایم ز گنج
برده کشایم ز رموز کفون

مطایقات

در خورشید شخص و مقدار او
بیش و کم اینجا بر حوصله است
و در دل هر فرد ز نور شیده و ات
گر بنگارنی دل ذرات را
فیض بقدر سرعت حوصله
فیض بایست تفاوت زو و است
و لایق نیست باید که مربع بود
حضرت و گفته ز همین ماجرا
ذائقه و حوصله پیدا کنند
که چه نظام هر بود این و لایق
و در اصل آنرا که دین و عقیده
جسد و حد اینجا اثر می میدد
آه که این رگن در حیرت است
آو رم الفاظ بزرگان پیش
هر گز آنظم شوم سترنج
همچو عیاسی بطریق رموز

در خورشید شخص و مقدار او
بیش و کم اینجا بر حوصله است
و در دل هر فرد ز نور شیده و ات
گر بنگارنی دل ذرات را
فیض بقدر سرعت حوصله
فیض بایست تفاوت زو و است
و لایق نیست باید که مربع بود
حضرت و گفته ز همین ماجرا
ذائقه و حوصله پیدا کنند
که چه نظام هر بود این و لایق
و در اصل آنرا که دین و عقیده
جسد و حد اینجا اثر می میدد
آه که این رگن در حیرت است
آو رم الفاظ بزرگان پیش
هر گز آنظم شوم سترنج
همچو عیاسی بطریق رموز

در خورشید شخص و مقدار او
بیش و کم اینجا بر حوصله است
و در دل هر فرد ز نور شیده و ات
گر بنگارنی دل ذرات را
فیض بقدر سرعت حوصله
فیض بایست تفاوت زو و است
و لایق نیست باید که مربع بود
حضرت و گفته ز همین ماجرا
ذائقه و حوصله پیدا کنند
که چه نظام هر بود این و لایق
و در اصل آنرا که دین و عقیده
جسد و حد اینجا اثر می میدد
آه که این رگن در حیرت است
آو رم الفاظ بزرگان پیش
هر گز آنظم شوم سترنج
همچو عیاسی بطریق رموز

ان حروفی اند این ست

و	ن	و	ن	ا	ل	ب	ی	ج	ص	س	م	ی	ب	م	و	ا	ل	ق	ح	ک	م	
م	و	ی	ن	د	ز	ق	و	ن	ا	ا	و	ک	م	ب	ب	ی	ی	ج	م	ج	ش	ص
ص	م	ش	و	ج	ی	م	ن	ج	و	ی	ز	ی	ق	ب	د	ب	ل	م	ن	ی	ا	و
ا	ص	د	و	ا	ش	ک	د	ن	ج	م	ی	ل	م	ب	ن	د	ج	ب	و	ق	ی	ی
ق	ا	ی	ی	ی	و	ق	م	و	ا	ب	ش	ج	ک	و	و	ن	ن	ب	ج	م	ل	ی
ی	ز	ل	ا	م	ی	م	ص	ج	ی	ب	و	ن	ق	ن	و	د	و	ا	ل	ب	ج	ش
ش	ی	ج	ن	ب	ل	ک	ا	ا	م	و	ی	د	و	م	ص	ج	ن	ق	ی	ق	ب	ن
و	ش	ن	ی	پ	ج	ق	و	ی	ب	ن	ل	ج	ک	م	ا	ص	ا	م	ی	م	و	و
ی	و	و	ش	د	ن	م	ی	م	پ	و	ج	ا	ن	ص	ز	ا	ی	م	ج	ب	ن	ل
ل	ی	ج	و	ن	و	ک	ش	ب	و	م	ن	ق	ی	م	ا	ی	ز	م	ص	ت	ق	ا
ج	ل	ا	ی	و	ن	ق	و	ب	ن	ص	و	م	ک	ز	ش	ی	ب	ا	و	م	ی	ف
ن	ج	ی	ز	م	ا	ص	ی	و	د	ا	ج	ب	ک	ی	و	ش	پ	و	ن	ک	ص	م
و	ن	م	ج	ص	ی	ک	ل	ن	م	ز	ا	پ	م	ش	ی	و	د	ی	و	ق	ا	پ
ج	و	ب	ن	ا	م	ق	ج	و	ص	ی	ی	و	ک	و	ل	ی	ف	ص	م	م	و	ب
ا	ی	پ	و	ر	پ	م	ن	م	ا	ش	م	ق	ق	ی	ج	ل	و	و	س	ک	ی	و
ی	ا	و	ج	ی	ب	ک	و	ص	ز	و	ب	و	م	ل	ق	ج	م	ی	ا	ق	ش	ن
م	ی	ف	ا	ش	و	ق	ج	ا	ی	ی	ب	م	ق	ج	و	ق	ی	ل	ز	م	و	ب
ب	م	و	ی	و	ن	م	ا	و	م	ل	و	ص	ق	ن	ج	ا	ج	ی	ک	ی	م	ب
ب	م	م	ی	و	ک	ی	ی	و	ن	م	ا	و	ا	ج	ق	ق	ی	ش	ق	ل	ص	و
و	ب	س	پ	ل	م	ق	م	ش	ی	ق	و	ز	ک	ج	ی	ا	ی	و	و	م	ج	ا
ب	و	ا	پ	ج	م	م	پ	و	ل	و	م	ی	ن	ا	م	ی	ش	ج	ی	ق	ن	و
و	ق	و	م	ن	ا	ک	ب	ی	ج	ج	ص	ش	م	ی	ب	م	و	ا	ل	ق	و	ی

تکسیر حروف بلاکدر که نموده شده این ست

ق	ن	و	ز	د	ا	ک	ب	ی	ج	ص	ش	م	ل	ق
ن	ق	ل	و	م	ز	م	و	ن	ا	ص	ک	ج	ب	س
ی	ق	ب	م	ج	ل	ی	ف	ص	م	ا	ز	س	م	و
و	ی	م	ق	ش	پ	و	و	ا	ج	م	ل	ص	ک	ن
ق	و	ک	س	ج	ص	م	ل	ق	م	س	ج	ب	ا	ز
و	ن	ز	و	ل	ک	ب	س	ج	ص	س	ج	م	ل	ن

جایزین علم که در این کتاب است
حفظ از سید محمد علی بن محمد
کتاب الفقه در بیان احکام
و عقوبات و غیره

ابا بطریق متوازیه و متوافقه و مفاتیح همان از حروف است و چهارگان
استخوان اسامی اقسام که گفته میشود و باید التفت

تذکره

تفصیل حروف مذکوره که قسم آنها بیان شد و آن این است
ذوف و ک ادوی بیج ش س ج ه ی م ب د ا ل ق ی و هم
عدد جمیع حروف مذکور یک هزار و پانصد و دو و از ده اند ۱۲ ۱۵ حروف

ف	ق	ک	ح	ج	ش	س	ج	ه	ی	م	ب	د	ا	ل	ق	ی	و	هم
مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی
ف	ق	ک	ح	ج	ش	س	ج	ه	ی	م	ب	د	ا	ل	ق	ی	و	هم
مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی
ف	ق	ک	ح	ج	ش	س	ج	ه	ی	م	ب	د	ا	ل	ق	ی	و	هم
مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی	مشقی

و عدد جمیع این مفاتیح بلا تکرار و دویست و هشتاد و یک
موافق این دو اسم بر اسماء اند و یافته که عدد و آن دو اسم برابر است
و اکثر اسم الظاهره
ان پس من لا اله الا الله

درین این قاعده دارند لاف	درین این قاعده دارند لاف
مرد و شش خارج فکر و فموم	مرد و شش خارج فکر و فموم

جایزین علم که در این کتاب است
حفظ از سید محمد علی بن محمد
کتاب الفقه در بیان احکام
و عقوبات و غیره
این دو اسم بر اسماء اند
و یافته که عدد و آن دو اسم برابر است
و اکثر اسم الظاهره
ان پس من لا اله الا الله
درین این قاعده دارند لاف
مرد و شش خارج فکر و فموم

ایست بقدر اگر سخنی
طالع هر شخص که موجود است
طالع طالب چه مطلوب او
صاحب این هر دو چه صادق بود
آن کنی فکر که این شغل خاص
هر چه تو بینی بودش در حد
بلکه هر کار و همه اختیار
خاصه در اسما که بهر طاعتی
حرف نخستین که در اینها بود
راست چون شد طالع اسما
صاحب طالع بودش برقرار
نیست چون این ضابطه بر مال
مین که همین بس کنم اینجا سخن
نوکر گشتم لازم این علوم

یک سبب دوستی و دشمنی
صاحب این گو که سوداوست
دوست بود حال بود پس نکو
طالب مطلوب موافق بودند
بین زمین و در این خواص
طالعی و صاحبی از نیک و بد
طالع و وقتیش بیایم بکار
جلوه اسمی بودش طاعتی
راست بران طالع اسما بود
صاحب این چه و کشا بد شکرت
ساعت خاص همه لیل و نهار
مخفی و پوشیده برابر با حال
زاکه بود لازم کتمان فن
خاصیتی چند ز نعل نجوم

سوف

قول بطلمیوس حکیم است که بنای آفرینش آدمی با مصرف قوت است و هر
قوتی بر آئینش کولی است اول قوت طبیعی قیصر نسب است دوم قوت

[illegible][illegible]

کارکنان درین زمانه
چون که این بزرگوار
درجه بدرجه همه
راست با ملک و دیار
در پناه کارند همی
مظفر اسماعیل

ما در شایع این ادیان را در میان ما و شماست که اگر
نظر اسما و صفات آن را در میان ما و شماست
چونیت جمله خود و دیگران را در میان ما و شماست
زنان هم را با همی بازنیت

او که در آوردن چرخش بدیم	سکه و سکه ویش بدانند تمام	طالع کس بجهان می رسد
تا به نیت زنگان می رسند	ماز یقین و گران در رسم	که بخودی خود از ان مییم
گر چه ترقیب سخن نظم و نشر	اگر بیانی ز بزرگان عصر	یا فتنه طیف از نظر پرده کش
تا که درین عصره دو اندر کش	اگر تون به واقع فردی شوی	پیش شکی نیست که فردی شوی

نقصه

هر اسم از اسمای الهی که چهار حرفی باشد بی تکرار حرف بر صغیر رقم زنند و در قسم کلمه نور کرده و در پنجاه و شش است غیر مکرر تمام شود بعد از ان بر قسم آورده نسبت و چهار غیر مکرر تمام شود که ششعلق باشد بعد از ساعات یکد و شش است نه بار و نه قصد شدت هر ساعتی که خاص باشد از ان کلمات و اگر حرف این آن کلمات ضافه کند اسم ان روحانیت ان هم باشد که از ان روحان شوند و در صطلح

تذکره

نیت درین نشر نموده بیان	ضابطه شش را بنمایم عیان	قاعده اش آوریم اینجا کفار
در رسم بسط به پنج قرار	پس اگر از کسر نویسیم عدد	تا بود در باب طلب اسند
حاصل این اسم بوقی رقوم	باعث کلیست ز بهر علوم	هر که تحصیل عملش سر نیست
و دعوت این اسم را باور نیست	آنچه بهای بودش دست رس	حاصلش آید بیکی و زو پس
قاعده دعوت هم است این	از مدد حق بطریق یقین	کسر و فتنش چو بان فهم شود
قاعده ذکرش آنگاه شود	انیت نشانی که بهر اسم حق	قاعده نام بود و رفق
در طلبش شش صاحب وقت	معرفت	پس بو این ذکر علم حرف

بسط یکی اسمی از اسماء الهی نموده می شود و بسط و اگر اسم عظیم است انواع اعمال و بسط و کسر و دیگر اسمی از اسماء الهی بر نوع توان کرد و از قرار یک قاعده منقره از قواعد بسط و کسر این اشرف قواعد است در اعمال غیر بد و با صد التوفیق و الواح این عمل شانزده میشد و چنانچه نموده می آید

لوح اول				لوح پنجم			
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
لوح دوم				لوح ششم			
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
لوح سوم				لوح هفتم			
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
لوح چهارم				لوح هشتم			
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع

لوح پنجم				لوح ششم			
م ع ع م	م ع ع ی	م ع ع ل	م ع ع ع	ی ل ع م	ی ل ع ی	ی ل ع ل	ی ل ع ع
م ع ل ع	م ع ل ی	م ع ل ل	م ع ل ع	ی ل ل م	ی ل ل ی	ی ل ل ل	ی ل ل ع
م ع ی م	م ع ی ی	م ع ی ل	م ع ی ع	ی ل ی م	ی ل ی ی	ی ل ی ل	ی ل ی ع
م ل م ع	م ل م ی	م ل م ل	م ل م ع	ی ل م م	ی ل م ی	ی ل م ل	ی ل م ع
لوح چهارم				لوح دوم			
م ل ع م	م ل ع ی	م ل ع ل	م ل ع ع	ی ل ع م	ی ل ع ی	ی ل ع ل	ی ل ع ع
م ل ل ع	م ل ل ی	م ل ل ل	م ل ل ع	ی ل ل م	ی ل ل ی	ی ل ل ل	ی ل ل ع
م ل ی ع	م ل ی ی	م ل ی ل	م ل ی ع	ی ل ی م	ی ل ی ی	ی ل ی ل	ی ل ی ع
م ل م ع	م ل م ی	م ل م ل	م ل م ع	ی ل م م	ی ل م ی	ی ل م ل	ی ل م ع
لوح پانزدهم				لوح پانزدهم			
م ی ع م	م ی ع ی	م ی ع ل	م ی ع ع	ی ی ع م	ی ی ع ی	ی ی ع ل	ی ی ع ع
م ی ل ع	م ی ل ی	م ی ل ل	م ی ل ع	ی ی ل م	ی ی ل ی	ی ی ل ل	ی ی ل ع
م ی ی ع	م ی ی ی	م ی ی ل	م ی ی ع	ی ی ی م	ی ی ی ی	ی ی ی ل	ی ی ی ع
م م ع م	م م ع ی	م م ع ل	م م ع ع	ی ی م م	ی ی م ی	ی ی م ل	ی ی م ع
لوح شانزدهم				لوح دوازدهم			
م م ع م	م م ع ی	م م ع ل	م م ع ع	ی م ع م	ی م ع ی	ی م ع ل	ی م ع ع
م م ل ع	م م ل ی	م م ل ل	م م ل ع	ی م ل م	ی م ل ی	ی م ل ل	ی م ل ع
م م ی ع	م م ی ی	م م ی ل	م م ی ع	ی م ی م	ی م ی ی	ی م ی ل	ی م ی ع
م م م ع	م م م ی	م م م ل	م م م ع	ی م م م	ی م م ی	ی م م ل	ی م م ع

در طاعت و عبادت
 و در معرفت حق تعالی
 و در معرفت نفس
 و در معرفت اهل بیت
 و در معرفت احوال
 و در معرفت اسرار
 و در معرفت معانی
 و در معرفت حقایق
 و در معرفت اسرار
 و در معرفت معانی
 و در معرفت حقایق

تتمیم

و ز پله اهل کشتایم زبان
 دست بدست از رشته نیاوریم
 هست بدرگاه آئنی قبول
 یافته اند اهل ریاست لغز
 بل چشمت هم که از آن هم گم است
 صورت و رفعت که مانند سجده
 از ره معنی بری افتاده ایم
 رستخیز دعوی بی معنی است
 که بود آیا که بمعنی رسم
 در شب و در روز ندارد فروغ
 در نفس راست نباشد گره
 زایل دلائل تا که آید نصیب
 صحیح و طلسم است عدد و با حرف
 چو جسد و روح مقرر بود
 روح بلا جسم چو باد است و بس
 راست شود ما و ده اعتبار

صنعت تکسیر نیایم بیان
 خاصه آن یاقوتها نشان
 شاه ولایت که بعد رسول
 آنچه از آن بادشاهان ز من
 فی مثل از سحر چو یک بنیم است
 و آنچه ازین طائفه در دست است
 ماکه بصورت گری افتاده ایم
 هر که چو بارسری این دعوی است
 سنکه درین راه همه و الیم
 راست بگویم چو داغ و دروغ
 حاصیت راستی از کذب به
 مجمل حرف اینکه علوم غریب
 در بر اهل دل اهل وقوف
 حرف و عدد منظم مطهر بود
 قالب بی روح جماد است و بس
 روح و جسد چون بهم آیند یار

و در معرفت اسرار
 و در معرفت معانی
 و در معرفت حقایق
 و در معرفت اسرار
 و در معرفت معانی
 و در معرفت حقایق
 و در معرفت اسرار
 و در معرفت معانی
 و در معرفت حقایق
 و در معرفت اسرار
 و در معرفت معانی
 و در معرفت حقایق

و در معرفت اسرار
 و در معرفت معانی
 و در معرفت حقایق
 و در معرفت اسرار
 و در معرفت معانی
 و در معرفت حقایق
 و در معرفت اسرار
 و در معرفت معانی
 و در معرفت حقایق

در کتب بنیاده و در روز و در کتب کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسما را این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة لغوی والی معا جیم و او حاکم
و او جمله و صد و سی شد و سیهای اند و افق عدد این را یک یا و شود
و دوم بعد از کمال اسباب پنج حرف عدد چهل این حروف و و صد و هفتاد و پنجاه
از اسما و اند و افق این عددش لا اله الا الله است سی و هفتاد و پنجاه
اول و دوم و سیوم باشد که هر روز هشت می شود از اسما و اند و سیوم
نعم القریب یکی منتهی پنجم بعد از مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسما و اند و افق اسما این عدد

در کتب بنیاده و در روز و در کتب کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسما را این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة لغوی والی معا جیم و او حاکم
و او جمله و صد و سی شد و سیهای اند و افق عدد این را یک یا و شود
و دوم بعد از کمال اسباب پنج حرف عدد چهل این حروف و و صد و هفتاد و پنجاه
از اسما و اند و افق این عددش لا اله الا الله است سی و هفتاد و پنجاه
اول و دوم و سیوم باشد که هر روز هشت می شود از اسما و اند و سیوم
نعم القریب یکی منتهی پنجم بعد از مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسما و اند و افق اسما این عدد

در کتب بنیاده و در روز و در کتب کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسما را این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة لغوی والی معا جیم و او حاکم
و او جمله و صد و سی شد و سیهای اند و افق عدد این را یک یا و شود
و دوم بعد از کمال اسباب پنج حرف عدد چهل این حروف و و صد و هفتاد و پنجاه
از اسما و اند و افق این عددش لا اله الا الله است سی و هفتاد و پنجاه
اول و دوم و سیوم باشد که هر روز هشت می شود از اسما و اند و سیوم
نعم القریب یکی منتهی پنجم بعد از مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسما و اند و افق اسما این عدد

تکمیل	
دعوت یک قاعده را اسباب	باز نمودم بر مودت شکر
و اسباب این دعوت بر قاعده	قطع نظر با پیش از قائده
صبر کنند همیشه که رو حایات	رخ نمایند بوسه از جهات
نات و آمد شد شان چون شود	حالت خواننده در گون شود
چهره شمس افروخته گره و چنان	از و جانش به نماید جهان
هر که کند در رخ او دیده باز	یابد از آن حالت سوز و گداز
بر نظر جانانش روی او شود	آینه جانش مصفا شود
هر چه شود دیده نگویید از آن	تا رسد زانوش تصویر زبانی

در کتب بنیاده و در روز و در کتب کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسما را این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة لغوی والی معا جیم و او حاکم
و او جمله و صد و سی شد و سیهای اند و افق عدد این را یک یا و شود
و دوم بعد از کمال اسباب پنج حرف عدد چهل این حروف و و صد و هفتاد و پنجاه
از اسما و اند و افق این عددش لا اله الا الله است سی و هفتاد و پنجاه
اول و دوم و سیوم باشد که هر روز هشت می شود از اسما و اند و سیوم
نعم القریب یکی منتهی پنجم بعد از مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسما و اند و افق اسما این عدد

که کبر باشد و عدد و خاص که کبر باشد را کبر کبر است جمیع این چهار مرتبه
باشد که دو هزار و دو صد و بیست و پنج می شود و در هر اسم این بی عدد
مرتبه باید داشت و همچنین هر غلی باید نمود و باید خواند و تکبیر باید نمود

[illegible]

از اثر غیبی رخسار در دعا
پاکی و تقوی دوری کن شعاع
در قدش باش و نهی بگیر
صاحب محبت بود و مهر و نعت
تا بدید و ذکر اسامی و شریع
رجعت اسما بتو آرد الم
چنانچه نشینی بکن از روی حال
بل سخن از سبب ضرورت بکن
پای مهر و در شرف غیب
یا عدد و ذکر و صیام و قیام
تا بچه عنوان است ترا جان جان
شوق ترستی و تنزل نگر
نیز مرا فروزون شدن جا و مال

که اکبر باشد و عدد و خاس که اکبر باشد اکبر کبریا است جمیع این چهار
 باشد که دو هزار و دو صد و سی و پنج می شود و در هر اسم این قاعده
 مرتبه باید داشت و همین هر غلطی باید نمود و باید خواند و تکبیر باید نمود
 تقصیر
 از اثر مغیر ضی در دعا
 پاکی و تقوی و روح کن شعار
 در قدش باش و زنی بیه
 صاحب عزت بود و معرفت
 تا بدید ذکر اسانت و فروغ
 رجبت اسما بتوار دالم
 چله نشینی بکن از روی حال
 بل سخن از سبب ضرورت بکن
 پای سر و دره شمس خطیر
 یا عدد و ذکر و صیام و قیام
 تا به عنوان سست ترا حال جان
 شوق ترستی و تنزل نگر
 نزل سفر و ن شدن جا و مال
 اسما که بر و صافیتی است
 و عوشت اسما چو سبب خدایا
 رخصت و دعوت از معلم بگیر
 رخصت از بیک که در معرفت
 فقط لسان کن زبانی دروغ
 اگر کنی فخر زبان را جرم
 خلوت دل صاف کن بی طلال
 خواب نورش کم کن کم کن سخن
 قصد کن و نه پیشه کن و نه غیر
 عرت چله هر مرتبه تمام
 حلت خود را بنگار بعد از آن
 و خود و خدای خود را به نظر
 اگر ترستی نسبت تر حسن حال

31

این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در هر باب از این کتاب یک باب از کتب دیگر است که در این کتاب نمانده است و در هر باب از این کتاب یک باب از کتب دیگر است که در این کتاب نمانده است

و عمل نماید و این مختصر غرض از بدو آنست که در این مختصر
کنجایش شرح و بیان نماید و یقین است که حال و معنی آنست که در این مختصر
حالات و احوال و در این مختصر غرض از بدو آنست که در این مختصر

تفصیل

ای که از امیل باین مقصد است	لازمه مقصد تو جمیع است
هر چه ازین پیش بوفت محال	گفته ام لازم بر حسب حال
حال و تکمیل درین مختصر	ببحث آن را بنمایم و اگر
جامعیت جامع را پیش ازین	بگوید صفت ساخته ام یقین
چشمه از جالبه جافه	باز بنمایم بنگر آخری
حرف که معنیش بکنج بطرف	صورت آنست که کما حریف
جامع اگر ساز شود کان حلیت	خامه گر ساز شود کان کسیت
مختصری ازین دو در آرم گفت	ز آنکه تمایش نخواست گفت
بند که این را بکنه آورده ام	خون دل خمششی بسی خورده ام
سوفته جانم همه شب تا سحر	و در بیهوده بودم از خواب غور
تا شده برین خبر این عیان	زان خبرم و صد و این بیان
از سخنم عارف فرخنده فال	میشنود بگو که درست است حال
گوش و لک باز کشایم کلام	و در دل صاف تو بیا در مقام

این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در هر باب از این کتاب یک باب از کتب دیگر است که در این کتاب نمانده است و در هر باب از این کتاب یک باب از کتب دیگر است که در این کتاب نمانده است

این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در هر باب از این کتاب یک باب از کتب دیگر است که در این کتاب نمانده است و در هر باب از این کتاب یک باب از کتب دیگر است که در این کتاب نمانده است

نیک نظر کن که در آری پرست
خانه چاره که گرفته است جای
سطر و دم خانه عاشر نگر
تا بکشد همه را چشم جان
چهره کشاید بنماید جل
سطر و دم همین خانه بین
تا دهمین خانه که دار و قمر
رشته تعلیم پرست تمام
پرست زینجا کشوش بچشم
واحد در رفعت در اول بین
پرست الف مقصد و رشتا و چا
با که بهر خانه بود و مکتف
صفحه پنجاه و شش اسرار عیا
در همه خانه استایی بی تصور
کلیدش مقصد و رشتا و چا

اسم احد چو نگه درین صفحه هست
 هشتم طریقت بدین و بیایا
 اسم بنی صفحہ نهم عشر
 اسم دهم و نهم نیز بنایم عیان
 صفحہ سادس عشر اسم شد
 صفحہ سادس چو نگاری بدین
 طریقه و دو و نگر و بر شمر
 و او لم از نون و ج این بنام
 در صد به صفحہ ازین در رقم
 یک بهر خانه از صفحہ تا این
 صفحہ تا نیش از و سه قرار
 صفحہ تا نیش است بجای الف
 پس که بدین حرف بناید قرار
 یک بهر صفحہ سه و صد و
 بجای این حرف بود و در شمار

جامع فوج حیدرآباد شہر

ایک شکر و لطف ہے

در روز سه شنبه سیزدهم ذی قعدة
در شهر خوارزم در خانه
خواجه الفاضل

احا و باشد و صغیر یکبسته و اگر جمیل حرف اول و و باشد و و نه بیانی
فتح اساس برین پنج عمل باید نمود و اگر ثانی با الفی باشد سال و
آنکه قرار برین باشد و صغیر کی در وسط و و کبیر صد و این یک قاعده
اصح است از جمیع قواعد و عواید سماوی الهی و در علم سنجاقه

و اگر کس هم اسم ازین بشنود
 تا آنکس فکر که طرف کجاست
 هر که اراده کند از خاموشی عالم
 شمع طریق روش از روشن
 که همه اعلاست بصدق خبر
 آید از آن کار نتیجه او ایست

آنچه بیان کردم ازین بیشتر
 لیک در اینها غرضم کوهیت
 بهجت این علم شریف و کرم
 بایدش اول روش آموختن
 قول ابامیسنخن معتبر
 کار نمودن که پنج صواب

0.66

از جمله لوازم دعوات اسماست چه در دعوت صغیر و چه در دعوت
وسط و کبیر این چند فقره معین است برین تفصیل انصاب زکوة عشر
فصل دور مدور بذل ختم تکرار توهم دعوت این اسم می
ترتیب است نباید و بی این ترتیب کامل الفائده نیست هر اسم که دعوت
کند اول بعد و انصاب و از زده هر از ثوبت باید خواند که محل عدد و حانیت

[illegible]

نفس را بکشتن
چون شمشیر بر چو دریا به آن
چون شودش حرفه ز رعایت مدبر
گرچه بود مختصر سه دم زدن
که نفس را که شنیدی صفت
وقت غنیمت شمر ای نیک نام
یا دیگر از من سکین سبق
و دم مرغان و لب کشتا غیر ذکر
و ذکر نفس بیده ضائع مکن
تا بودت ذکر اسمی خداج
گر ننگی ذکر خدا هر زمان
هر که بود و اوقات اسمی نام
خود بدیده انصاف که چون باشی این
عمر عزیز که ندارد مثال
ظالم نفس نفست این ز تو
نیست ترا فکر خدا و سترس
وز صفت نفس بگویم سخن
نفس برانی که همه نیست است

در شب و در روز زمان و میان
از سپیده بر تفل بیاید کلید
حیف بود یکدم ازین اخرون
از من دل داده بدین معرفت
صرف مکن در کلمات حرام
باز مکن لب بجز از یاد حق
پاس نفس دار بذر و فکر
قصه مخوان ذکر و قانع مکن
واقف دم باش بشام صبح
و ذکر نفس را مرسان بر زبان
و اگر مود باشد و بس لا کلام
کی بود این شیوه اهل یقین
صرف کنندش همه در قیل و قال
کش بود این شیوه آمین ز تو
ظالم نفس نفس هر نفس
مختصر از قاعده فکر و فن
در تن هر کس نفسی و شست

نفس را بکشتن
چون شمشیر بر چو دریا به آن
چون شودش حرفه ز رعایت مدبر
گرچه بود مختصر سه دم زدن
که نفس را که شنیدی صفت
وقت غنیمت شمر ای نیک نام
یا دیگر از من سکین سبق
و دم مرغان و لب کشتا غیر ذکر
و ذکر نفس بیده ضائع مکن
تا بودت ذکر اسمی خداج
گر ننگی ذکر خدا هر زمان
هر که بود و اوقات اسمی نام
خود بدیده انصاف که چون باشی این
عمر عزیز که ندارد مثال
ظالم نفس نفست این ز تو
نیست ترا فکر خدا و سترس
وز صفت نفس بگویم سخن
نفس برانی که همه نیست است

نفس را بکشتن
چون شمشیر بر چو دریا به آن
چون شودش حرفه ز رعایت مدبر
گرچه بود مختصر سه دم زدن
که نفس را که شنیدی صفت
وقت غنیمت شمر ای نیک نام
یا دیگر از من سکین سبق
و دم مرغان و لب کشتا غیر ذکر
و ذکر نفس بیده ضائع مکن
تا بودت ذکر اسمی خداج
گر ننگی ذکر خدا هر زمان
هر که بود و اوقات اسمی نام
خود بدیده انصاف که چون باشی این
عمر عزیز که ندارد مثال
ظالم نفس نفست این ز تو
نیست ترا فکر خدا و سترس
وز صفت نفس بگویم سخن
نفس برانی که همه نیست است

نور الودود

پیشین

کتابت سالی خود مذکور است

اولین این است

از اثر محصل بیاید عیان
جان خلایق بین آرزو و
جلوه کیم و رتن برنا و پیر
چو د کسے کے بنیاد ہو
صاحب عطا بدر آرزو مسلم
باز کسے کے شود اگر نشد
زین دوسرے معلوم شود درستی
پر تو اسمای صفات حدت

عارف پاکیزہ نظر ستر آن
پر تو مجھے چو دہ فیض نور
قدرت و قوت ز قوی و قدیر
مگر نہ ہر پر تو چو ا وضو
پر تو سوطے چو بر آرزو مسلم
تاکہ زمانہ نمود و غمیر
معرفت باقی اسمائے حق
این ہمہ النوار کہ آفاق رست

معرفت

قول عرفان کہ آدمی گاہی سرعش بداند بنیاد سبب آن در سما
درک نماید معنی الرحمن علی العرش استواری چیست و ہنگامی کاشط
ملکی بشتا سد و قدس و طہارت ایشان در یا بد و ایشان چه
مناسبت است و معنی سخن نسج بحدک و قدس ملک را و کر تواند کرد
بد اند کہ اورا با اسم غریبہ چہ ستر است و روضہ قمر تک لا غو نیم
جمعین برو معلوم میشود و خواہ خود را بہ تفصیل بشتا سد مناسبت
پر طوطی از خود با سہمی فہم تواند کرد و حقیقی بگذارد و سہمی و سہمی نہ
با و بجلوہ در آید و بداند کہ معنی الغفور والودود و نسبت بہ آدم

است این است
اولین این است
کتابت سالی خود مذکور است
پیشین
نور الودود

توضیح
این مختصری چندین بیان کردہ اند
کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
عالم کبریا چون بیدار ہو
و انیتہ بیدار ہو
و انیتہ بیدار ہو

توضیح
این مختصری چندین بیان کردہ اند
کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
عالم کبریا چون بیدار ہو
و انیتہ بیدار ہو
و انیتہ بیدار ہو

۲۰۱
تو دودا خدای تو
در کس از این
که در این
تو دودا خدای تو
در کس از این
که در این



فیض اقدس می بخشد و فیض اقدس آنست از عین ذات فیض
کرد و وجود بخش باشد و فیض اقدس آن که از اسما و صفات بحکم
ترابیت فائض نکرده و این مجموع از تجلیات اسمائی مثلثه است و از این است

تذکرہ

پرتو هستی چو شده جاوده گر
هستی از هست بر آوردوم
هست جهان در نظر اعتبار
هستی عالم که نمود و جمال
نیست بر تحقیق وجودش مدام
انچه نمود هست نماید حق است
ای که به موجودیت متهم
هستی فانی ز تو معانوم نیست
ای که ترا داده نمود وجود
ماه تو در و اثره اعتبار
جسوه او گر نبود کارگر
هستی هم چو که وجودش نیست
انچه نماید اثر نور است

عالم ازان جلوه شده معتبر
نشسته پدیدار وجود از عدم
معتبر استی پروردگار
هست ز فیض کرم فواید جمال
بل بحاجت نمودش تمام
غیر حق اینجا عدم مطلق است
نیست ز نورانی الا عدم
جز عدمیت ز تو نمودم
از اثر فیض دلس در شود
معتبر بریم از کرم کردگار
هستی اشیا نبود معتبر
بر اثر پلوه نمودش نیست
هم اثر اوست که منظر اوست

جان من راست توفیق حاصل
 روز و شب از ذکر تو حق
 و سوسه از طعنه بر من هرگز
 چشم حل از غلاب اهل یار کن
 و پناه یابن دانه راز کن
 ضحی و احاطه کن اشیا و کون
 و پناه تو اند که کند در کون
 و پناه یابن ای تو اوست و پناه
 و پناه یابن ای تو اوست و پناه

۲۴۰ دمنده نام دل پلوزی نیم
مجلس است از وی نیم
که از قیاس است یک شود
وینان سن خط ۲۰
پیدا نمودار بود در میان
فوزون فوزون

عصمت ازین شمش طبلک نکار
چار همین دافنه و درهم هست
فقط نه است اگر اندک
یا نه که از بنه بسیرتاج
تا بنه پذیرفت او جیم
باسه بود و در سه به و طاعت
و در دو چار است ز روی زرد
یا نه و در سه و در است نام
نوزده از او طبلی ازین حساب
یا نه و در ده نوزده آور بکار
یا نه با سقاط اضافت گرای
پنج بود نه نه و پنج و سیک
این عدد خاص چو سینه خلی
حاصلت این پنج بود در صد
سراب و اعم همه در این کنوز
پنج و نه از گنج نشان بیدار
یکصد و ده میشود از وی بکار

ال طلب کن ز قوا میں چار
 چار چل سازگرت نمونہ است
 باز جدا ساز این شش یک
 یانہ در بخش ازین خواه باج
 جلوه ورین دارم مستقیم
 پنج درین عدد چو مرانشت
 چار و ده است از جمعات عدد
 نوزده است این چو نویسی تمام
 مجمل باسط بنویسی صواب
 تا دہت آگے از اصل کار
 تا یکانین مجملت آید بجای
 مجلس قیوم بود پیش
 راست بخوان نام غلطی
 مجلس آدم ہر قوم کرد
 ہست نہفتہ بطریق رموز
 راہ ہمدار نہان میدہ
 دال بہ مجموعہ اسم غلط

صفت این شش طلب کار
 بارهین دافعه هر دو هم هست
 هم ترا هست اگر اندک
 نه که ازین بسکه گزینج
 پنهانید برخت او جیم
 سه بود و در سه به و طاعت
 و در دو چار است ز روی عدد
 نه و دو و سه و دو است نام
 و در دو از او طلبی زین حساب
 نه و دو و نه و دو و یک
 نه با نقاط انصاف گرای
 مع بود نه و پنج و یک
 ن عدد خاص چو سینه جلی
 صفت این پنج بود در عدد
 مراب و اعم همه در این کنوز
 و نه از گنج نشان میدید
 صد و ده میشد از وی به

ال طلب کن ز قوا نین چار
 چار چهل سازگرت فهم هست
 باز جدا سازین شش یک
 یانه و گزینش ازین خواه باج
 جلوه و برین دایره مستقیم
 پنج درین عدد چو مرکز نشست
 چار و ده است از جمعات عدد
 نوزده است این چو نویسی تمام
 مجمل باسط بنویسی صواب
 تا و ده است آگه از اصل کار
 تا یک نین مجملت آید بجای
 مجمل قیوم بود بهشت
 راست بخوان نام غلطی
 مجمل آدم هر قوم عدد
 هست نهفته بطریق رموز
 راه با سدر انمان میدید
 دال به مجموعه اسم

حضرت راوی در حروف نواطق خالک با عدد و حروف منطلق و هشتمه اند
وزنه بست و هشتم که مجموع سیصد و پانزده باشد و العظم

تفصیل

ایک دولت مائل ذکر خدا است	تا بشود آنچه ترا مدعا است
زین و نطق آنچه بکار آیدت	خاطر از آنها بقهر آیدت
هر یک زین را که کنی اختیار	طالع و قلنس به اول قرار
پس بهمان وقت سبک است	هر رقم چون قلم آری بدست
اسم صوارت زحروفات آن	ساز کن و مجمل کامل بخوان
اسم نواطق هم ازان حرف گیر	سیصد و یکبار بخوان و پندیر
چارده اریز فراسی برین	محو شود شک و فزاند یقین
بسکه نواطق همه ناقصه است	صامته مجموع بلا نقطه است
گر عدد حرف بگیرد بکار	لوح موافق کنی ازان قرار
خاصیت فعل نه کم باشدش	فائده اعلا و اتم باشدش
چون بودت در عمل این وقوف	اسم دران درج کنی با حروف
گفتار این فاعله حاله نقد	تا بهری راه باین حل و عقد
زبده دیگر نبسایم ترا	عقده ز خاطر کیش یم ترا

تجربه

باین فاعله در حروف نواطق خالک با عدد و حروف منطلق و هشتمه اند
وزنه بست و هشتم که مجموع سیصد و پانزده باشد و العظم

این جدول را در حروف نواطق خالک با عدد و حروف منطلق و هشتمه اند
وزنه بست و هشتم که مجموع سیصد و پانزده باشد و العظم

در این فاعله در حروف نواطق خالک با عدد و حروف منطلق و هشتمه اند
وزنه بست و هشتم که مجموع سیصد و پانزده باشد و العظم

باشند از افوار نازل پر تو می
 چشم دولت را بکشاید بنور
 تمانه شود نور بدل متصل
 حجت عقلی بدلائل محواه
 هر چه خدا گفت و پیمبر رساند
 جمله بصدق دل و اخلاص جان
 تا اثر آن دهرت فیض نور
 دارد از افوار سیسے فائده
 سرسری این را نتوان ساز کرد
 تا شوی آگاه ازین صوٹ راز
 ناعده نیست نصایبے دگر
 دور خود بودن و ازاد گیت
 بنده صفت باش که در وان دل
 از مدد پر تو نام علی
 هست عیان پر تو خورشید ذات
 فرد کلم نام چه دارد وجود
 هر چه درین پرده مطلق است

بر دل و جان تو سپاسند ضوی
نور دولت جلوه نماید ز طور
و انشود بر رخ جان چشم دل
کافی همه در شرح بود ستره
مجمعه شرح همان بر تو خواند
بشنو و پیوسته عمل کن بران
و رتور سدر بر تو نور حضور
سبست حسابی در گران قاعده
پرده رازش نتوان باز کرد
پرده رازش نتوان کرد ساز
بایش این شرح کتابی دیگر
راست که از ادگی افتادست
صاف کنی از کدر آب و گل
صفحه مقصود نماید جل
در دل ذرات بوجه صفات
پرتو این مهر بود در نمود
جلوه اسما و صفات حق است

باشد از افروز ازل پر تویی
 چشم دولت را بکشاید بنور
 نماند شود نور بدل شمس
 حجت عقلی بدلائل محواه
 هر چه خدا گفت و پیمبر رساند
 جمله بصدق دل و اخلاص جان
 تا اثر آن دهرت فیض نور
 دارد از افروز بسے فائده
 سر سری این را نتوان ساز کرد
 ناشوی آگاه ازین صوٹ راز
 قاعده اینست نصایب دگر
 در ز خود بودن و از ادویت
 بنده صفت باش که در آن دل
 ز مدد پر تو نام علی
 است عیان پر تو نور شید و است
 ره کم نام چه دارد وجود
 هر چه درین پرده مطلق است

بر دل و جان تو رساند ضوی
 نور دولت جلوه نماید ز طور
 و انشود بر رخ جان چشم دل
 کافی همه در شرع بود سدا
 مجتهد شرع همان بر تو خواند
 بشنو و پیوسته عمل کن بر آن
 در تو رسد بر تو نور حضور
 هست حسابی دگر این قاعده
 پرده رازش نتوان باز کرد
 پرده رازش نتوان کرد ساز
 بایش این شرح کتابی دگر
 راست که از ادوگی اقتاد گیت
 صاف کنی از کدر آب و گل
 صفی و مقصود نماید جل
 در دل و رات بوجه صفات
 پر تو این مهر بود در نمود
 جلوه اسما و صفات حق است

[illegible]

هست معین که خرد پروران
 نعلی ملک شیت پویا خوی دیو
 حرف سخن از ملک آید بدر
 راه پر و مروشمانند خو
 راست شود چون محاکم الشان
 گر محک آید بی بیان بهر شک
 دیوشناسند چو نیک اختران
 بوی فرشته بدر پوی دیو
 چون زندانیک ز گلو دیوسر
 راسته حریف از شمار بو
 قبله و ناراسته آید بیان
 دیو سر اسیمه شود از محک

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning the year 1040 and the location of the battle.

سید

دیو که باشد سخن دیو چسبیت
و مچوزیب الفلق آید بجار
دیو اگر نزد چو بنحواست یقیم
نقطه و حریفی که ورین بجهان است
سلسله گردن اهل فضا
باینه که گفتار و گنج ساز
هر چه پزغیب خفی آرد و دود
رنگ پذیرد دل بیرنگ ازان
آید ازان بیدم گفت شنید
پس بمنزل شود و در نیال

[illegible][illegible]

نفسی که در این عالم است
نفسی که در این عالم است
نفسی که در این عالم است
نفسی که در این عالم است

حرف زلفه شده اندر نمود
فتوح الف کاه تلفظ اقبال
همزه که در الف فتوح است
صوت که روسوی مخارج نهد
واو که در جمعیت او با بود
گزین مخارج شمیری اسهم هو
در سچیت نگر می از نفس
مناطقه نفس که در هر زمان
در طلب نور نمایه سروج
در حرکت منبسط و منقبض
چون رود از دل بل آرو جوع
دارد او چون نه بند و مثال
صورتش این معنیش از دم زون
مستقیم از گوش گما رو برین
فکر او در این نفس دم بدم
نفس نفس در کند بی زبان
بجهر از نیک و بد خویشتن

والله اذین منته اهل شهود
همزه مفتوحه بود بر کمال
که تو الف همزه بگوی رود است
با ویه آیات مخارج و هم
هو شود از پیش و پس با بود
ز اول و آخر نبوده است رو
فکر و خیال هو می دمای سبک
بر سر اخلاک رود هوش عیان
مقتضیس از فیض نمایه خروج
سیر کند مرتفع و متخضض
در روشش در دو صفت شد قروج
یا بد از ان دائره های خیال
هو بود و با بو و اندر بدن
بیشتر و این دم ز دم نازنین
با بود و هو نه ازین پیش و کم
لیک نفس کش نکند ترک آن
هیچ نیاید خبر از جان و تن

حرف فتوحه بود بر کمال
حرف فتوحه بود بر کمال
حرف فتوحه بود بر کمال
حرف فتوحه بود بر کمال

در صد و سی و یکم
در صد و سی و یکم
در صد و سی و یکم
در صد و سی و یکم

باز و لام است در کلمات
ازین جمله است در کلمات
باز و لام است در کلمات
ازین جمله است در کلمات

طایحل و پنج است که بایا بود
پانزده از پنجه معیار است
آمده مشهور گرفته است جا
ابجد ازین چار بگیرد عیار
هو طلب از نقتده این گنج کن
کمان جمل هوست جمل بر طرف
تاز هو الکر بر افتد نقاب
باز کشایم سر گنج صفات
حرکتش از عمر تو کم می شود
عاقلی و لبش لب و نیر بان
پس کن ازین در و سر سر سر
عمر سر اگر انما بی خطبات مده
حیف بر اوقات گذشته کن
حرف سخن نام خدا پنج نیست
دریم دل در گر انما نیست
وصفی از ان اسم نیاید بیان
تصفت آمد بهمنقذ ساری حق

بست سه و دوه او طای بود
بست و دوه و حرف سه نقطه یار او
بات و دوه و دوه و بین از اینجا
پس و دوه و دوه و نماید چپا
از آب و جدمش میا و سخن
این ده و از ده یکی آور کف
جمل هو نیز سر در حساب
باز چو رخساره نمود اسم ذات
ای که دادم ز تو دم می رود
با تو دم نتت بکر و توران
عمر چه بهیوده بهیستی بر
باز تکبیر بر سر خود منده
حال سخن ذکر میا و سخن
زندگی دار فانی هیچ نیست
یا دکن آن اسم که سر یار است
هر سر موگر بتن آید زبان
اعظم اسم است ز سهای حق

بست سه و دوه او طای بود
بست و دوه و حرف سه نقطه یار او
بات و دوه و دوه و بین از اینجا
پس و دوه و دوه و نماید چپا
از آب و جدمش میا و سخن
این ده و از ده یکی آور کف
جمل هو نیز سر در حساب
باز چو رخساره نمود اسم ذات
ای که دادم ز تو دم می رود
با تو دم نتت بکر و توران
عمر چه بهیوده بهیستی بر
باز تکبیر بر سر خود منده
حال سخن ذکر میا و سخن
زندگی دار فانی هیچ نیست
یا دکن آن اسم که سر یار است
هر سر موگر بتن آید زبان
اعظم اسم است ز سهای حق

بست سه و دوه او طای بود
بست و دوه و حرف سه نقطه یار او
بات و دوه و دوه و بین از اینجا
پس و دوه و دوه و نماید چپا
از آب و جدمش میا و سخن
این ده و از ده یکی آور کف
جمل هو نیز سر در حساب
باز چو رخساره نمود اسم ذات
ای که دادم ز تو دم می رود
با تو دم نتت بکر و توران
عمر چه بهیوده بهیستی بر
باز تکبیر بر سر خود منده
حال سخن ذکر میا و سخن
زندگی دار فانی هیچ نیست
یا دکن آن اسم که سر یار است
هر سر موگر بتن آید زبان
اعظم اسم است ز سهای حق

باز و لام است در کلمات
ازین جمله است در کلمات
باز و لام است در کلمات
ازین جمله است در کلمات

فکر دین حال کن از خودی روزنه صدق و صفا باز کن باز دل اهل صفا و خا	باز کن روزنه های بر سر با همه آهنگ و فاساد کن بر دست از روزنه آرد صفا
جان غایت دین دار و کیم پو که شود بسته در آب سخن بر دلش از مهر رخ مصطفی گر نشان کرده حدیثی بیان این هم از آنست که لیل و نهار آینه خاطرش از صاف نیست بر ده بیابا هوس خفته و بخل روی دلش صفا و صفائی است بر دلش این رنگ که بر بوده است در غور اندازده خود گفته حرف مست عشق احم ازین دسطه دارد ازین رابطه بے آلتی از نظر فارسی است این	از غم نهست قندی در زحیر مهر هفتش بر ما نوز تن باز شود روزنه های صفا از نبی پاک دل و پاک جان در طبعش بود روان بقیار دور دلی از ره انصاف نیست از مدد برکت اسم شعله بر تر از اندیشه او صافی است صیقلیش مهر علی بوده است جمل و قنات و دان کرده صفا با دل مردان خدا را بطه جمل از ان اکت بے علتی کوست در این دایره با صفت

نشین

باز کن روزنه های بر سر
با همه آهنگ و فاساد کن
بر دست از روزنه آرد صفا
فکر دین حال کن از خودی
روزنه صدق و صفا باز کن
باز دل اهل صفا و خا
جان غایت دین دار و کیم
پو که شود بسته در آب سخن
بر دلش از مهر رخ مصطفی
گر نشان کرده حدیثی بیان
این هم از آنست که لیل و نهار
آینه خاطرش از صاف نیست
بر ده بیابا هوس خفته و بخل
روی دلش صفا و صفائی است
بر دلش این رنگ که بر بوده است
در غور اندازده خود گفته حرف
مست عشق احم ازین دسطه
دارد ازین رابطه بے آلتی
از نظر فارسی است این
از غم نهست قندی در زحیر
مهر هفتش بر ما نوز تن
باز شود روزنه های صفا
از نبی پاک دل و پاک جان
در طبعش بود روان بقیار
دور دلی از ره انصاف نیست
از مدد برکت اسم شعله
بر تر از اندیشه او صافی است
صیقلیش مهر علی بوده است
جمل و قنات و دان کرده صفا
با دل مردان خدا را بطه
جمل از ان اکت بے علتی
کوست در این دایره با صفت

عین و کیفیت عین و وجود
 عین و کیفیت عین و وجود
 عین و کیفیت عین و وجود
 عین و کیفیت عین و وجود

در بر مرآت سبک بار
 چون بصفه جان شد آینه است
 قرب فراغ چو در این خبر
 جلوه جانانه چو آرد ظهور
 بر تو جانان ز تو گرد و عیان
 حکم جدیدی ز رسول که بیم
 اصل و منش که محبط نشد
 و در دل خود جز دل آگه نیافت

چرخ خود را اگر سکه انگار
 محزون اسرار شود سینه است
 باز بیاسیه ز نوافل اثر
 آینه دل شودت شکل نور
 قرب نوافل بود نشین بیان
 هر که شنید از سر اسید دیم
 دیو بر و سپیج مسلط شد
 و سوسه در خاطر او ره نیافت

در بر مرآت سبک بار
 چون بصفه جان شد آینه است
 قرب فراغ چو در این خبر
 جلوه جانانه چو آرد ظهور
 بر تو جانان ز تو گرد و عیان
 حکم جدیدی ز رسول که بیم
 اصل و منش که محبط نشد
 و در دل خود جز دل آگه نیافت

تبصره

به ان ارشد که اندر تقالی که بفرموده کلام آبی بنده را بجهت عینیت هدایت
 خداوند تقالی میسر و مقدر و نصیب و درین سلسله میان علماء و مفتیان
 است و هر کس درین باره خلاف بگوید بیانی کرده اند و ظاهر کلام
 دلالت بر عدم رویت می کند که لاند که لا یبصر و لا یبصر و لا یبصر
 انجیر و بیانی که تحقیقین صوفیه درین باب کرده اند بسیار اوق است و بفرمود
 هر کس درین آید بگرار باب مکاشفه بریاضت در یابند

در بر مرآت سبک بار
 چون بصفه جان شد آینه است
 قرب فراغ چو در این خبر
 جلوه جانانه چو آرد ظهور
 بر تو جانان ز تو گرد و عیان
 حکم جدیدی ز رسول که بیم
 اصل و منش که محبط نشد
 و در دل خود جز دل آگه نیافت

تبصره

لے کہ کیفیت عین وجود | هست زبان نور گفت و شنود

در بر مرآت سبک بار
 چون بصفه جان شد آینه است
 قرب فراغ چو در این خبر
 جلوه جانانه چو آرد ظهور
 بر تو جانان ز تو گرد و عیان
 حکم جدیدی ز رسول که بیم
 اصل و منش که محبط نشد
 و در دل خود جز دل آگه نیافت

در بر مرآت سبک بار
 چون بصفه جان شد آینه است
 قرب فراغ چو در این خبر
 جلوه جانانه چو آرد ظهور
 بر تو جانان ز تو گرد و عیان
 حکم جدیدی ز رسول که بیم
 اصل و منش که محبط نشد
 و در دل خود جز دل آگه نیافت

مستطیل

راستی راوری که برده بوده اند	گفته ایشان است که فرموده اند
راستی آور که شوی رستگار	راستی از تو نظر از کردگار

پیمین

ای دل اگر هست ترا دیده باز	صنع بین و اثر صنع ساز
گر بوقت نور نظر فاش بین	نقش جهان صنعت نقاش بین
ایلی اندیشه زجا بر جهان	پر توب نماند نگر و جهان
فکر آن کن که گرا تا مهر	فاش نگر و زرواق سپهر
ذره کجای رخ بنمایه خلق	چهره کجا باز کشاید خلق
ذره چو از مهر نماید مدام	مهر نماینده بود ستدام
ذره بی مهر نمودش نیست	جز عدم آثار وجودش نیست
روشنی مهر وجودش در	پر تو او روی نمودش در
لیکن نفس از خواب دو دیده بال	تا یکی این خواب در آرد خیال
نیک نظر کن که جهان سر بر	آمده از پر تو حق در نظر
ذکر کن آغاز آداب فکر	تا برخت جلوه کند نور فکر
مد نظر بر اثر نور دار	مهر زهر ذره تو منظور دار
خویش به بندار مکن در گرد	لیکن نفس از فکر خود آزا شو
بیش نظر پرده پندار تو	سدره تست بر قمار تو

راستی راوری که برده بوده اند
گفته ایشان است که فرموده اند
راستی آور که شوی رستگار
راستی از تو نظر از کردگار

صنع بین و اثر صنع ساز
نقش جهان صنعت نقاش بین
پر توب نماند نگر و جهان
فاش نگر و زرواق سپهر
چهره کجا باز کشاید خلق
مهر نماینده بود ستدام
جز عدم آثار وجودش نیست
پر تو او روی نمودش در
تا یکی این خواب در آرد خیال
آمده از پر تو حق در نظر
تا برخت جلوه کند نور فکر
مهر زهر ذره تو منظور دار
لیکن نفس از فکر خود آزا شو
سدره تست بر قمار تو

ای دل اگر هست ترا دیده باز
گر بوقت نور نظر فاش بین
ایلی اندیشه زجا بر جهان
فکر آن کن که گرا تا مهر
ذره کجای رخ بنمایه خلق
ذره چو از مهر نماید مدام
ذره بی مهر نمودش نیست
روشنی مهر وجودش در
لیکن نفس از خواب دو دیده بال
نیک نظر کن که جهان سر بر
ذکر کن آغاز آداب فکر
مد نظر بر اثر نور دار
خویش به بندار مکن در گرد
بیش نظر پرده پندار تو

مستطیل
پیمین

از این نظر که در این
نقش جهان صنعت نقاش بین
پر توب نماند نگر و جهان
فاش نگر و زرواق سپهر
چهره کجا باز کشاید خلق
مهر نماینده بود ستدام
جز عدم آثار وجودش نیست
پر تو او روی نمودش در
تا یکی این خواب در آرد خیال
آمده از پر تو حق در نظر
تا برخت جلوه کند نور فکر
مهر زهر ذره تو منظور دار
لیکن نفس از فکر خود آزا شو
سدره تست بر قمار تو

ای دل اگر هست ترا دیده باز
گر بوقت نور نظر فاش بین
ایلی اندیشه زجا بر جهان
فکر آن کن که گرا تا مهر
ذره کجای رخ بنمایه خلق
ذره چو از مهر نماید مدام
ذره بی مهر نمودش نیست
روشنی مهر وجودش در
لیکن نفس از خواب دو دیده بال
نیک نظر کن که جهان سر بر
ذکر کن آغاز آداب فکر
مد نظر بر اثر نور دار
خویش به بندار مکن در گرد
بیش نظر پرده پندار تو

9117 **RESERVED** 07/31
DUE DATE

DUE DATE

707A

[illegible]